به کجا و چگونه؟

نیم نگاهی به آرمان کمال و راه رسیدن به آن

محمد عالم زاده نوری

جهت تهیه نسخه چاپ شده کتاب با پست الکترونیک

noori@noori.ir

تماس حاصل نمائید

فهرست

این نوشتار ... ٥

فصل اول: به کجا؟ ... ٧

پرسش نخستین ... ٧

اهمیت بحث ... ٨

فرضیه‌ها ... ٩

پاسخ‌های بدون پشتوانه ... ١٣

راه کشف پاسخ ... ١٥

پاسخ اول: توحید و بندگی الله ... ١٨

پاسخ دوم: تقوا ... ٢٨

پاسخ سوم: رضایت پروردگار ... ٣١

پاسخ نهایی ... ٣٤

مخالفت یا عبودیت؟ ... ٣٧

ارزش عمل ... ٤٧

معرفت و عبودیت ... ٥١

انسان بر قلّهٔ کمال ... ٥٣

فصل دوم: چگونه؟ ... ٥٦

اصل اول: استعانت، اعتصام ... ٥٧

اصل دوم: همت عالی ... ٦٠

اصل سوم: عمل ... ٦٣

۱) دانستن برای عمل ٦٣
۲) می‌دانی، عمل کن.. ٦٤
۳) فقط هر چه می‌دانی عمل کن. نمی‌دانی، عمل نکن.. ٦٥
٤) عمل کنی، می‌یابی.. ٦٧
٥) عمل نکنی، نمی‌یابی.. ٦٩
٦) خطر از دست دادن یافته‌ها.. ۷۰
شرط اوّل تکلیف: علم ۷۳
«إِنَّ لَکم عِلماً فَاهتَدوا بِعِلمِکم»... ۷٤
شرط دوّم تکلیف: توان و اختیار... ۷٤
تو می‌توانی ۷٥
شرط سوّم تکلیف: توجّه... ۷۷
برکت استفاده از سرمایه ۷۸
اصل چهارم: ذکر ۷۹
۱ – تفکر ۸۲
۲ – موعظه ۸۳
۳ – مشاهده.. ۸٤
٤ – تجربه ۸٥
٥ – تداعی معانی.. ۸٦
نتایج و نکات ۸۹
اصل پنجم: تجدید نیت.. ۹٥
اصل ششم: توان سازی ۹۹
فواید ملکه.. ۱۰۰
پیدایش ملکه ۱۰۱

اول: مداومت و استمرار ۱۰۹
دوم: تدریج.. ۱۱۰
سوم: حفظ رغبت نفس.. ۱۱۱
چهارم: استقامت ۱۱۳
اصل هفتم: برنامه‌ریزی... ۱۱۵
اصول حاکم بر برنامه ۱۱۷
اصل اوّل: جامعیت ۱۱۸
اصل دوم: هماهنگی و توازن، تناسب تقریبی.. ۱۱۸
اصل سوم: تنوع.. ۱۲۱
اصل چهارم: برخورداری از نگاه کلی ۱۲۲
اصل پنجم: زمان‌مندی.. ۱۲۲
اصل ششم: پوشش کامل.. ۱۲۳
توان برنامه‌ریزی ۱۲۵
نکاتی پیرامون برنامه‌ریزی... ۱۲۷
منابع ۱۳۱

این نوشتار

جوان، از آن روز که به بلوغ می‌رسد، به موازات رشد جسمی و عقلی، فطرت آرمان‌خواهی و حقیقت‌طلبی در وجودش شکوفا می‌گردد و در جستجوی کمال و سعادت، حرکتی نو می‌آغازد. این تقاضای درونی که شعله‌های بلند جوشش را در او برمی‌افروزد، با دو مانع جدی روبرو است؛

۱ – ناآگاهی و ناآشنایی از این که برای تکامل چه باید کرد؟

۲ – نیروهای مزاحم و سرکشی که او را به سوی هوس‌ها می‌کشاند.

تلاش این دفتر بر آن است تا مهم‌ترین نگرانی‌های جوان را در حرکت به سمت کمال بررسی کند، مهم‌ترین ابهام‌ها و سؤال‌های او را پاسخ گوید، راهنمای خوبی برای او در تشخیص درست مسیر باشد، منطق و فلسفه زندگی را به خوبی به او بنمایاند و او را در پیمودن این مسیر برانگیزد.

عمده‌ترین مقصود این دفتر، ارائه پیام خودشناسی است و اگر توانسته باشد قدمی در شناسایی مخاطب به خود برداشته باشد، خویش را کامیاب و موفق می‌پندارد. حکایت آن کس که خود را و کمال خود را و ظرفیت‌ها و دارایی‌ها و سرمایه‌های خود را و راه رسیدن به کمال را نشناخته است حکایت آن جوجه عقابی است که زیر بال مرغ خانگی و لابلای جوجه‌های او سر از تخم در آورده بود. در میان آنها به دنبال دانه‌های کوچک، به روی خاک می‌دوید، با آنها بازی می‌کرد و گاه گاهی نیز با تلاش و زحمت اندکی پرواز می‌کرد. تا این که بر فراز آسمان بلند پرنده تیز پرواز عجیبی زیبا و ستودنی دید. او هرگز نمی‌توانست بپذیرد که آن پرنده بلند مرتبه موجودی از جنس اوست. جوجه عقاب اگر می‌دانست چه میزان قابلیت رشد و استعداد «شدن» در او نهفته، چه بال‌های قدرتمندی برای اوج گرفتن، چه چنگال‌های توانایی برای شکار کردن، چه منقار تیزی برای دریدن و چه چشم‌های نافذی برای دیدن در اختیار دارد، هرگز به زندگی عادی خود رضایت نمی‌داد و به پستی و خواری قناعت نمی‌کرد.

روشن است که صِرف توجه به خود و آشنایی با استعدادها و توانمندی‌ها نیز برای رسیدن کافی نیست، حرکت برای یافتن کمال و رسیدن به قله، نیاز به تحمل رنج و چشم‌پوشی از پاره‌ای از لذت‌ها و مبارزه با نیروهای مزاحم دارد. اما بی‌تردید این خودشناسی انگیزه‌ای پایدار در دل پدید می‌آورد که رنج سفر را می‌زداید و تلخی مبارزه را به شیرینی تبدیل می‌کند.

× مؤلف، نیک می‌داند قطر کتاب و فراوانی صفحات آن مانعی بزرگ برای خواندن آن است، اما توجه به

اهمیت مباحث، و مرتبه تأثیر آن در ابدیت و سرنوشت انسان کافی است تا حوصله و رغبتی سزاوار آفریند.

× مخاطب نیز نیک می‌داند که همه مطالب این کتاب – مانند هر کتاب دیگری – برای او تازه نیست، اما در لابلای صفحات این مجموعه پیام‌های تازه فراوانی نهفته است که هرچند به صورت پرسش و پاسخ نیامده، اما پاسخ پرسش‌های زنده اوست.

× محتوای این مجموعه که محصول ارتباط با جوانان و مشکلات فکری و فرهنگی آنان است، در فضای معنوی ماه مبارک رمضان در چند مرکز دانشگاهی برای دانشجویان عرضه شده است، اما در تنظیم و نگارش آن به گونه‌ای، تلاش شده تا همه جوانانی که در صدد بازاندیشی در نظام ارزشی حاکم بر اذهان خود هستند و در جستجوی «راه» و «هدف» زندگی تلاش می‌کنند (دانشجویان، طلاب علوم دینی، دوستان دبیرستانی و. . .) و نیز همه آن‌ها که با جوانان و سؤال‌های مهم ایشان ارتباط دارند از این دفتر بهره گیرند.

× در حد امکان تلاش شده که از کلی‌گویی پرهیز شود. از این رو در فرازهای مختلف کتاب با ذکر مثال‌های ملموس، کلیت و ابهام محتوا شکسته، و همین امر در مواردی به طولانی‌شدن بحث نیز انجامیده است.

× تکراری که در پاره‌ای از مباحث مشاهده می‌شود از سر توجه و عمد بوده‌است. راز این تکرار در اصل چهارم (ذکر) معلوم خواهد شد.

× مخاطب این دفتر جوان مسلمانی است که معتقد به قرآن و سخن پیشوایان معصوم (ع) است. از این جهت ضروری دانسته نشده که اعتبار قرآن و حدیث – قبل از استناد به آن‌ها – اثبات شود.

× از همه کسانی که در آماده سازی محتوا و تنظیم این اثر سهیم‌اند خصوصاً خانواده گرانقدرم که با ایثار و فداکاری خویش فضای تحقیق را فراهم نمودند، صمیمانه تشکر می‌نمایم و از آستان بلند امام پارسایان و صالحان (عج) ، عنایت ویژه مسألت دارم.

× هر گونه تذکر، راهنمایی، اصلاح، تکمیل، نقد و نظری پیرامون مباحث این دفتر به غنای محتوا و بهره مورد انتظار آن خواهد افزود و موجب امتنان خواهد بود.

فصل اول: به کجا؟

پرسش نخستین

ما انسان‌ها از آن روزی که با خود آشنا شدیم، همیشه برای دست‌یابی به «وضعیت بهتر» تلاش کرده و به امور مختلفی پرداخته‌ایم. گاهی برای تهیهٔ یکی از لوازم زندگی، گاهی برای کسب یک موفقیت اجتماعی، و گاهی برای به دست آوردن یک حال معنوی، یک‌بار برای اندوختن دانش بیشتر و بار دیگر در پی آسایش و لذّت افزون‌تر و. . . در تکاپو بوده‌ایم و همهٔ این‌هارا در ایجاد وضعیت بهتر مفید و مؤثر دانسته‌ایم.

اگر این تلاش‌ها را که به اشیای کوچک و بزرگ و امور خرد و کلان زندگی تعلق می‌گیرد در ذهن خود بازآفرینی کنیم و آن‌ها را مجدداً از نظر بگذرانیم، به‌راحتی مواردی را می‌یابیم که این تلاش‌ها با شکست مواجه شده و موجب دلخوری و ناخرسندی ما گشته است و البته در مواردی هم کوشش ما به نتیجه رسیده و ما را خشنود و رضایت‌مند گردانده است. امّا. . .

امّا همیشه این‌گونه بوده که پس از رسیدن به یک وضعیت بهتر باز به دنبال حالتی از آن بهتر بوده‌ایم. تهیهٔ یک اسباب بازی، لباس یا یک کتاب، شاید ما را بسیار خوشحال نموده باشد، ولی هرگز به‌کلّی راضی نکرده است، اگر زینتی یا دوچرخه‌ای تهیه کردیم، پس از گذشت مدّتی که با آن انس گرفتیم در رؤیای رسیدن به زینتی گران‌بهاتر یا وسیله‌ای کامل‌تر به سر برده‌ایم و همیشه احساس کمبود و نارسایی کرده‌ایم. طبیعی است پس از این تجربه‌ها از خود سؤال کنیم:

بهترین وضعیتی که می‌توانیم در آن قرار داشته باشیم چیست؟ کدام موقعیّت است که اگر به آن دست‌یابیم

رؤیای رسیدن به چیز دیگر را در سر نمی‌پرورانیم؟ بزرگترین آرزویی که می‌توان به آن رسید، کمال نهایی و سعادت بزرگ انسان، و عالی‌ترین مرتبه‌ای که برای او تصوّر می‌شود کجاست؟ انتهای حرکت انسان و قلّه صعود او چه نقطه‌ای است؟ آدمی تا چه اندازه می‌تواند رشد کند و فراخ شود؟ و رسیدن به چه منزلی را «هدف» پایانی حرکت خود قرار دهد؟

در این سؤال‌ها ما تنها به «نجات» فکر نمی‌کنیم. «کمال» را می‌طلبیم. به «حداقل و کمترین‌ها» نمی‌اندیشیم. جویای «حداکثر و والاترین» هستیم. علاوه بر اصل «حیاتِ» انسانی، شکوفایی و باروری آن هم مورد کاوش است.

این سؤال‌ها را به شکل دیگری هم می‌توان بیان کرد :

«بهترین انسان» چه کسی است؟ انسان کامل، نمونه، ایده‌آل، برترین، بالاترین، ارزشمندترین، قیمتی‌ترین، سعادت‌مندترین و خوشبخت‌ترین کیست؟

آرزوی قرارگرفتن در موقعیت کدام انسان برای ما مناسب است؟ چه کسی را الگو، پیشوا و مقتدا بشناسیم و به‌سوی او حرکت کنیم؟ چه کسی قله را فتح کرده و در جایگاه مناسب خود دل‌آرام و خرسند آسوده است؟ کیست که همهٔ آرزوهایش تحقق یافته و همهٔ رؤیاهایش به واقعیت پیوسته و همهٔ توانایی‌ها و استعدادهایش به فعلیت رسیده‌است؟

در این سؤال‌ها ما تنها در جستجوی اسم و عنوان یک «فرد» نیستیم. بلکه درپی کشف ملاک‌ها، معیارها و ویژگی‌هایی هستیم که آن «شخص» را برترین کرده‌است. می‌خواهیم «شخصیت» او را بشناسیم. می‌خواهیم بدانیم چگونه مقدار انسانیت و ارزش انسان‌ها را اندازه بگیریم. می‌خواهیم بدانیم چه چیزی انسانیت انسان را فربه‌تر و بارورتر می‌سازد و انسان را انسان‌تر می‌کند؟

اهمیت بحث

بی‌شک پاسخ به این سؤال‌ها تأثیر شگفت‌انگیزی در تنظیم زندگی ما دارد. این پرسش اساسی‌ترین سؤالی است که انسان در طول حیات خود کشف و طرح نموده و مدّت‌ها برای دریافت پاسخ آن تکاپو و کوشش داشته است.

پاسخ این سؤال‌ها «آرزوی» انسان را مشخص می‌کند. «الگو»ی او را نمایان می‌سازد. «برنامه‌های زندگی» او

را سامان می‌بخشد. «مسیر حرکت» او را معین می‌گرداند و به همهٔ فعالیت‌های او «جهت» و «منطق» می‌دهد.

فرضیه‌ها

برای آن‌که به اهمیت این پرسش‌ها بیشتر آگاه شویم چند فرضیه را در پاسخ آن بررسی می‌کنیم.

۱ – علم

فرض کنیم ارزش انسان و کمال او به «داشتن علم» باشد. آن‌گاه:

الف) هرکس دانش بیشتری کسب کرده به انسانیت بیشتر دست‌یافته و به قلّه، نزدیک‌تر شده‌است. ارزشمندترین انسان داناترین انسان است و سعادت‌مندترین، کسی است که از اسرار هستی آگاه‌تر باشد.

ب) بزرگ‌ترین «آرزو»ی انسان اطّلاع بیشتر از حقایق و فرمول‌های حاکم بر نظام فرینش و انباشتن حجم فوق‌العاده‌ای از اطلاعات است.

ج) انسان ایده‌آل کسی شبیه «ابوعلی سینا» است که باید اسوه و مقتدای دیگران باشد.

د) منطق و جهت همهٔ فعالیت‌های زندگی علم‌اندوزی است، پاسخ قانع‌کننده به اینکه «چرا چنین کردی؟ » تنها یک کلمه است. «تا در تحصیل دانش افزون‌تر موفّق باشم» و به‌این ترتیب همه چیز در استخدام «دانش»آموزی قرار دارد.

ه) کمیت و چگونگی همهٔ فعالیت‌های زندگی، بااین معیار مشخص می‌شود؛ هر پدیده یا عنصری که به تحصیل علم، بیشتر و بهتر یاری رساند، ضریب اولویت برتری کسب می‌کند و اهمیت و ارزش بیشتری می‌یابد؛ به‌همین‌جهت، شایسته‌تر این است که در برنامهٔ زندگی از آن بیشتر و بهتر یاری گرفته شود و هرچه که به نحوی مانع آگاهی بیشتر انسان شود باید از طومار فعالیت‌های مجاز، حذف شود.

و) مهم‌ترین وظایفی که بر عهدهٔ ماست عبارتند از: کشف راه‌هایی که منتهی به کسب علم بیشتر، در مدّت زمانی کوتاه و باصرف توانی اندک می‌شود، به‌دست‌آوردن ابزارهای سودمندی که حرکت به سوی علم را آسان کند و دیگر، حرکت به سوی دنیای دانش.

ز) بهترین مربی برای ما، کسی است که حجم بیشتری از دانش را به ما انتقال دهد. دوست‌داشتنی‌ترین انسان

کسی است که بیشترین کمک را به ما در تحصیل علم کرده باشد.

ح) جامعهٔ مطلوب، جامعه‌ای خواهد بود که در آن فراگیری دانش بسیار محترم، آسان و هموار باشد.

۲ – ثروت

اکنون فرض کنیم ارزش انسان و کمال او بسته به «داشتن ثروت» است. آن‌گاه:

الف) هرکس ثروت‌مندتر باشد، سعادت‌مندتر، کامل‌تر و ارزش‌مندتر خواهد بود.

ب) برترین آرزوی یک انسان و رؤیای محوری او رسیدن به حدّاکثر ثروت و بهره‌برداری بیشتر از مواهب طبیعی است.

ج) الگو و پیشوای حرکت انسان یکی از سرمایه‌داران بزرگ دنیا است.

د) منطق همهٔ فعالیت‌های روزانه و شبانهٔ انسان «ثروت‌مندی» است. کار و شغل و تحصیل علم و خواب و خوراک و تفریح و ارتباط با دیگران و. . . همه در خدمت اندوختن مالِ فراوان‌تر قرارمی‌گیرد. یعنی اگر از شخصی با این منطق سؤال شود چرا به تحصیل علم پرداخته‌ای؟ می‌گوید: برای کسب ثروت. چرا کار می‌کنی؟ تا اندوختهٔ بیشتری فراهم آورم. چرا غذا می‌خوری یا استراحت می‌کنی؟ برای آن‌که رمق بیشتری در تهیهٔ مال و منال داشته باشم. چرا خود را به زحمت می‌اندازی؟ چون کسب ثروت برایم اهمیت بیشتری دارد. . . .

ه) باید تلاش کنیم همهٔ برنامه‌های زندگی خود را به گونه‌ای سامان دهیم که به تحصیل بیشترین ثروت بینجامد. از این رو هریک از این فعالیت‌ها، در موقعیتی و به‌مقداری رواست که کمترین مانع را برای رسیدن به این هدف ایجاد کند. لذا اگر پرخوری یا پرخوابی یا تحصیل علم مانع ثروت‌اندوزی گردد، به طور طبیعی از فهرست برنامه‌های زندگی باید حذف شود.

و) عمده‌ترین وظیفه‌ای که بر دوش ماست عبارت است از: اطّلاع کافی از راه‌هایی که منجر به جمع ثروت انباشته می‌شود، کسب تبحّر و مهارت لازم برای به‌کارگرفتن آن راه‌ها، به‌دست‌آوردن همهٔ ابزارهای لازم یا سودمند در این مسیر و حرکت بدون وقفه به سوی هدف.

ز) آن کس، بیشترین خدمت را به ما کرده است که بیشترین اندوختهٔ مالی را دراختیار ما قرار دهد. بهترین مربی ما کسی است که راه‌های جمع ثروت را به ما بهتر بیاموزد.

ح) آرمان‌شهر برای ما جایی خواهد بود که در آن زمینهٔ گردآوری مال و ثروت فراهم‌تر باشد.

۳ – عبادت

اگر فرض کنیم معیار انسانیت و ارزشمندی «عبادت» باشد، آن‌گاه:

الف) هرکه عبادت بیشتری و اشک و ناله و مناجات جانسوزتری دارد کامل‌تر و سعادت‌مندتر است و هرکس بهرهٔ کمتری از این امور دارد از قلّهٔ خوشبختی دورتر و از ارزش و اعتبار محروم‌تر است.

ب) برجسته‌ترین آرزویی که می‌توانیم برای انسان تصوّر کنیم رؤیای رسیدن به عبادت بیشتر و به کار بردن حدّاکثر توان برای خضوع و خشوع و کرنش در پیشگاه خداست.

ج) انسان کامل و ایده‌آل که شایستگی پیشوایی و الگوشدن را داراست عابد زاهدی است که صبح و شام به عبادت ایستاده و با آه و ناله و اشک و مناجات و دعا سپری کرده و عمر را در عبادت به پایان رسانده است.

د) «عبادت» منطق همهٔ حرکت‌ها و فعالیت‌های زندگی است و دیگر برنامه‌ها باید در مسیر افزایش کمیت و کیفیت آن قرار گیرد.

ه) ارزش هر عمل از اعمال انسان بسته به میزان تأثیری است که در تحقّق عبادت دارد. مقدار و چگونگی امور زندگی با این ترازو تنظیم می‌شود. هر عملی که بیشتر ما را به عبادت نزدیک کند یا زمینهٔ عبادت بهتر را آماده سازد مطلوب‌تر است و باید بیشتر مورد توجّه باشد.

و) از جمله وظایف مهم ما، آشنایی با راه‌هایی است که بهرهٔ مارا از عبادت افزایش دهد.

ز) برترین مربی در نظر ما کسی است که بهتر راه عبادت خدا را به ما نشان دهد. کسی که ما را به عبادت خدا تشویق یا وادار می‌کند بیشترین خدمت را به ما کرده‌است.

ح) جامعهٔ ایده‌آل در نظر ما جامعه‌ای خواهد بود که در آن زمینهٔ عبادت خدا فراهم‌تر باشد.

فرضیه‌های دیگر

فرضیه‌های دیگری نیز به همین صورت قابل بررسی است: قدرت، زیبایی، اخلاق نیکو، شهرت، محبوبیت، آسایش، فراغت و. . .

همه آنچه در باره علم و قدرت و ثروت گفته شد در این موارد جاری است.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود پاسخ‌های متفاوتی که در برابر این اساسی‌ترین سؤال حیات بشر قرار می‌گیرد، آثار فراوان و تأثیر سهمگینی بر سراسر زندگی انسان دارد.

شاید آماده‌ترین پاسخی که در نگاه اوّل چشم‌ها را خیره و ذهن‌ها را به خود جلب می‌کند، این باشد که ارزش انسان به همهٔ این کمالات است و برآیندی از مجموع این بهره‌مندی‌ها و صفات رتبهٔ سعادت انسان را مشخص می‌کند.

دانش و آگاهی، قدرت و توانمندی، جمال و زیبایی، اعتبار و آبروی اجتماعی، بندگی و خاکساری و غیره. . . هریک بهرهٔ کمال انسان را مقداری افزایش می‌دهد و درصدی از ارزش او را تأمین می‌کند. زیبایی و اموری از این دست کمالِ جسم بشر است. هوش و نبوغ سرشار، کمال فکر آدمی است. مهرورزی، تواضع و مانند آن کمال روح انسان است و. . .

فرض کنیم چنین باشد، اما هنوز جای این سؤال باقی است که آیا یک انسان عالم کامل‌تر است یا یک انسان سخاوت‌مند؟ ابوعلی سینا یا حاتم طایی؟ ارزش قدرت بیشتر است یا هنر؟ بازوی قوی، فکر توانا یا روح لطیف؟ زیبایی، هنرمندی، ورزشکاری یا ریاست؟

صفات مختلف انسان را چگونه ارزش‌گذاری کنیم؟ هریک از عناصر تشکیل‌دهندهٔ ارزش انسان چه ضریبی از اهمیت دارد و چه ترکیبی از آن‌ها مطلوب‌تر است؟ آیا همهٔ این اجزا در یک سطح قرار گرفته‌اند؟ و یا در تکامل آدمی، قدرت تأثیر متفاوتی دارند؟ آیا لحظاتی که به علم‌آموزی مشغولیم و یا از قدرت تفکر خود بهره می‌گیریم، کامل‌تر می‌شویم و بیشتر از «زمان» استفاده می‌کنیم یا لحظاتی را که صرف خدمت به مردم می‌کنیم؟ لحظاتی که به عبادت اشتغال داریم برای ما سودمندتر است یا لحظاتی که به تأمین معاش خانواده می‌پردازیم؟ و خلاصه سرمایهٔ محدود عمر خود را خرج چه چیزی کنیم تا بهرهٔ فراوان‌تری از کمال دریافت نماییم و انسانیت بیشتری کسب کنیم؟

بی‌شک تحصیل همهٔ این کمالات از توانایی‌های یک انسان خارج است پس چگونه توان و زمان خود را به این امور توزیع کنیم؟ به کدام‌یک اصالت دهیم و کدام‌یک را در حاشیه جستجو کنیم؟ اگر این‌ها باهم قابل جمع نیستند کدام یک مقدّم است؟ کدام خوب است و کدام بهتر؟ چگونه نفس خود را مدیریت و برنامه‌های زندگی‌مان را ساماندهی نماییم تا ارزش‌مندتر و تکامل یافته‌تر باشیم؟

این ابهام‌ها که اکنون با این وسعت بزرگ‌نمایی می‌شود، همیشه در ذهن ما بوده است، ولی ما کمتر وجود آن‌ها را حس می‌کردیم. ما و همهٔ انسان‌های دیگر در مواقع لزوم همواره بدون توجّه و ناخودآگاه پاسخ‌های این سؤال‌ها را داده‌ایم و تکلیف خود را در مقام عمل روشن کرده‌ایم. ما هیچ وقت موتور زندگی خود را خاموش نکرده و هیچ وقت از حرکت نایستاده‌ایم. ما در هرلحظه تنها یک کار را بر کارهای دیگر برگزیده و از آن استقبال کرده‌ایم. ساعت‌های عمر ما هیچ‌گاه خالی از برنامه نبوده است. . .

ولی الآن به این گزینش‌ها و ترجیح‌ها به چشم تردید می‌نگریم؛ آیا نمی‌توانستیم ساعت‌هایی را که به تحصیل علم پر کرده‌ایم با برنامهٔ دیگری بهره‌ورتر سازیم؟ آیا ساعات استراحت ما به هدر نرفته‌است؟ برای آنکه ارزش بالاتری به چنگ آوریم چه باید می‌کردیم و از این پس چه کنیم؟

آن‌کس که به کارهای شگفت‌آور و غریب دست می‌زند، خود را از بلندی بر توده‌ای از پوشال یا مقوّا می‌افکند؛ در منظر دیگران شیشه می‌خورد، با اتومبیل یا موتور از ارتفاع زیاد به پایین می‌آید یا با حیوانات وحشی انس برقرار می‌کند به دنبال چیست؟ آن‌کس که برای آیندهٔ خود هنرپیشگی یا قهرمانی را تدارک دیده به دنبال چیست؟ او پاسخی اجمالی به این سؤال‌ها داده‌است، او ارزش خود را ناخودآگاه در قدرت‌مندی، انگشت‌نمایی، محبوبیت یا شهرت جستجو می‌کند.

جامعه‌ای که در آن کلمهٔ «دکتر» چمران بیش از «شهید» چمران بر زبان‌ها می‌گردد، گویا ناخودآگاه ارزش مدرک دکترا را بیش از شهادت می‌شناسد. زیرا واژهٔ «دکتر» و «شهید» هر دو به نحوی در بزرگداشت و احترام به این شخصیت، نقش ایفا می‌کند و انسان‌ها همیشه در مقام ابراز ارادت و تجلیل از دیگران به دنبال گویاترین و رساترین واژه هستند. هریک از این دو، که بیشتر استعمال می‌شود بر ارزش‌مندی و اهمیت معنی و محتوای خود در نظر مردمان گواهی می‌دهد.

مجموعهٔ تصاویر و تابلوهایی که آلبوم‌ها یا دیوارها را رنگین نموده‌اند نیز نمایانگر ارزش صاحبان عکس در نظر گردآورندهٔ آن است، این تصاویرِ بی‌زبان، به گویاترین آهنگ پیشرو قرارگرفتن و پیشِ رو قرارگرفتن کسی را فریاد می‌کند؛ کسی‌که به جمع‌آوری چهرهٔ عالمان و دانشوران می‌پردازد خاموش و بی‌سر و صدا ارزش علم را

تبلیغ می‌کند. آن‌کس که تصویر شهدا را گردآورده است آرزوی مرگ سرخ دارد و ارزش شهادت را بزرگ دانسته‌است، دیگری که سیمای بازیگران و هنرپیشگان و خوانندگان را انتخاب می‌کند به زبان حال بر ارزش هنر یا شهرت و محبوبیت مهر تأیید می‌نهد. . .

این پاسخ‌های ناخودآگاه هرچند فراوان و فراگیرند امّا روح حقیقت‌جوی ما را سیراب نمی‌کنند. کاوش امروز ما به‌هدف یافتن پاسخی دقیق برای این سؤال‌ها و تعیین مهم‌ترین‌ها و ارزش‌مندترین‌ها است وگرنه پاسخ‌های فاقد تأمّل و مقطعی، متن زندگی ما را پرکرده است. ما می‌خواهیم شاهراه حرکت خود را که به مقصدی معقول، منتهی می‌شود، معین کنیم. زیرا کسی‌که بی‌هدف به‌راه افتاده‌باشد در هر گوشهٔ مسیر منظره‌ای فریبا ساعتی او را به درنگ می‌طلبد. . . و برای ساعت بعد نیز پاسخی از این دست فراوان است. چنین کسی آیا به مقصد خواهد رسید؟

زمانی برای رسیدن به غذایی گوارا تلاش می‌کند، گاهی لباسی آراسته همّت او را می‌فرساید، گاهی تهیهٔ یک وسیلهٔ جذّاب برای او مهم‌ترین می‌شود، یک زمان در پی موفقیت در صحنهٔ مسابقه، زمان دیگر ورود به دانشگاه، یک‌بار تشکیل خانواده، بار دیگر تهیهٔ مسکن، همین طور جمع لوازم منزل، تهیهٔ اتومبیل، آسایش بیشتر، لذّت کامل‌تر، شغل بهتر، تفریح فراوان‌تر، مقام بالاتر، حقوق افزون‌تر و. . .

آیا بزرگ‌ترین هدف حرکت ما تنها بهره‌گیری از این مناظر دیدنی است؟ بدون شک «نه». هدف زندگی انسان باید از وجود او بزرگ‌تر و کامل‌تر باشد تا هزینهٔ عمر انسانی در مقابل آن، مقرون به‌صرفه و معقول باشد. امور کوچکی که ظرف گستردهٔ وجود آدمی را پر نمی‌کند، هیچ‌گاه توان ارضا و اقناع او را ندارد و هرگز او را آرام و آسوده‌خاطر نمی‌گرداند. کسی که هدف متعالی زندگی خود را نشناخته‌است، همچون حیوان آسیا به دور خود می‌گردد. زمان، توان و سرمایه خرج می‌کند، امّا نتیجه‌ای نمی‌گیرد و از این حرکت طاقت فرسا ذرّه‌ای به‌پیش نمی‌رود. بلکه هرلحظه که می‌گذرد، همچون کرم ابریشم مقیدتر و محدودتر می‌شود و بیرون‌آمدن از شرایطی که خود فراهم آورده برایش دشوارتر می‌گردد.

امّا آن‌کس که مقصد زندگی را به‌خوبی دریافته‌است، شش‌دانگ توان خود را برای رسیدن به آن مقصد، هزینه می‌کند. و اگر گاهی به‌ظاهر از مسیر بیرون می‌رود، برای تجدید قوا و کسب آمادگی بیشتر است؛ مانند راننده‌ای که برای استراحت یا تأمین سوخت اتومبیل موقّتاً از جاده خارج می‌شود. هرچه این توقّف‌ها در زودتر و یا بهتر رسیدن او مؤثّرتر باشد، اهمیت بیشتری دارد و موجّه‌تر به نظر می‌رسد و البتّه هرچه زمان برای رسیدن به مقصد

کوتاه‌تر و یا رسیدن به هدف پراهمیت‌تر باشد این درنگ‌ها و توقّف‌ها نامرغوب‌تر است.

راه کشف پاسخ

این قلم معتقد است تحقیق تجربی هرچند پیشرفته و کامل، در پاسخ بـه ایـن مسـایل، مطمـئن و قابـل اعتمـاد نیست. زیرا پیچیدگی وجود انسان به‌مراتب بیش‌از توان تجربی اوست. روان‌شناسان از انسان به «موجود ناشناخته» یاد کرده و با این تعبیر به ناتوانی خود اعتراف نموده‌اند. هنوز بسیاری از پدیده‌های انسانی در کتاب‌های «فراتر از دانش» عنوان معمّاهای لاینحل و بدون تفسیر دارد[1].

شناخت کمال آدمی، بسته به شناخت موجود بسیار پیچیده و شگفت‌انگیزی به نام «انسان» اسـت کـه مـدعیان انسان‌شناسی هنوز بخش‌های بزرگی از وجود او را درنیافته‌اند و آن‌چه را به عنوان «انسان» معرّفی مـی‌کننـد، تنهـا درصدی از وجود گستردهٔ انسان است نه مجموع آن از این رو هنوز هویت کامل «انسان» بر او فاش نگشته‌است.

طبیعی است در چنین شرایطی احکامی که برای «انسان» صادر می‌شود متناسب بـا مجمـوع شخصـیت انسـان نیست. بلکه بخش‌هایی از وجود او را بهبود و التیام می‌بخشد. این احکام، احکامی است برای موجود دیگـری کـه تنها بخش‌هایی از حقیقت «انسان» را داراست و چه کسی است که نداند تکامل قسمتی از یک مجموعه همیشه به معنی تکامل کلّ مجموعه نیست؛ فراوانی شاخه‌های یک درخت الزاماً کمال و باروری آن را در پی نخواهد داشت.

پژوهش تجربی درپی کشف کمال دام‌ها، هنوز امیدوار، به راه طولانی خود ادامه می‌دهد. دانـش روز هـر چنـد یکبار با استمداد از برنامهٔ غذایی متفاوت، تأمین شرایط زیستی مناسب، اصلاح نژاد، مهندسی ژنتیـک و. . . صـنف جدیدی از دام‌ها را ایجاد می‌کند که در مقایسه با نمونه‌های قبلی به مراتب کامل‌تر است. آیا سزاوار است به دانشی که در یافتن کمال حیوانات هنوز در نیمهٔ راه است در معرّفی «کمال انسان» اعتماد کنـیم؟ آیـا انتظـار پاسـخ ایـن پرسش‌ها از علوم تجربی توقّعی مناسب با سطح توان آن است؟

علوم عقلی نیز با همهٔ موفقیت‌هایی که در کشف حقایق هستی یافته‌است، قادر بـه تـأمین خواسـتهٔ مـا نیسـت. شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «برخی از فیلسوفان به چنین خودکفایی معتقد بوده‌اند؛ مدعی شده‌اند کـه راه سعادت و شقاوت را کشف کرده‌ایم و با اعتماد به عقل و اراده، خویشتن را خوش‌بخت مـی‌سـازیم. امـا از طـرف

[1] برای نمونه به مجموعهٔ «عجیب‌تر از علم» تألیف فرانک ادواردز مراجعه کنید.

دیگر می‌دانیم که در جهان دو فیلسوف یافت نمی‌شوند که درپیدا کردن این راه، وحدت‌نظر داشته‌باشند. خود سعادت که غایت اصلی و نهایی است و در ابتدا مفهومی واضح و بدیهی به‌نظر می‌رسد، یکی از ابهام‌آمیزترین مفاهیم است. این‌که سعادت چیست و با چه‌چیزهایی محقق می‌شود، شقاوت چیست و عوامل آن کدام است هنوز به صورت یک مجهول مطرح است و ناشناخته باقی مانده‌است. چرا؟ چون هنوز که هنوز است خود بشر و استعدادها و امکاناتش ناشناخته است. مگر ممکن است خود بشر ناشناخته بماند و سعادتش که چیست و با چه چیزی میسر می‌شود شناخته گردد؟ !

بالاتر این‌که انسان موجودی اجتماعی است. زندگی اجتماعی هزارها مسأله و مشکل برایش به‌وجود می‌آورد که باید همهٔ آن‌ها را حل کند و تکلیفش را در مقابل همهٔ آن‌ها روشن نماید و چون موجودی است اجتماعی سعادتش، آرمان هایش، ملاک‌های خیر و شرش، راه و روشش، انتخاب وسیله‌اش، با سعادت‌ها و آرمان‌ها و ملاک‌های خیر و شرها و راه و روش‌ها و انتخاب وسیله‌های دیگران آمیخته است. نمی‌تواند راه خود را مستقل از دیگران برگزیند، سعادت خود را باید در شاهراهی جستجو کند که جامعه را به سعادت و کمال برساند.

و اگر مسألهٔ حیات ابدی و جاودانگی روح و تجربه نداشتن عقل نسبت به نشئهٔ مابعد نشئهٔ دنیا را درنظر بگیریم، مسأله بسی مشکل‌تر می‌شود. این جاست که نیاز به یک مکتب و ایدئولوژی ضرورت خود را می‌نمایاند. »[1]

علاوه بر این، تحصیل مقدّمات علوم عقلی بسی دشوار و دیریاب است و جز در سطوح پایین همگانی نیست. زبان علوم عقلی برای همه‌کس قابل فهم نمی‌باشد.

به‌همین جهت این سؤال‌ها را به محضر دانش‌مندان علوم عقلی هم نمی‌بریم. البتّه نه از آن‌جهت که تلاش آنان را محترم نمی‌شماریم. بلکه از آن‌رو که هنوز با آن‌ها هم‌زبان نشده و قدرت هضم کامل گفتار آنان را نداریم[2].

پس چه کنیم؟

کاش می‌توانستیم این مسایل را مستقیم از آفریدگار مهربان خود بپرسیم و جواب بگیریم. چه خوب بود اگر ارتباط بدون واسطه با دانای همهٔ حقایق برقرار می‌کردیم و این مجهول‌ها را کشف می‌کردیم. خدایی که ما را به

[1] جهان‌بینی اسلامی، مجموعه آثار ٥٤ / ٢.

[2] برای اطّلاع از پژوهش عقلی در این موضوع به کتاب «خودشناسی برای خودسازی» استاد مصباح یزدی مراجعه شود.

این کیفیت آفریده به‌طور قطع به ویژگی‌های هستی‌ما آگاه است و برای حلّ این مشکلات از او شایسته‌تر نمی‌توان یافت.

کاش می‌توانستیم با سفیران و پیام‌آوران او به گفتگو بنشینیم و پاسخ مشکل خود را از آن‌ها بخواهیم. پیامبران گرچه خود به تنهایی قادر به حلّ این سؤالات نیستند ولی چون با دانای مطلق ارتباط دارند می‌توانند پاسخ هر سؤالی را به‌دست آورند و به ما منتقل نمایند و چون جز راست بر زبانشان جاری نمی‌شود بسیار قابل‌اطمینان و مورداعتمادند. امّا آخرین پیامبر خدا نیز ۱٤ سدهٔ پیش، از این دنیا سفر کرده و امکان ارتباط مستقیم با او از راه عادی قطع شده است. جانشینان او نیز یک‌یک از میان انسان‌ها رفته‌اند. آخرین وصی پیامبر خاتم –حضرت مهدی (عج) – نیز که اکنون در میان ما زندگی می‌کند، جز برای عدّه‌ای که هرگز خود را معرّفی نمی‌کنند، قابل دست‌یابی نیست. ماهستیم و توده‌ای از انسان‌های غیر معصوم که هیچ‌یک شایستگی کامل پاسخ‌گویی به این مهم‌ترین پرسش ما را ندارند. به چه‌کسی اعتماد کنیم که شناخت کامل به ابعاد مختلف هستی انسان داشته باشد؟ به کجا مراجعه کنیم که احتمال خطا و اشتباه در آن ندهیم؟ چه کنیم و کجا برویم؟ نه خود قادر به پاسخ‌گویی هستیم و نه دیگری را سراغ داریم. آیا راهی برای استخراج این حقایق باقی است؟

خوشبختانه مجموعه‌ای از کلمات، که بدون تردید از لب‌های پیامبر اسلام (ص) و جانشینان او صادر شده و شکی در صدق آن‌ها نداریم، اینک در دسترس مااست. ما گرچه خود در فهم معنای این کلمات تخصّص کافی نداریم، امّا دانش‌مندانی امین که سالیان دراز برای فهم آثار بجامانده از پیامبر اکرم (ص) و ائمّهٔ اطهار (ع) تلاش کرده و زحمت طاقت فرسا کشیده‌اند و اکنون کارشناسانی بی‌همتایند در میان ما به‌سر می‌برند. این نسل از دانشوران، هم حافظ میراث پیامبر و امامان معصومند و هم بهترین مفسّران آن. متخصّصانی که همچون باستان‌شناسان کارکشته در بررسی اسناد تاریخی ۱٤۰۰ سالهٔ موجود، نهایت توان خود را به‌کار گرفته‌اند و شایسته‌ترین مرجع برای توضیح و تبیین آیات و روایات به‌شمار می‌روند.

مراجعه به چنین انسان‌هایی که به گواهی پیامبر اکرم در ردیف پیامبران بنی‌اسراییل قرار دارند[1] و درخواست از آنان برای پاسخ‌گویی به این سؤال‌ها، تنها روزنه‌ای است که فراروی ما پرتو امید می‌افکند. این نوشتار در گشایش گره این سؤالات دست به‌دامان آیات و احادیث می‌شود و در فهم آن دو، از محضر این بزرگان بهره گرفته‌است.

[1] علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل. (عوالی اللآلی ۷۷ / ٤)

به‌یقین، قرآن و حدیث اگر تنها راه پاسخ‌یابی این سؤال‌ها نباشد، دست‌کم مطمئن‌ترین و کوتاه‌ترین راهی است که پیش روی ما قرار دارد.

پاسخ اول: توحید و بندگی الله

اوّلین واژگانی که پیامبر اسلام پس از دریافت افتخار رسالت، خطاب به مردمان بر زبان آورد -و امروزه در سینهٔ تاریخ ثبت گشته است- از حسن اتّفاق پاسخ همین ابهام‌ها است؛

قُولوا لا الهَ الاّ اللّهُ تُفلِحوا. [1]

لا اله الا الله بگویید تا رستگار شوید.

یعنی راز سعادت و کمال و خوشبختی آدمیان در این کلام نهفته است. [2]

به‌خوبی پیداست که تنها به‌زبان‌آوردن این جمله برای سعادت و فلاح انسان کفایت نمی‌کند و یقیناً مراد رسول گرامی، از «قولوا» در این حدیث، حرکت مختصر زبان و ایجاد صدایی خاص در حنجره نبوده است. برخی از پست‌ترین انسان‌های تاریخ -از جمله شمر و معاویه و صدّام- که واژهٔ «انسان» در اطلاق بر آن‌ها احساس ننگ می‌کند، فراوان این عبارت را به‌زبان آورده و از آن بهره‌ای نبرده‌اند.

منظور پیامبر اسلام این است که، انسان اگر با سراسر وجود خود لااله‌الاالله بگوید و از چنگال بندگی غیر «الله» به‌تمام خارج شود به سعادت و رستگاری می‌رسد و هرچه در مراتب بندگی بالاتر رود به قلّهٔ انسانیت نزدیک‌تر شده است. رسول اکرم (ص) در صورتی رستگاری ما را ضمانت می‌کند که لااله‌الاالله در مجموع زندگی ما از ابتدا تا انتها جاری باشد و جز بندگی خدا در رفتار و گفتار و اندیشهٔ ما مشاهده نشود.

شما می‌گویید: «اتفاقاً ما همین‌گونه‌ایم و جز در برابر پروردگار جهان تاکنون سجده نکرده‌ایم، بندگی هیچ موجودی را نپذیرفته‌ایم. همیشه لااله‌الاالله گفته‌ایم و از اعماق جان بر آن معتقدیم. بلکه کمتر کسی را دیده‌ایم که اعتقاد قلبی به لااله‌الاالله نداشته باشد. . . »

---

[1] مناقب ٥٦ / ١.

[2] شعار توحید در پیام همهٔ پیامبران دیده می‌شود. قرآن کریم عبارت «یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره (سورهٔ شعرا) ای مردم الله را عبودیت کنید که شما را به جز او معبودی نیست» را از زبان پیامبران بزرگی همچون نوح، هود، صالح، شعیب و... به عنوان سرفصل دعوت این رسولان بیان کرده است.

بهتر است قبل از هرگونه توضیحی معنای واژهٔ «إله» را مرور نماییم. «إلهِ» هر کس آن است که او را می‌پرستد و در مقابلش خضوع و کرنش می‌کند. «اله» موجودی است که بندگی‌اش می‌کنند و فرمانش می‌برند و بی‌چون وچرا اطاعتش می‌نمایند. همان است که درخواست می‌کند و تکلیف می‌نماید و سزاوار حرف‌شنوی است. همو که جلب رضایت او برای ما اهمیت دارد.

و ما، گرچه در نماز سر به آستان ایزد یکتا می‌ساییم و به قصد اجرای فرمان او و جلب رضایت او به قیام و قعود و رکوع و سجود می‌پردازیم، امّا آن‌گاه در ادّعای بندگی به‌تمام صادقیم که از اطاعت غیر خدا به‌کلّی درآییم و جز به رضایت او -در نماز و غیر نماز- حرکتی نکنیم. به همهٔ مدّعیان الوهیت، «لااله» بگوییم و فقط تحت فرمان «الله» قرار گیریم. آن‌گاه که از بندگی هواها و هوس‌ها، آداب و رسوم و عادت‌ها، ضعف‌ها و انفعالات و اسارت‌ها و همهٔ قدرت‌ها خارج شویم و یکسره بندهٔ حق باشیم. بر این اساس هر عملی که به قصد اطاعت پروردگار و رضایت او انجام گیرد، عبودیت اوست و به زبان حال لااله‌الاالله می‌گوید. و هر چه به‌قصد دیگری باشد بندگی غیر خداست و الوهیت معبود دیگری را در جان ما ترویج می‌کند:

الههای دیگر

۱- هواها و هوس‌ها

حرکاتی که به قصد برآوردن خواهش‌های دل از ما صادر می‌شود بندگی خدا نیست. بندگی هوا است؛

أَفَرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ[1]

آیا کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده دیده‌ای؟

به این جملات دقّت کنید: «نتوانستم خود را کنترل کنم، بسیار جذّاب بود. »، «علاقهٔ عجیبی داشتم، بی‌اختیار به‌سوی او کشیده شدم»، «این کتاب بسیار شیرین و دلنشین است صفحهٔ اوّل آن‌را که بخوانی تا پایان رهایش نمی‌کنی. »، «خوشم آمد، دست خودم نبود. »، «بس که خوشمزه بود زیاده‌روی کردم. »

همهٔ این‌هادر یک‌چیز مشترک‌اند؛ تأمین خوشایند دل و خواستهٔ نفس. آن‌کس که در مقابل خواهش دل نمی‌تواند خود را کنترل کند به زبان حال می‌گوید «من بندهٔ هوس خویشم، غلام گوش به فرمان دل خود هستم و آن‌چه او بگوید بی‌درنگ انجام می‌دهم، من نمی‌توانم از دستور هوای خود سرپیچی کنم و درمقابل امر و نهی او

[1] جاثیه ۲۳ :۴۵.

گردن فراز نمایم. ». چنین کسی که بی‌چون وچرا فرمان هوس خود را می‌برد «بنده»ی خواسته‌های نفس است و هنوز بندهٔ خدا نشده‌است. گرچه به زبان لااله‌الاالله می‌گوید، امّا در عمل تحت امر خدا نیست. و لااله‌الاالله در سراسر زندگی‌اش تجلّی نیافته است.

۲- آداب و رسوم

گاهی سنّت‌ها و آداب اجتماعی چنان در جان آدمی جای می‌گیرد، که مخالفت با آن چیزی شبیه «غیرممکن» می‌شود. در زندگی روزمرهٔ خود بسیار دیده‌ایم که تقید به رسوم متعارف، چه میزان مشکل و دردسر ایجاد می‌نماید. بارها شنیده‌ایم که کسی با این‌که به مشکلات و مضرّات کاری به‌خوبی آگاه است، تنها به بهانهٔ این‌که رسم، این گونه‌است خود را به گرفتاری افکنده است. اطاعت بی قید و شرط از آداب و رسوم و سنّت‌ها هم مصداق بندگی غیر خداست. کسی‌که قدرت مخالفت با ارزش‌های بی‌ریشهٔ اجتماعی را ندارد بردهٔ حلقه‌به‌گوش آن‌هااست. کسی‌که اطاعت فرمان خدا را تنها به جهت تبعیت از عُرف و حفظ آبروی اجتماعی کنار می‌گذارد، چگونه بندهٔ خدا به‌شمار می‌رود؟ انسان، طوق بندگی همان را به گردن دارد که اطاعتش می‌کند. و تبعیت مطلق از آداب و رسوم اجتماعی یعنی بندگی در مقابل غیر خدا.

۳- عادت‌ها

عادت‌ها همیشه گریبان ارادهٔ آدمی را فشرده‌اند. بخش زیادی از رفتارهای ما از سر عادت و بدون توجّه انجام می‌گیرد. مخالفت با عادت‌ها در نظر انسان‌ها آن‌قدر دشوار بوده که گفته‌اند «ترک عادت موجب مرض است. » گویا «عادت کرده‌ام» پاسخ موجّه و منطق قابل قبولی برای «چرا چنین کردی؟ » تصوّر می‌شود.

ولی باید بدانیم که تبعیت از عادت هم نوعی اطاعت از غیر خداست. «عادت کرده‌ام» یعنی تحت ارادهٔ خدا قرار نمی‌گیرم. فرمان‌بر خدا نیستم. بنده و دربند عادت خود هستم و از اطاعت آن سر باز نمی‌زنم. چنان فرمان‌بردار و سربزیرم که تصوّر مخالفت هم برایم مشکل است. . .

امّا اگر لااله‌الاالله در همهٔ زوایای جان ما نفوذ کرده‌باشد و فرماندهی خدا در وجود ما رسمیت یافته‌باشد مخالفت با عادات و ملکات، به این پایه دشوار نیست.

٤- دیگر ضعف‌ها و انفعالات نفسانی

این جملات که بارها پیرامون خود با آن برخورد داشته‌ایم قابل توجّه است:

«خجالت کشیدم و نتوانستم چیزی بر زبان بیاورم»، «عصبانی شدم و کنترل خود را از دست دادم.»، «کنجکاوی‌ام تحریک شد بی‌اختیار به آنجا نظر افکندم.»، «حوصله نداشتم»، «سخت بود، رهایش کردم.»، «ترسیدم و عقب نشستم.»، «به‌شدّت بدم می‌آمد، نزدیک نشدم.»، «دلم سوخت، ناچار بودم به او کمکی کنم.»، «او برادرم بود چگونه می‌توانستم از او دفاع نکنم؟»، «اگر این‌گونه برخورد می‌کردم از مزایا و حقوقم کاسته می‌شد.»، «همه این‌گونه بودند من هم مثل دیگران» و. . .

گسترهٔ وسیعی از اعمال ما، آلوده به چنین نیت‌هایی است و از سر ضعف و انفعال صادرشده: خشم، شرم، هراس، کنجکاوی، سستی، تنفّر، ترحّم، تعصّب، طمع، علاقه، تقلید و. . .

این‌هامحرک‌ها و انگیزه‌هایی است که دائماً در وجود ما فعّالیت می‌کند و هریک ما را به سویی می‌کشد؛ گاهی به اطاعت فرمانشان کاری را انجام می‌دهیم. و گاهی تحت قیمومیتشان کاری را ترک می‌کنیم. این‌ها فرماندهان و اُمَرای وجود ما هستند که تاب مقاومت در برابرشان و تخلّف از اوامرشان را نداریم. تبعیت آن‌ها بر ما واجب است و مخالفتشان حرام! فرمانشان مطاع و تکلیفشان لازم. هریک از این‌ها ما را به خاکساری و کرنش و کوچکی می‌طلبد و به بندگی دعوت می‌کند. و مگر عبودیت، غیر از این است؟

٥- دیگران

اطاعت و تبعیت مطلق از انسان‌های دیگر هم یکی از مصادیق بندگی غیر خداست. هرجا که فرمان دیگران را بر فرمان خدا مقدّم سازیم، مرتکب نوعی شرک شده‌ایم و از ارزش والای انسانی فاصله گرفته‌ایم. البتّه روشن است که تبعیت از غیر، غالباً به یکی از انفعالات درونی مثل ترس، طمع، خجالت و. . . بازگشت دارد و برای اصلاح آن نیز باید به خویشتن رجوع کنیم. این پدیده بیش از آنکه «بردگی غیر» باشد «بندگی خود» است. از

این‌رو آزادگی از نفس –این دشمن‌ترین دشمنان انسان[1]– مقدّم بر رهایی از چنگال دیگران است.

«مدرّس» شهید، قهرمان سرافراز میدان بندگی خدا، طی نامه‌ای که تنها دست‌خط مدرّس خطاب به شاه است بدون هیچ‌گونه القاب و تعارفات که معمول آن زمان بوده چنین می‌نویسد: «شهریارا خداوند دوچیز به من نداده است؛ یکی ترس و دیگری طمع، هرکس با مصالح ملّی و امور مذهبی همراه باشد، من هم با او همراهم و الا نه »[2]

اینچنین آزادگی و مردانگی در مواجهه با سلطان وقت، تنها، محصول رهایی از بند ترس و طمع و هوا است.

مناسب‌تر آن است که توضیح این بند را به قلم زیبا و رسای رهبر فرزانه، حضرت آیـۀ الله خامنه‌ای بسپاریم: «به‌طوری که از موارد به‌کار گرفتن مادّۀ عبادت در قرآن برمی‌آید عبادت به معنای تسلیم و اطاعت بی‌قید وشرط در برابر انسان یا هر موجود دیگر است. وقتی خود را به کسی می‌سپاریم و بی هیچ قید و شرطی سر در کمند او می‌نهیم و به میل و فرمان و ارادۀ او حرکت می‌کنیم و تسلیم او می‌شویم او را عبودیت و عبادت کرده‌ایم. و متقابلاً هر عامل و نیرویی چه از درون وجود و شخصیت خود ما و چه عوامل گوناگون بیرون از ما که ما را به‌گونه‌ای رام و مطیع ساخته و تن و جان ما را در قبضۀ خود گرفته و انرژی ما را در جهتی که خواسته به‌کار افکنده، ما را «عبد» خود ساخته است. آیات زیر نمونه‌ای از آن موارد است؛ در خطاب عتاب‌آمیز موسی به فرعون در آغاز دعوت:

وَ تِلک نِعمَةٌ تَمُنُّها عَلَی أن عبَّدتَ بَنی إسرائیل؟ [3]

آیا این‌که بنی‌اسراییل را به عبودیت خود درآورده‌ای لطفی است که منّت آن را بر من می‌نهی؟

از زبان فرعون و سران و سردمداران رژیمش خطاب به یکدیگر:

أنُؤمِنُ لِبَشَرَینِ مِثلِنا وَ قَومُهُما لَنا عابِدونَ[4]

آیا به دو بشر همانند خود ما – که ایل و قبیله‌شان هم یکسره عبادتگر مایند – ایمان بیاوریم؟

از زبان ابراهیم خطاب به پدرش:

یا أبَتِ لاتَعبُدِ الشَّیطانَ إنَّ الشَّیطانَ کانَ لِلرَّحمنِ عِصِیا[1]

---

[1] أعدی عَدُوِّکَ نَفسُکَ الَّتی بَینَ جَنبَیکَ. بدترین دشمن تو همین نفس توست که میان دو پهلوی تو قرار دارد. (تنبیه الخواطر ۵۹۱ / ۱.)

[2] داستانهای مدرّس: ۱۸۲.

[3] شعرا ۲۲ :۲٦.

[4] مؤمنون ٤۷ :۲۳.

پدرم شیطان را عبادت مکن که شیطان در برابر خدا نافرمان است.

در خطاب عام خداوند به همهٔ انسان‌ها:

أَلَم أعهَد إِلَیکم یا بَنیآدَمَ ألاّ تَعبُدوا الشَّیطانَ إِنَّهُ لَکم عَدُوٌ مُبین. [2]

ای آدمیان آیا نسپردم که عبادت شیطان مکنید؟ که او دشمن نمایان شماست.

از وعدهٔ نوازشگر خدا به انسان‌های اندیش‌مند:

وَ الَّذینَ اجتَنَبُوا الطّاغوتَ أن یعبُدوها وَ أنابُوا إِلی اللهِ لَهُمُ البُشری [3]

کسانی که از عبادت طاغوت (سلطه‌های طغیانگر و متجاوز) اجتناب ورزیده با همهٔ وجود به خدا بازگردند، بشارت بادشان.

در رویارویی با کسانی که ایمان به خدا و وحی خدایی را بر مؤمنان خرده می‌گیرند:

مَن لَعَنَهُ اللهُ وَ غَضِبَ عَلَیهِ وَ جَعَلَ منهُمُ القِرَدَةَ وَ الخَنازیرَ وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ اولئِک شَرٌّ مَکاناً وَ أضَلُّ عَن سَواءِ السَّبیل [4]

آن‌کس که خدایش از خود رانده و بر او خشم گرفته و از جملهٔ مسخ شدگانش -به بوزینه و خوک- قرارداده و او به عبادت طاغوت پرداخته، (چنین کسانی) در جایگاهی شرارت‌آمیزتر و در راهی گمراهانه‌تر هستند.

در این آیات فرمانبری از فرعون، از سران رژیمش، از طاغوت و از شیطان به «عبادت» تعبیر شده و در مجموع به اضافهٔ آیات متعدّد دیگری از قرآن، نمایشگر آن است که «عبادت» در مفهوم قرآنیش پیروی و تسلیم و اطاعت مطلق است در برابر یک قدرت واقعی یا پنداری. از روی طوع و رغبت یا از سر کره و اجبار، همراه با حُسن تقدیس و ستایش معنوی یا بدون آن. در هرصورت، آن قدرت، معبود است و آن اطاعتگر، عبد و عابد.

با این توضیح واژهٔ «الوهیت» و «الله» -که تعبیر دیگری است از «معبود قرار گرفتن» و «معبود»- به‌درستی تفسیر می‌شود. در یک نظام غلط جاهلی که مردم به دو طبقهٔ مستکبر و مستضعف یعنی طبقه‌ای همه‌کاره و مسلّط و طبعاً بهره‌مند و طبقهٔ دیگری هیچ‌کاره و فرودست و قهراً محروم تقسیم شده‌اند، نمودارترین مظهر الوهیت و

---

[1] مریم ٤٤: ١٩.

[2] یس ٦٠: ٣٦.

[3] زمر ١٧: ٣٩.

[4] مائده ٦٠: ٥.

عبودیت همین رابطهٔ نامتعادل میان دوطبقه است. برای شناختن و یافتن معبودان و آلههٔ جوامع تاریخی، بیهوده نباید موجود مقدّسی – ازجنس بشر یا حیوان یا جماد – در آن جستجو کرد. بارزترین نمونهٔ معبود و اله در این جوامع، همان کسانی هستند که به اتّکای وابستگی به طبقهٔ مستکبر، تودهٔ مستضعف را تسلیم و مقهور سرپنجهٔ اسارت خود کرده و در راهی که به اشباع آزمندی و جهانخوارگی آنان متناهی می‌شود به راهشان افکنده‌اند.

در اینگونه جوامع، مذهب واقعی جامعه «شرک» است، زیرا به تعداد همهٔ قطب‌ها و قدرت‌هایی که بر مردم فرمان می‌رانند و آنان را دست‌بسته و چشم و گوش‌بسته به راهی که خود خواسته‌اند، می‌رانند، بت و معبود و اله وجود دارد. شرک یعنی در کنار خدا یا به جای خدا کسانی را به الوهیت گرفتن و آنان را اطاعت و عبودیت کردن. یعنی سررشتهٔ کار و بار زندگی را به غیر خدا سپردن. یعنی تسلیم هر قطب و قدرت غیرخدایی شدن. روی نیاز به سوی آنان داشتن و در جهت تعیین شدهٔ آنان به‌راه افتادن. و توحید درست در نقطهٔ مقابل شرک است. همهٔ این آلهه و معبودان را نفی کردن. تسلیم آنان نشدن. در برابر سیطرهٔ قدرت آنان مقاومت کردن. دل از کمک و رعایت آنان بریدن. و سرانجام، بر نفی و طرد آنان کمربستن. . . و با همهٔ وجود تسلیم خدا شدن و. . . و نخستین شعار همهٔ رسولان خدا، آن نفی و این اثبات است:

وَلَقَد بَعَثنا فی کلِّ اُمَّةٍ رَسولاً أنِ اعبُدُوا اللهَ وَ اجتَنِبُوا الطَّاغُوت[1]

در هر امّتی پیام‌آوری برانگیختیم که الله را عبودیت کنید و از طاغوت (قدرت‌های ضدّ خدایی) کناره گیرید.

وَ ما أرسَلنا مِن قَبلِک مِن رَسُولٍ إلاّ نُوحی إلَیهِ أنَّهُ لا إلهَ إلاّ أنَا فَاعبُدُون[2]

پیش از تو هیچ پیام‌آوری گسیل نداشتیم مگر با این پیام و الهام که معبودی به‌جز من نیست، مرا عبودیت کنید.

پس پیامبران با این شعار، نظام منحط و فاسد جاهلی را نفی می‌کردند و مردم را به ستیزه و پیکاری عظیم در برابر طاغوت‌ها یعنی پاسداران این نظام و کسانی که به ارزش‌های اصیل انسانی، طغیان ورزیده و برای حفظ موقعیت ظالمانهٔ خود ارزش‌های پوچ و قالبی را بر مردم تحمیل کرده بودند فرا می‌خواندند. نفی شرک در واقع، نفی همهٔ بنیان‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی‌ای است که زیربنای اصلی جامعهٔ جاهلی را تشکیل داده و از مذهب شرک، پوششی و نیز توجیهی برای وضع نامتعادل جامعه، تدارک دیده‌اند. و نفی آلهه و معبودان، در معنا،

---

[1] نحل ٣٦ :١٦.

[2] انبیاء ٢٥ :٢١.

طرد همهٔ کسانی است که همّت بر استضعاف خلق گماشته و از راه تحمیل یا تحمیق، بر دوش انسان‌ها سوارشـده و غرایز سرکش و تمایلات حدناشناس خود را اشباع کرده‌اند.

موسی (ع) با مطرح‌ساختن این شعار و سخن‌گفتن از ربّ العالمین آشکارا به جنگ فرعـون رفتـه و او را نفـی می‌کرد. . . »[1]

و در جای دیگر آورده است:

«توحید، تنها نظریه‌ای فلسفی و ذهنی و غیر عملی نیست کـه بـه هـیچ روی، کـار بـه سـیاه و سـفید زنـدگی نداشته‌باشد و دست به ترکیب (جوامع) بشری نزند و در تعیین جهت‌گیری‌های انسان و تلاش و عمـل بایسـتهٔ او دخالت نکند و فقط به همین اکتفا نماید که باوری را از مردم بازگیرد و بـاوری دیگـر بجـای آن بنشـاند. بلکـه از سویی یک جهان‌بینی است؛ تلقّی بخصوصی است از جهان و انسان و موضع انسان در رابطه با دیگـر پدیـده‌هـای گیتی، و موضع وی در تاریخ، و امکانات و استعدادها و نیز نیازها و خواست‌هایی که در او و با او همواره هست و بالاخره، جهت و نقطهٔ اوج و تعالی او. و از سویی دیگر، یک دکترین اجتماعی است. طرحی و ترسـیمی اسـت از شکل محیط مناسب انسان و محیطی که وی می‌تواند در آن به‌سهولت و سرعت رشد کند و به تعالی و کمال ویـژهٔ خود نایل آید. پیشنهاد قواره و قالبی مخصوص است برای جامعه، با تعیین خطـوط اصـلی و اصـول بنیـانی آن. و بنابراین هر آن‌گاه که در جامعه‌های جاهلی و طاغوتی (جامعه‌هایی که بر مبنای ناآگاهی از حال انسان یا تعدّی بر ارزش‌های راستین وی بنیاد گردیده) مطرح گردد یک دگرگون‌سـازی اسـت، بعثتـی اسـت در دلهـای فروخفتـه و جان‌های بیمار، و طوفانی است در مرداب راکد اجتماع، سامان و هنجاری است برای آن اجتماع ناساز و بی‌قـواره، تبدیل و تغییری است در نهادهای روانی و بنیان‌های اقتصادی و اجتمـاعی و در ارزش‌هـای اخلاقـی و انسـانی. و کوته سخن، تعرّضی است بر وضع موجود و بر سلطه‌ها و قدرت‌های نگاهبان آن و بر جوّ و فضایی که بدان مجال ادامه و رشد و تغذیه می‌دهد.

پس توحید، تنها پاسخی تازه نیست در مسأله‌ای صرفاً نظری و یا دارای قلمرو عملی محـدود، راهـی تـازه در برابر انسان نیز هست که اگر چه به تحلیلی ذهنی و نظری تکیه دارد ولی مقصود از طرح آن ارائه شیوه‌های دیگـر است برای عمل کردن و زیستن. با چنین برداشتی است که معتقدیم توحیـد، ریشـه و مایـهٔ اصـلی دیـن و سـنگ

[1] روح توحید، نفی عبودیّت غیر خدا، سیّد علی خامنه‌ای، صص ۳۱ – ۲۷.

زاویه‌ای است که همهٔ پایه‌های دین بر آن قرار گرفته است.

نظریه‌ای که فقط قضاوتی دربارهٔ ماوراءالطبیعه و حداکثر تزی اخلاقی و عرفانی به‌شمار آید، بیش از جسم لطیفی نخواهد بود که نمی‌تواند پیکرهٔ عظیم ایدئولوژی زندگی‌ساز اسلام را به‌عنوان یک مسلک اجتماعی بر دوش گیرد.

البته همیشه بوده‌اند کسانی که با وجود اعتقاد به خدا و به توحید، از بدنه‌های عینی و عملی و مخصوصاً اجتماعی این عقیده غفلت ورزیده، یا به عمد، آن را ندیده گرفته‌اند، این خوش‌باوران در هر زمانی و با هر شرایطی چنان زیسته‌اند که یک غیر معتقد به توحید. بدین معنی که این اعتقاد هیچ‌گاه در آنان احساس ناسازگاری با وضع و جو غیر توحیدی را برنینگیخته و هوای عفن و سنگین و گرفتهٔ شرک را برای آنان تحمّل‌ناپذیر نساخته‌است.

در روزگار طلوع اسلام، در مکه –کانون بت‌پرستی و عاصمهٔ بت‌های نامدار عرب– نیز آیین حنیف ابراهیم (ع) طرفدارانی داشت. لکن چون در اندیشهٔ آنان، توحید فراتر از ذهن و دل و حدّاکثر فراتر از منش و عمل انفرادی قلمروی نداشت، وجود آنان کمترین تأثیری در فضای فکری و اجتماعی نمی‌نهاد و در آن بیراههٔ جاهلی، حضور آنان مطلقا احساس نمی‌شد و آب از آب آن زندگی تأسف‌انگیز تکان نمی‌خورد، همه بر یک آبشخور گرد می‌آمدند و این به اصطلاح موحّدان نیز بدون چندان دغدغهٔ خاطری با دیگران در یک چراگاه می‌چریدند و چون آنان و با همان شیوه‌ها و سنت‌های بدنامی، حیات را می‌گذرانیدند. خاصیت این نگرش و برداشت ذهنی از توحید، همین بی خاصیتی و نداشتن نقش فعال است در زندگی و به ویژه در زندگی اجتماعی.

و در چنین حال و هوایی بود که توحید اسلام به عنوان طرز تفکری که متعهد سامان ویـژه‌ای برای زندگی و طراح شکل و قوارهٔ دیگری برای جامعه است به میدان آمد و از نخستین گام، ماهیت خود را به‌عنوان یک دعوت انقلابی برای همهٔ مخاطبانش –از پذیرنده و منکر– آشکار ساخت. همه دانستند که این پیام یک نظم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نوین است که با آن‌چه هم اکنون بر جهان می‌گذرد، به‌هیچ‌رو سرآشتی و سازگاری ندارد.

نفی وضع موجود است و اثبات وضعی دیگر. موافقان و پذیرندگان، به دلیل همین صراحت بود که آنچنان مشتاقانه و سر از پا نشناخته بدان روی آوردند و سر سپردند. و معارضان و منکران نیز درست به‌همین جهت بود که آن‌گونه سراسیمه و وحشیانه چنگ و دندان نشان دادند و هر روز بر سخت‌گیری خود افزودند. این واقعیت

تاریخی می‌تواند معیاری باشد برای سنجش و ارزیابی درستی یا نادرستی ادّعای توحید در همهٔ فاصله‌های تـاریخ. هرجا این ادعا از سوی کسانی مطرح گردیده که وضعی مشابه موحدان مکه پـیش از ظهـور اسـلام داشـته‌انـد بـه دشواری می‌توان وجود توحید را در آنان باور کرد. توحید صلح کل، توحیدی که با همـهٔ «انـداد» و رقیبـان خـدا بسازد، توحیدی که فقط فرضیهٔ پذیرفته شده‌ای در ذهن باشد، چیزی فراتر از یک نقش بدلی از توحید انبیا نیست. بسی طبیعی خواهد بود اگر دینامیسم دعوت انبیا در چنین توحیدی وجود داشته باشد.

با چنین نگرشی است که بدرستی می‌توان راز نفوذ و گسترش و اعتلای اسلامِ نخستین و عقب‌گرد و انحطـاط انفعالی اسلام دوره‌های بعد را شناخت.

پیامبر اسلام، توحید را مانند راهی جلوی پای مردم می‌گذاشت و اسلام دوره‌های بعد آن را چـون نظریـه‌ای در محافل بحث و مجادله مطرح می‌ساخت. آنجا سخن از بینش تازه‌ای دربارهٔ جهان و تئوری تازه‌ای برای حرکـت و تلاش زندگی بود و اینجا بحث از ریزه‌کاری‌های کلامی، باب اوقات تفنن و فراغت. آنجا توحیـد، اسـتخوان‌بنـدی نظام موجود و محور همهٔ روابط اجتماعی، اقتصـادی و سیاسـی بـه‌شـمار مـی‌رفـت. اینجـا تـابلو نقاشـی زیبـا و هنرمندانه‌ای که همچون پیرایه‌ای در تالاری آویخته باشند تا همه چیز جمع باشد. و از یک زایـده تشـریفاتی، چـه نقش فعال و سازنده‌ای می‌توان انتظار داشت؟ آن‌چه گفتیم این حقیقت را روشـن سـاخت کـه توحیـد از دیـدگاه عملی قواره و قالبی است برای اجتماع و شیوه‌ای است برای زندگی، و مجموعاً باید آنرا عنوانی گویا دانست برای نظام و سیستمی که اسلام برای زندگی انسان متناسب دانسته و رشد و بالندگی این موجود را در سـایهٔ آن ممکـن تلقی کرده است. همچنان که از دیدگاه نظری، بینشی است که پایه و زیربنای فلسفی آن نظام محسوب گشته و آن را توجیه و تعلیل می‌کند «[1]

آری بندگی خدا یعنی آزادی و آزادگی از همهٔ خواهش‌ها، عادت‌ها، سنّت‌ها، ضعف‌ها و اسارت‌ها. بندگی خدا یعنی عصیان در مقابل همهٔ محرک‌ها و انگیزاننده‌هایی که به غیر او دعوت می‌کنند. بندگی خدا یعنی رهایی؛ رهایی از چنگال عوامل قدرت‌مندی که هستی ما را به سوی خود می‌کشند.

و کمال انسان در بندگی خداست؛

---

[1] همان، صص ۲۱ – ۱۷.

قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا[1]

انسان کامل کسی است که فقط به یک محرک پاسخ می‌دهد و تنها در مقابل یک خدا کرنش و خاکساری دارد و تنها از او اطاعت و فرمانبرداری می‌کند. انسان کامل دست غیر خدا را از وجود خود کوتاه کرده و از نفوذ هر عامل بیگانه‌ای، توانمندانه جلوگیری می‌کند، نه از غیر او واهمه دارد. نه به غیر او طمع. نه به خاطر غیر او خشم می‌گیرد و نه چشم به عطای غیر او دوخته. نه از غیر او حیا می‌کند، نه غیر او را دوست دارد. و نه ترحّم و دلسوزیش به خاطر غیر او تحریک می‌شود.

فقط یک صدا توجّه او را جلب می‌کند و فقط از یک مرکز دستور می‌گیرد. تنها یک رنگ دارد: صِبغَةَ اللّه، رنگ خدا.

وَ مَن أحسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغَةً[2]

و چه رنگی از رنگ خدا بهتر؟

با دو قبله در ره معبود نتوان زد قدم

یا هوای دوست می‌باید یا هوای خویشتن

پاسخ دوم: تقوا

اگر در جستجوی ملاک ارزش انسان و تشخیص انسان کامل به قرآن پناه آوریم، نخستین آیه‌ای که نامزد پاسخ به این سؤال می‌شود همین آیهٔ زیباست:

إنَّ أکرَمَکم عِندَ اللّهِ أتقاکم[3]

ارزش‌مندترین شما در نزد خدا، با تقواترین شماست.

بر پایه این آیه، ارزش و اعتبار حقیقی انسان به تقوا است، هرچه درجهٔ تقوای انسان بالاتر رود، و آدمی پله‌های بیشتری از این نردبان را طی کند ارزش بیشتری کسب کرده است.

واژهٔ «تقوا» از مصدر «وقایت» گرفته شده و «وقایت» به معنی نگهداری و حفاظت است[1] و تقوا عبارت است

---

[1] مناقب ٥٦ / ١.

[2] بقره ١٣٨ :٢.

[3] حجرات ١٣ :٤٩.

از «قدرت حفظ و نگهداری نفس» یا «سیطره و تسلّط بر خـویش» کـه در فارسـی از آن بـه «خودنگهـداری» و «خویشتن‌داری»[2] تعبیر می‌شود. تقوا نیروی بازدارندهٔ مقتدری است که انسان را از اقدام بـه کارهـای زشـت منـع می‌کند. می‌توان این واژه را به ابزارهای فعالیت نفس نیز نسبت داد. مثلاً تقوای چشم یعنی قدرت نگهداری چشم. تقوای زبان یعنی تسلّط بر فعالیت زبان و توان ضبط آن. تقوای شکم یعنی قدرت کنترل شکم. تقوای ذهـن یعنـی نیروی بازدارنده از حرکت نابجای قوای ذهنی، یعنی قدرت کنترل خیال. و همینطور تقوای دست و پـا و گـوش و دامن و مو و. . . یعنی قدرت کنترل و تسلّط بر دست و پا و گوش و دامن و مو و. . .

در آیهٔ شریفهٔ «وَ لِباسُ التَّقوی ذلک خَیر»[3] تقوا در وجود انسان به لباس تشبیه شده، زیرا همان‌گونه کـه لبـاس ظاهر ما را آراسته می‌گرداند و از سرما و گرما محافظت می‌کند، تقوا موجب شرافت و آراستگی باطن و محافظـت و نگاهبانی وجود انسان می‌شود.

نکته قابل توجّه در فهم آیات فوق، توجّه به متعلّق تقوا در فرازهای دیگر قرآن است. در غالب آیات قرآن، واژه «تقوا» با نام «خدا» همراه شده و از انسان‌ها «تقوای الهی» خواسته شده است:

وَ اتَّقُو اللَّهَ لَعَلَّکم تُفلِحون[4] فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أطیعونِ[5] اعبدوا اللّه و اتقوه[6]

این آیات هدف و غایت کنترل نفس و خویشتن‌داری را بیان می‌کند. یعنـی تقـوای مـوردنظر قـرآن تسـلطّ بـر خویش است برای اجرای امر پروردگار و جلب رضایت او و آن‌گاه که نفـس آدمـی او را بـه خـواهش‌هـای پسـت دعوت می‌کند.

وَ أمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّه وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الهَوی فَإنَّ الجَنَّةَ هِی المَأوی[7]

بنابر این تقوا در فرهنگ قرآن دو عنصر اساسی دارد؛ یکی تسلط بر خود و دیگری ملاحظه حضور خـدا. البتـه

---

[1] راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: الوقایه حفظ الشئ ممّا یؤذیه و یضرّه... و التقوی جعل النفس فی وقایهٔ ممّا یخـاف. هـذا تحقیقـه ثـم... صـار التقـوی فـی تعارف الشرع حفظ النفس عمّا یؤثم و ذلک بترک المحظور و یتم ذلک بترک بعض المباحات.

[2] خویشتن‌داری درفارسی گاهی معادل بردباری و شکیبایی قرار می‌گیرد که مفهومی اخصّ از تقوا دارد ولی به‌معنی عام نیز استعمال می‌شود. معادل رایج تقـوا در زبان فارسی پرهیزکاری است که چون توهّم نوعی انزوا و کناره‌گیری اجتماعی را به دنبال دارد و نیز تناسب آن با ریشهٔ لغوی تقوا به‌خوبی روشن نیست از ذکـر آن چشم‌پوشی شده است.

[3] اعراف ۲٦ :۷.

[4] آل‌عمران ۲۰۰ :۳.

[5] شعرا ۱۰۸ :۲٦.

[6] عنکبوت ١٦ :۲۹.

[7] نازعات ۷۹: ٤١.

تسلط بر نفس به تنهایی ارزش ندارد گرچه کسی که تسلط بر خویش دارد، برای حرکت، مانع کمتری دارد. کسی که این ویژگی را دارد با دیگران در ارزش حقیقی تفاوتی ندارد اما اگر بنای حرکت به سوی خدا باشد او بسیار ساده‌تر پیش خواهد رفت.

هرچه قدرت انسان برای حفظ و نگهداری خود بیشتر و آدمی در مقابل درخواست نفس توانمندتر باشد، بهرهٔ افزون‌تری از ارزش و کرامت برای او رقم خورده‌است مشروط بر اینکه ترک خواهش‌های نفسانی به هدف اجرای خواستهٔ الهی انجام گیرد:

إنَّ أکرَمَکم عِندَ اللَّهِ أتقاکم[1]

وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکم تُفلِحون[2]

«اتّقوا» در آیهٔ بالا معادل «لا اله» و «اللّه» در آن معادل «الاّ اللّه» در کلمهٔ توحید است و آیهٔ شریفهٔ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکم تُفلِحُون[3] پیامی جز قولوا لا إلهَ إلاّ اللَّه تُفلِحوا[4] ندارد.

وَ مَن یطِعِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ یخشَ اللَّهَ وَ یتَّقهِ فَأُولئِک هُمُ الفائِزون[5]

کسانی که اطاعت از خدا و پیامبرش نمایند و از خدا پروا کنند و تقوای الهی داشته‌باشند آن‌ها به‌هدف رسیده‌اند.

از این رو در برنامهٔ همه پیامبران و سفیران الهی دعوت به تقوا آشکارا به‌چشم می‌خورد.

بر این اساس انجام گناه نشانهٔ بارز بی‌تقوایی و به معنی سقوط از شرافت و ارزش انسانی است. زیرا سعادت و نیک‌بختی انسان تنها در گرو تقوای الهی است.

انجام واجب و ترک حرام مهم‌ترین درخواست خداوند از انسان است که رعایت آن اوّلین شرط تقوا است. کسی‌که به مهم‌ترین خواستهٔ پروردگار اهمیت نمی‌دهد هنوز به اوّلین پلهٔ نردبان کمال نرسیده‌است و کسی که از معاصی اجتناب می‌کند و از خواستهٔ دل خویش برای خوشنودی مولایش در می‌گذرد و نفس خود را کنترل می‌کند

---

[1] حجرات ١٣ :٤٩.

[2] آل عمران ٢٠٠ :٣. وَ أمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الهَوی فَإنَّ الجَنَّةَ هِیَ المَأوی (نازعات ٤٠ :٧٩ و ٤١.)

[3] آل عمران ٢٠٠ :٣.

[4] مناقب ٥٦ / ١.

[5] نور ٥٢ :٢٤.

هربار بهره‌ای از کمال و شرافت و ارزش‌مندی به چنگ می‌آورد.

پس از این مرحله توجه به مستحبّات و مکروهات –که درخواست‌های درجۀ دوّم خدا هستند– کمال انسان را افزایش می‌دهد. بدون شک در این مرحله پرخوری و پرخوابی از جمله مصادیق بی‌تقوایی محسوب می‌شود. کسی‌که تقوا –یعنی تسلّط بر خویش و توان کنترل نفس– دارد در کنار سفرۀ رنگین، اختیار از کف نمی‌دهد یا به هنگام خشم و ناراحتی زبان به کلام هرزه نمی‌گشاید.

تنبلی و سستی، بی‌نظمی و آشفتگی، بیهوده‌گویی، پرداختن به امور بی‌فایده و وقت‌گیر، وابستگی به جذّابیت‌ها، و اموری از این دست، همه مظاهر بی‌تقوایی و زمام‌گسیختگی است. زیرا نشان از عدم تسلّط انسان برخود دارد.

انسان متّقی اختیار نفس خود را قدرت‌مندانه به‌دست دارد و ورود و خروج آن‌را به‌شایستگی کنترل می‌کند. هرچه این کنترل و نظارت بر نفس بیشتر شود، انسانیت انسان افروخته‌تر و سعادت او نزدیک‌تر است.

پاسخ سوم: رضایت پروردگار

شماری از آیات قرآن، کمال و ارزش انسان و رستگاری عظیم او را در «رضایت خدا» معرّفی نموده است.

وَ رِضوانٌ مِنَ اللَّهِ أکبَرُ، ذلِک هُوَ الفَوزُ العَظیم[1]

رَضِی اللَّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ، ذلِک الفَوزُ العَظیم[2]

بر اساس این آیات ارزش‌مندترین انسان کسی است که خداوند از او خشنودتر باشد. انسان نمونه، کامل و سعادت‌مند کسی است که رضای خدا را صد درصد تأمین نموده باشد و همو شایستگی الگو قرارگرفتن را داراست و دیگران به هر مقدار که به او نزدیک باشند بهره از کمال و سعادت دارند. بزرگ‌ترین آرزوی انسانی کسب رضای خداست، و آدمی باید همّت خود را در رسیدن به این مقام متمرکز کند و تمام توان و استعداد خود را در این مسیر به کار گیرد. بنابراین ارزش هر عملی با محاسبۀ میزان تأثیر آن در جلب رضای حق سنجیده می‌شود.

ناگفته پیداست جلب رضای خدا جز با امتثال کامل و اطاعت بی‌چون وچرا از تعالیم او امکان‌پذیر نیست. و

---

[1] توبه ۷۲ :۹.

[2] مائده ۱۱۹ :۵.

این یعنی «بندگی» و رعایت «تقوای الهی». پس در نهایت می‌توان ارزش وجود انسان و کمال حقیقی او را در یک کلمه خلاصه کرد؛ «عبودیت»

همین محتوا که از بررسی منابع دینی به‌دست آمد، در فرازهای دیگر قرآن و روایات دیده می‌شود، در سورهٔ ذاریات خداوند متعال «عبودیت و بندگی» خود را به عنوان هدف آفرینش انسان و جن معرفی نموده‌است:

وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلاّ لِیعبُدون[1]

یعنی مرتفع‌ترین نقطه‌ای که خدا برای صعود انسان قرار داده، عبودیت است و از این برتر و فراتر قلّه‌ای یافت نمی‌شود.[2]

«عبودیت» که در آیهٔ شریفه به آن اشاره شده با معنایی از «عبادت» که امروزه مصطلح شده و در ابتدا به ذهن می‌آید متفاوت است؛ «عبودیت» به معنی بندگی و «عبادت» در اصطلاح امروزین مراسمی است که به نوعی

[1] سورهٔ ذاریات ٥٦ :٥١.

[2] شاید ذکر این نکته مفید باشد که «هدف» آن‌گاه که دربارهٔ فاعل‌هایی مثل ما انسان‌ها به‌کار می‌رود تأمین‌کنندهٔ نیاز و برطرف‌کنندهٔ نوعی کمبود و کاستی است. مثلاً وقتی می‌پرسیم هدف شما از این برنامه چیست؟ در واقع سؤال کرده‌ایم با انجام این برنامه رسیدن به چه‌چیزی را مدنظر قرار داده‌اید؟ چه کمبودی احساس می‌کردید که این برنامه را در رفع و جبران آن طرّاحی کردید؟ امّا دربارهٔ خدای جهان چون هیچ نقص و نیاز و کاستی تصّور نمی‌شود استعمال کلمهٔ «هدف، به این معنی درست نیست و اینکه می‌گوییم هدف خدا از آفرینش انسان چیست؟ هیچ‌گاه به این معنی نیست که خدا از آفرینش انسان چه بهره‌ای می‌برد؟ بلکه به‌این معنی است که کمال انسان در چیست؟ در واقع این خدا نیست که از آفرینش انسان سود می‌برد. بلکه انسان است که از آفرینش بهره می‌گیرد. برای اینکه این مطلب به ذهن نزدیک‌تر شود نقّاش کهنسال چیره‌دست معروفی را فرض کنید که اندوختهٔ فراوانی از ثروت گردآورده است و هیچ نیازی –نه به مال و ثروت و نه به مقام و شهرت و محبوبیّت و نه به تخلیهٔ عواطف درون و نه به هیچ چیز دیگر– ندارد. چنین کسی –که البتّه در میان انسان‌ها تنها قابل فرض است و وجود خارجی ندارد– در ترسیم یک اثر هنری چه هدفی دارد؟ بنا برفرض، او از به‌کار گرفتن رنگ و بوم رفع هیچ کمبود و نیازی را دنبال‌نمی‌کند، او تنها به یک چیز می‌اندیشد: «خلق یک تابلوی ارزشمند هنری و پدیدآوردن صفحه زیبایی که می‌تواند باشد» یعنی خود سودی نمی‌برد بلکه فایده‌ای می‌رساند و بهره‌ای می‌دهد. اگر این هنرمند توانا تنها به‌این بهانه که از نقاشی، فایده‌ای به‌دست نمی‌آورد از آفرینش آثار جدید سر باز زند و شانه خالی کند آیا در محکمهٔ خرد و در پیش عقلا محکوم و متّهم نمی‌شود و به خودخواهی و بخل و تنبلی مذّمت نمی‌گردد؟ یا اگر آموزگاری توانا تنها به‌این جهت که خود فایده‌ای نمی‌برد دست‌از تدریس بردارد آیا پسندیده است؟ هدف خدای متعال از آفرینش تابلوی زیبای خلقت چنین است. بااین تفاوت که در مورد خدا پیش از آفرینش انسان و جهان هیچ اعتراض کننده‌ای تصور نمی‌شود. اگر خدا هیچ آفرینشی نداشته و قدرت و عظمت خود را بلا استفاده و معطل نهاده باشد در پیشگاه عقل خود –که از آن به حکمت یاد می‌شود– محکوم است و کاری خلاف درک و عقلانیت و حکمت خویش انجام داده است. در پیشگاه عقل وجود زیبایی از نبودش بهتر است و جهان هستی برترین تابلوی زیبایی است که خدا به دست قدرت زیبایی آفرین خود می‌توانسته پدید آورد. از این تابلوی هنری ارزش‌مند به نظام احسن یاد می‌شود. نظام احسن یعنی دستگاه آفریده خدا برترین و زیباترین صورت ممکن را داراست. الّذی أحسَنَ کُلَّ شَیءٍخَلَقَه. بخشی از اجزای این تابلوی شگفت‌آور در رسیدن به کمال خود دارای اراده و اختیارند. وجود چنین پدیده‌ای در این تابلو، ارزش هنری آن را به‌مراتب بالاتر برده‌است، گرچه شماری از این موجوداتِ آزادِ مختار با سوءاستفاده از اختیار و آزادی خود به قلّهٔ مطلوب نمی‌رسند.

پس اینکه خدا می‌فرماید: هدف من از خلقت جن و انس «بندگی» آنان است یعنی ارزش و زیبایی کامل آن‌ها وقتی تحقّق می‌یابد که مراتب عبودیّت را طی کنند و هر چه بیشتر بندگی ورزند زیباتر می‌شوند.

این بیان خداوند تقریباً نظیر این عبارت است: «فلان کارخانه، ساعت ساخت، تا زمان به‌دقّت ثبت گردد». این جمله بیش از آنکه نیاز سازنده را از ساختن ساعت بازگو نماید ناظر به کمال ساعت است.

اظهار خضوع و کرنش و خاکساری را دربر دارد. با این وصف نه هر عبادتی، عبودیت است و نـه هـر عبـودیتی، عبادت. نه هر عبدی عابد است و نه هر عابدی عبد. پاره‌ای از اعمال غیرعبادی مـا بـه حقیقـت، عبودیـت اسـت، تحصیل علم، دیدار بستگان و غذا خوردن مشروط به قصد رضای خدا از ایـن قبیـل اسـت. در مقابـل، پـاره‌ای از اعمال عبادی ما از حقیقت عبودیت فرسنگ‌ها فاصله دارد؛ پرستاری که نجات جـان بیمـار مصـدوم را بـه انگیـزۀ نمازخواندن رها می‌کند، نماز خوانده است، امّا بندگی نکرده است. زیـرا فرمـان خـدا در آن لحظـه، تـرک نمـاز و رسیدگی به بیمار است. تکرار عمل عبادی برای آدم وسواسی، روزه گـرفتن بـرای بیمـار و نمـاز چهـاررکعتی در مسافرت از همین قبیل است.

امّا همان‌گونه که قبلاً اشاره شد آن‌چه در دستگاه معرفتی قرآن مجید و احادیث اهل‌بیت «عبادت» معرّفی شـده با اصطلاح فعلی و مفهوم ابتدایی آن متفاوت است. در فرهنگ اسلام عبادت خدا به عملی گفته می‌شود کـه خـود صالح باشد و به قصد تقرّب به خدا و تحصیل خشنودی او انجام پذیرد و بنـابراین در قـاموس قـرآن عبـادت بـر عبودیت منطبق است.

نگاهی دوباره به بیان رهبر انقلاب خالی از لطف نیست:

«به‌طوری که از موارد به‌کار گرفتن مادۀ «عبادت» در قرآن بر می‌آید عبادت به معنای تسلیم و اطاعت بـی‌قیـد وشرط در برابر انسان یا هر موجود دیگر است. وقتی خود را به کسی می‌سپاریم و بی هیچ قیـد و شـرطی سـر در کمند او می‌نهیم و به میل و فرمان و ارادۀ او حرکت می‌کنیم و تسلیم او می‌شویم او را عبودیت و عبادت کرده‌ایم. و متقابلاً هر عامل و نیرویی – چه از درون وجود و شخصیت خود ما و چه عوامل گوناگون بیرون از ما – که ما را به گونه‌ای رام و مطیع ساخته و تن و جان ما را در قبضۀ قدرت خود گرفته و انرژی ما را در جهتـی کـه خواسـته به‌کار افکنده ما را عبد خود ساخته است.

عبادت در مفهوم قرآنیش پیروی و تسلیم و اطاعت مطلق است در برابر یک قدرت واقعی یـا پنـداری، از روی طوع و رغبت یا از سر کره و اجبار، همراه با حسن تقدیس و ستایشِ معنوی یا بدون آن. در هر صورت آن قدرت، معبود است و آن اطاعتگر، عبد و عابد.

با این توضیح واژۀ «الوهیت» و «اللّه» که تعبیر دیگری است از «معبود قرار گـرفتن» و «معبـود» بـه درسـتی

تفسیر می‌شود. «[1]

اینک نگاه دوباره‌ای به آیهٔ مورد بحث بیندازیم

وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإنسَ إلاّ لِیعبُدون[2]

جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و تسلیم و مطیع و بندهٔ من باشند.

امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: إلهی کفی بی عزّاً أن أکونَ لَک عَبداً، وَ کفی بی فَخراً أن تَکونَ لی ربّاً. [3]

یعنی خدایا این افتخار مرا بس که بندهٔ تو هستم، چه ارزشی از این بالاتر و چه سعادتی از این برتر که طوق بندگی به گردن دارم. تنها عبودیت توست که شایستهٔ افتخار و مباهات است و آن‌چه دیگران سعادت می‌پندارند در برابر این، سراب در مقابل دریاست. . .

سورهٔ حمد که امّ‌الکتاب و چکیدهٔ کل قرآن است همین پیام را در قلب خود جای داده است: إیاک نَعبُدُ وَ إیاک نَستَعینَ.

پاسخ نهایی

هم اینک پاسخ سؤال خویش را به‌خوبی یافته‌ایم. کمال و ارزش انسان، همان عالی‌ترین مرتبه‌ای که آدمی می‌تواند در آن قرار گیرد، همان قلّهٔ بلندی که نهایت حرکت انسان است، همان منزل مقصودی که سیر و سلوک بدان منتهی می‌شود، همان بهترین وضعیتی که برای وجودش تصوّر می‌شود، همان جا که آدمی را آسوده‌خاطر و دل‌آرام می‌کند و همان خوش‌بختی و سعادت حقیقی، در یک کلمه بیان شده: «عبودیت و بندگی خدا»

وَ أنِ اعبُدُونی هذا صِراطٌ مُستَقیم[4]

و این محتوا به گونه‌های مختلف عرضه شده‌است:

توحید: قولوا لا إلهَ إلاّ اللّهُ تُفلِحوا[5] لا إلهَ إلاّ اللّهُ حِصنی فَمَن دَخَلَ حِصنی أمِنَ مِن عَذابی[6]

---

[1] روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا، سید علی خامنه‌ای، صص ۲۹ – ۲۷.

[2] ذاریات ٥٦ :٥١.

[3] خصال ٤٢٠ / ٢.

[4] یس ٦١ :٣٦.

[5] مناقب ٥٦ / ١.

[6] أمالی صدوق /٢٣٥ مجلس ٤١.

تقوا: إنّ أکرَمَکم عِندَ اللّهِ أتقاکم[1] وَ اتَّقوا اللّهَ لَعَلَّکم تُفلِحون[2]

رضایت خدا: وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أکبَرُ ذلک هُوَ الفَوزُ العَظیم. [3]

تزکیهٔ نفس: قَد أفلَحَ مَن تَزکی[4] قَد أفلَحَ مَن زَکاها. [5]

یاد خدا: ألا بِذِکرِ اللّهِ تَطمَئِنُّ القُلوب[6]

اطاعت خدا و رسول: وَ مَن یطِعِ اللّهَ وَ رَسولَهُ یدخِلهُ جَنّاتٍ تَجری مِن تَحتِها الأنهارُ خالِدینَ فیها وَ ذلک الفَوزُ العَظیم[7]

اکنون بهترین انسان را شناخته‌ایم، انسان کامل، انسان نمونه، انسان ارزش‌مند، قیمتی‌ترین، سعادت‌مندترین و والاترین انسان. همو که شایستگی پیشوایی و الگو شدن را داراست و «میزان» است. همو که بر فراز قلّهٔ انسانیت قرار دارد. او بنده‌ترین بندگان خداست.

أشهَدُ أنَّ مُحَمَّداً «عَبدُه»، سُبحانَ الَّذی أسری «بِعَبدِه»[8]، وَ أوحی إلی «عَبدِهِ» ما أوحی[9]

او موحدترین و متقی‌ترین است و مولای متقیان و موحّدان. او آزادترین و آزاده‌ترین است و سرور آزادگان جهان. او مطیع‌ترین و عابدترین است و سید عابدان.

اینک یافته‌ایم که شایسته‌ترین آرزوی انسانی، رسیدن به مقام بندگی است. یافته‌ایم که هر که از تقوا و بندگی بیشتری برخوردار است به انسان کامل نزدیک‌تر است و هرکه از این صفت بهرهٔ کمتری دارد از ارزش و اعتبار انسانی محروم‌تر.

یافته‌ایم که منطق شایستهٔ همهٔ فعالیت‌های زندگی، اطاعت از خدا است. از این‌رو باید به‌گونه‌ای باشیم که در مقابل سؤال «چرا این گونه‌ای؟» یا «چرا چنین کردی؟» فقط یک پاسخ داشته باشیم: «چون رضای خدا در این

[1] حجرات ۱۳ :٤٩.
[2] آل عمران ۲۰۰ :۳.
[3] توبه ۷۲ :۹.
[4] اعلی ١٤ :۸۷.
[5] شمس ۹ :۹۱.
[6] رعد ۲۸ :۱۳.
[7] نساء ۱۳ :٤.
[8] اسراء ۱ :۱۷.
[9] نجم ۱۰ :۵۳.

است و بندگی خدا این چنین اقتضا می‌کند». چرا به تحصیل علم می‌پردازی؟ برای کسب رضای حق. چرا به کار مشغولی؟ برای اطاعت فرمان الهی. چرا به دیگری خدمت می‌کنی؟ برای رضای خدا. چرا چنین گفتی؟ چون خدا خواسته است. چرا هیچ نگفتی؟ چون خدا دوست دارد. چرا نماز می‌خوانی؟ قربةً إلَی اللّه. چرا استراحت می‌کنی؟ برای خدا. . . .

یافته‌ایم که بندهٔ خدا ترس و طمع و شرم و علاقه و عادت و سنّت و هزار انگیزهٔ دیگر را به دل راه نمی‌دهد مگر در مسیر جلب خشنودی پروردگارش.

دانسته‌ایم که کمیت و کیفیت همهٔ فعالیت‌های زندگی را چه‌گونه تنظیم نماییم. هر پدیده یا عنصری که به روح بندگی و تسلیم انسان بیشتر یاری رساند، در مجموعهٔ اعمال حیاتی ما از اولویت بیشتری برخوردار است و هرچه که به‌نحوی مانع پیمودن مسیر تقوا و بندگی و اطاعت باشد باید از فهرست فعالیت‌های مجاز خارج شود. باید تلاش کنیم که اجزای برنامهٔ زندگی خود را به‌گونه‌ای سامان‌دهی نماییم که به تحصیل بیشترین عبودیت بینجامد.

پذیرفته‌ایم که عمده‌ترین وظیفه‌ای که بر دوش ماست عبارت است از: اطلاع از راه‌هایی که به تقویت عبودیت منتهی می‌شود، آگاهی از همهٔ موانع بندگی، کسب قدرت و مهارت در براندازی موانع مزاحم و حرکت به‌سوی تسلیم، اطاعت، الهی شدن و رنگ خدا گرفتن.

بر این اساس جامعه نمونه، جامعه‌ای است که در آن اطاعت خدا آسان‌تر و راه رسیدن به او هموارتر باشد، قانون ایده‌آل هم قانونی است که با اجرای آن، جامعه به این نقطه نزدیک‌تر شود.

یافته‌ایم که «عبودیت» اصل غیرقابل تغییر و استثناناپذیر زندگی انسانی است و تنها قانونی است که در هیچ شرایطی نمی‌توان از آن دست برداشت. «بندگی، تسلیم و اطاعت در مقابل خدا» بر خلاف بسیاری از صفات و اصول دیگر همیشه به کلّیت خود باقی است. مثلاً «نظم»، قانون و قاعدهٔ زندگی انسان است. امّا کلیت این قاعده به مرز عبودیت محدود شده‌است. یعنی التزام به نظم تنها در دایرهٔ «بندگی خدا» ارزش‌مند است و هرگاه مخالف با رضای پروردگار باشد باید از آن چشم پوشید. در آن‌جا کمال انسان در بی‌نظمی و آشفتگی است. «حسن خُلق و مهرورزی» نیز چنین است. در برخورد با انسان‌های دیگر، اصل اوّلیه و قانون حاکم، خوش‌اخلاقی و ملاطفت است. ولی این اصل، تنها در قلمرو عبودیت ارزش و اعتبار دارد و هرگاه رضای خدا در شدّت و صلابت باشد، ملایمت‌ورزی و عطوفت نکوهیده است و از ارج و ارزش انسانی می‌کاهد.

امّا عبودیت همواره باید رعایت شود و در هیچ شرایطی استثنا برنمی‌دارد. عبودیت یک وظیفهٔ موقّت نیست و هیچ عنوان دیگری آن را محدود نمی‌کند. هیچ‌گاه کمال انسان در عصیان و عدم بندگی نیست. عبودیت اصل قطعی دایمی و ارزش مطلق حیات است و همهٔ احوال و حرکات و سکنات را دربر می‌گیرد. شهید بهشتی در این باره کلامی نغز دارد: «مسلمان یعنی آن کس که در پرتو اعتقاد به اسلام و خودسازی اسلامیش بتواند تمام ارزش‌ها را در رابطه با بالاترین ارزش‌ها یعنی بندگی خدا داشته‌باشد. ارزش این از همهٔ آن‌ها بالاتر است.»[1]

نماز و دعا مناجات و نالهٔ ما باید مصداق بندگی باشد. همان‌گونه که غذا خوردن و تفریح و ورزش و خواب و استراحت ما. همان‌گونه که کار و تحصیل علم و جهاد و مبارزه و خدمت ما، فریاد و سکوت ما، روزه و افطار ما، نشست و برخاست ما، خواب و بیداری ما، رفت و آمد ما، گفت و شنود ما، خشم و ترحّم ما، نفرت و اقبال ما، توجه و تغافل ما، مرگ و زندگانی ما، همه برای خدا.

إنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحیای وَ مَماتی للّهِ رَبِّ العالَمین[2]

نماز و عبادت و زندگی و مرگ من برای خدای مالک جهانیان است.

امام علی (ع) : «طوبی لِمَن أخلَصَ للّهِ عَمَلَهُ وَ عِلمَهُ، وَ حُبَّهُ وَ بُغضَهُ، وَ أخذَهُ وَ تَرکهُ، و کلامَهُ وَ صَمتَهُ وَ فِعلَهُ وَ قَولَه.»[3]

خوش به حال کسی که علم و عمل خود را، محبت و کینهٔ خود را، گرفتن و رهاکردن خود را، سخن و سکوت خود را و کردار و گفتار خود را برای خدا خالص گرداند.

یافته‌ایم که عبودیت یعنی آزادی، آزادی از چنگال هر قدرت غیر خدایی، رهایی از بند غرایز، شهوت‌ها، عادت‌ها و انفعالات. و رهایی از اسارت آداب و رسوم.

مخالفت یا عبودیت؟

اکنون شایسته است بپرسید آیا بندگی خدا بمعنی مخالفت دایم با عادت‌ها، سنّت‌ها، خواسته‌ها و انفعالات

---

[1] روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۷۹ / ۵ / ٦.

[2] انعام ١٦٢ :٦.

[3] تحف‌العقول / ١٠٠.

است؟ آیا برای رسیدن به عبودیت باید همواره با این‌ها درافتاد؟ جایگاه عادت‌های پسندیده و آداب و رسوم شایسته و خواسته‌های منطقی کجاست؟ آیا ترس و غضب و حیا و تنفر و ترحم و حالات روحی دیگر انسان در حوزهٔ گسترده‌ای کاربرد مثبت ندارد؟ اگر تبعیت این‌ها بندگی غیر خداست پس چرا در موارد زیادی سودمند و سازنده است؟ و اصلاً چرا خدا این صفات و حالات را -به عنوان واکنش طبیعی به محرک‌های خارجی- در وجود ما نهفته است؟ آیا ترحّم بر انسان مصیبت‌زدهٔ دردمندی که درگرداب رنج و مشکل دست وپا می‌زند یک ارزش انسانی نیست؟ آیا رحم و رأفت و نوع‌دوستی از عواطف انسانی محسوب نمی‌شود؟

آشنایی با این فضا محتاج اندکی کاوش و درنگ است. یقیناً نه همهٔ عادت‌های ما ناهنجار است و نه همهٔ آداب اجتماعی نابجا. نه همهٔ خواسته‌های انسان غیر معقول است و نه کسی کارکرد پر اهمیت حالات روحی انسان را در حیات او انکار می‌کند. ولی هر عملی که از آدمی سر می‌زند -با قطع نظر از انگیزه و محرکی که موجب پیدایش آن شده و نیز بدون توجه به فاعلی که آن را پدید آورده- از دو گونه خارج نیست؛ یا خدا به آن رضایت دارد و یا آن عمل موجب نارضایتی و ناخشنودی پروردگار است.

در مواردی که «خواسته پروردگار» با «خواهش دل»[1] درگیری و ناسازگاری دارد مقدّم داشتن فرمان پروردگار «بندگی خدا» و ترجیح خواستهٔ دل «شرک به خدا» و «بندگی غیر او» است. آن‌گاه که دو فرمانِ ناهماهنگ یکی از ناحیه خدا و دیگری از طرف دل، در وجود ما صادر می‌شود اطاعت ما از این مراکز فرمان‌دهی جهت بندگی ما را مشخص می‌کند[2]. لحظه‌ای که خدا فرمان به نماز می‌دهد و دل تقاضای استراحت می‌کند یا رضای خدا در بیان کلمهٔ حقی است ولی ترس یا طمع یا شرم از آن جلوگیری می‌کند یا خواستهٔ خداوند سکوت است ولی خشم و کینه -در جستجوی تخلیهٔ عقدهٔ درون- به فریاد دعوت می‌کند یا حفظ اعتبار اجتماعی و تبعیت از سنن متعارف مردمی با اطاعت امر الهی نمی‌سازد یا فرمان حق ما را به‌سویی و عادات راسخ، ما را به سوی دیگر فرا می‌خواند در چنین لحظه‌ای، هر قدرتی که در مملکت هستی ما، فرمان‌روا باشد معبود و اله ماست. آن‌گاه که مشاهدهٔ یک

[1] از آنجا که انسان – به طبیعت خود – تمایل دارد مطابق مقتضای «تأثّرات روحی»، «عادتهای فردی» و «آداب و رسوم جمعی» عمل کند می‌توان از همهٔ این‌هابه «خواهش دل» تعبیر نمود. ما هم از این پس به جهت مراعات اختصار چنین می‌کنیم.

[2] به همین ترتیب، اطاعت از فرمان دیگران فقط در دایرهٔ فرمان خدا جایز است. خدا که احسان به پدر و مادر را توصیه کرده، بلافاصله آن را به حوزهٔ اوامر خود محدود نموده‌است؛ وَ وَصَّینا الانسانَ بِوالِدَیهِ حُسناً وَ اِن جاهَداکَ لِتُشرِکَ بی ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ فَلاتُطِعهُما.(عنکبوت ۸ :۲۸) و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند، ولی اگر آن‌ها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی، از ایشان اطاعت مکن.

برنامهٔ جذّاب تلویزیونی به ازدست‌رفتن نماز واجب می‌انجامد، بندگی خدا در مخالفت با خواستهٔ نفس است. کسی که توان مخالفت و سرپیچی از اوامر دل خود را ندارد جامهٔ بندگی «هوا» به تن دارد. در چنین لحظه‌ای شرط عبودیت مخالفت بی‌ملاحظه با عادت‌ها، آداب و رسوم، خواسته‌ها و تأثرات روحی است.

امّا در شرایطی که میان خواهش دل و خواهش حق هماهنگی و همسویی دیده می‌شود و هر دو مرکز، ما را به یک جهت سوق می‌دهد و فرامی‌خواند مخالفت با خواهش دل مطلوب نیست. کسی که به کار خوبی عادت کرده است و ترک آن برایش دشوار است، یا از سر ترس کار بدی را انجام نمی‌دهد، کسی که تحت تأثیر شدّت خجالت و حیا پوشش شرعی خود را نگه‌می‌دارد، کسی‌که از سر کنجکاوی و اشتیاق، به فراگیری علوم واجب می‌پردازد، کسی‌که بر اثر تحریک روح حماسه، حرارت غضب یا شور تعصّب به حمایت از جبههٔ حق قیام می‌کند، کسی که به طمع رسیدن به حقوق و مزایای افزون‌تر خدمت اجتماعی انجام می‌دهد، کسی‌که از سر رحمت و شفقت از درمانده‌ای دستگیری می‌نماید، کسی‌که به تبع عرف اجتماعی به دیدار خویشاوند می‌رود و برای او هدیه می‌برد یا او را به سفرهٔ اطعام خود دعوت می‌کند. . . همهٔ این کسان «عمل صالح» انجام داده‌اند. امّا آیا «بندگی خدا» هم در این عمل صالح حضور دارد؟ آیا هر عمل صالحی ارزش متعالی انسانی دارد؟ آیا هر عمل صالحی بهرهٔ کمال انسانی را گسترش می‌دهد؟

قطعاً این‌گونه نیست، آن‌چه ارزش انسان را افزون می‌کند و او را بر نردبان تکامل بالا می‌برد تنها «بندگی خدا» است. در این مثال‌ها شخص بدون آن‌که توجّهی به خدا داشته‌باشد و تنها برای ارضای یک نیاز و اطفای حرارت درون، اقدام به عمل نموده است. در کدام‌یک از این نمونه‌ها حضور خدا حس می‌شود؟ آن‌چه که محسوس است فرماندهی غرایز است و اطاعت و تسلیم در برابر خواسته‌های دل.

«انسان متعالی» کسی است که فارغ از محرک‌های درونی عمل خویش را تنها به قصد اجرای فرمان خدا و جلب خشنودی او انجام دهد. بنابراین، ظاهر عمل -هر چند صالح و زیبا- ملاک قضاوت کاملی برای ارزیابی آن نیست. میزان توجه انسان به خدا در حین عمل ارزش عمل را مشخص می‌کند، اینکه گوش جان انسان کدام فرمان را شنیده باشد و چه آهنگی درون انسان او را بر اقدام و عمل برانگیخته باشد، ارزش عمل را و ارزش وجود انسان را معلوم می‌کند. نیت‌ها و انگیزه‌ها بیشترین نقش را در ارزش‌گذاری اعمال، ایفا می‌کنند. به‌همین جهت، ضربهٔ

علی (ع) در جنگ خندق از عبادت جنیان و آدمیان پربهاتر است. [1] در نظر ظاهر این فراز و فرود شمشیر، با ضربات دیگری که بر پیکر سردمداران کفر وارد آمده تفاوتی نداشت. امّا به‌واقع، حضور و حفظ انگیزهٔ خالص و اعلام بندگی مطلق در عمل امیرمؤمنان، رنگ الهی و ارزش بی‌شمار به آن بخشیده و آن را به شاهکار عمل انسانی تبدیل کرده‌است.

وَ مَن أحسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغَةً؟ [2]

و چه رنگی از رنگ الهی برتر؟

در شرایطی که میان خواهش دل و خواهش حق، سازگاری وجود دارد تنها، میزان حضور نیت و آهنگ الهی ارزش عمل را مشخص می‌کند. هرچه فعل، با اراده و توجّه بیشتری انجام گرفته باشد، اثر عمیق‌تری در تکامل انسانی دارد و اگر تنها به تحریک غریزه صورت پذیرفته و به‌کلّی از اراده و توجّه تهی باشد هیچ اثری در ارزش انسان ندارد. هر چند صالح و عظیم و مفید باشد.

عمل صالح همواره به حال اجتماع و برای دیگران سودمند است. ولی این سودمندی با ارزش‌بخشی ملازمه ندارد. بسا عملی که زحمت آن بر دوش کسی و فایدهٔ آن برای دیگری باشد. حفظ پوشش شرعی حتی از سر عادت یا خجالت، حمایت از جبهه حق هر چند به تعصّب میهنی، خدمت به خلق، گرچه برخاسته از طمع، کمک به مستمندان و بی‌بهرگان هرچند از سر ترحم و دلسوزی و اقدام به خیر گرچه به انگیزهٔ فرار از ملامت مردم و. . . همه به حال «اجتماع» نافع و برای «دیگران» مفید است. امّا فاعل این عمل که بار زحمت آن را به‌دوش می‌کشد از آن، ارزش انسانی کسب نمی‌کند و به قلّهٔ کمال نزدیک نمی‌گردد مگر به‌قدری که از انگیزه الهی برخوردار است.

امّا در پاسخ اینکه گفته شده «آیا رحمت و رأفت و نوع‌دوستی از عواطف انسانی محسوب نمی‌شود؟ » باید بگوییم مراد از عواطف انسانی چیست؟ اگر مراد از انسانی بودن عواطف، اختصاص آن به نوع انسان است آری رأفت و نوع‌دوستی اختصاص به انسان دارد، یعنی هرکس از این‌هامحروم است ملحق به چارپایان و یا در زمرهٔ درّندگان است.

تو کز محنت دیگران بی غمی

---

[1] لَضَربَةُ عَلیٍّ یَومَ الخَندَقِ أفضَلُ مِن عِبادَةِ الثَّقَلَین. (اقبال الاعمال / ٦٦٧)

[2] بقره ١٣٨ :٢.

نشاید که نامت نهند آدمی

امّا اگر مراد از عواطف انسانی صفتی است که به‌کارگیری آن دائماً بر ارزش انسان بیفزاید و انسانیت او را فربه‌تر سازد، رحم و شفقت این‌گونه نیست. بلکه هیچ صفت دیگری –جز عبودیت– چنین بهره‌ای نمی‌دهد. رحم و شفقت هم مانند ترس، عشق، شرم، نفرت و انفعالات دیگر در نهاد انسان گذاشته شده تا منشأ عمل گردد. همهٔ این حالات روحی در منحنی ارزش و ضدارزش بر نقطهٔ صفر قرار دارد. تنها تطبیق عنوان اطاعت و عبودیت بر این‌هاست که موجب ارزش‌مندی آن‌ها می‌شود. نه هر رحم و رأفتی ارزش‌مند است و نه هر شرم یا نفرتی بی ارزش. شرم یا عشق هم از صفات انسانی است به همان ملاک که ترحّم.

امّا میزان ارزش‌مندی و معیار انسانیت حقیقی، تقوا و تسلّط بر این صفات و عواطف است و بندگی خدا

إِنَّ أَكرَمَكم عِندَ اللَّهِ أَتقاكم[1] وَ اَنِ اعبُدونی هذا صِراطٌ مُستَقیمٌ.[2]

پس اگر رحم و رأفت در مسیر بندگی خدا قرار گیرد و مصداق عبودیت گردد ارزش‌مند می‌شود. البته نه چون عاطفه‌ای انسانی است. بلکه چون رنگ الهی گرفته است. و اگر مصداق اطاعت و عبودیت نباشد ارزش‌مند نیست هر چند فایدهٔ اجتماعی در آن دیده شود.

ترحّم و دلسوزی مثل همهٔ انفعالات غریزی، بهرهٔ ذاتی از ارزش یا پستی ندارد. یعنی همان‌گونه که می‌تواند در مسیر ارزش‌مندی انسان قرار گیرد می‌تواند به انهدام انسانیت بیانجامد. و به همین جهت است که گاهی از آن نهی می‌شود. مثلاً خداوند متعال در قرآن پس از امر به سنگسار زناکاران بی‌درنگ فرموده است:

وَ لا تَأخُذکم بِهِما رَأفَةٌ فی دینِ اللَّهِ اِن کنتُم تُؤمِنونَ بِاللَّهِ وَ الیومِ الآخَرِ وَ لیشهَد عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ المُؤمِنین[3]

مبادا دلسوزی و رأفت، شما را در امر دین خدا فراگیرد اگر ایمان به خدا و روز واپسین آورده‌اید. و گروهی از مؤمنین باید شاهد مجازات آنان باشند.

در چنین لحظه‌ای مهرورزی و دلسوزی و یا توجّه به تأثّرات روحی بینندگان خلاف فرمان خدا و موجب ازدست‌دادن ارزش انسانی است. آن‌کس که تحت تأثیر عواطف و انفعالات، فرمان خدا را زیر پا می‌گذارد، بندهٔ

---

[1] حجرات ۱۳ :۴۹.

[2] یس ٦١ :٣٦.

[3] نور ۲: ٢٤.

خدا نیست. در بند غرایز و طبیعت خویشتن است.

بله، تفاوت رحم و شفقت با انفعالاتی نظیر بیم و شرم و طمع در این است که رحم و رأفت به امر خدا باید قاعدهٔ اصلی زندگی انسان باشد و تنها در موارد ضروری از آن دست برداشته شود. یعنی اصل اساسی در مناسبات انسان با موجودات عالم مهرورزی و ترحّم است. مگر در موارد استثنایی که موقّتاً این اصل برداشته می‌شود.

اعتبار و پایداری این قانون به ملاک عبودیت و بندگی خداست. یعنی به امر خدا باید این اصل رعایت شود. تبصرهٔ این قانون هم بر مدار عبودیت است. یعنی به امر خدا باید از این اصل چشم پوشید.

این صفت به همین ویژگی در خدا نیز دیده می‌شود. خدا هم، صفت مهر و صفت قهر را باهم داراست اما مهربانی او بر قهر و غضبش غلبه دارد.

کَتَبَ رَبُّکم عَلی نَفسِهِ الرَّحمَۀَ. [1] ام أرَدتُم أن یحِلَّ عَلَیکم غَضَبٌ مِن رَبِّکم. [2] سَبَقَت رَحمَتُهُ غَضَبَه. [3]

اگر رحمت و شفقت ذاتاً ارزش‌مند و کمال‌آفرین بود، خدا –که یکپارچه کمال است– به صفت خلاف آن موصوف نمی‌گشت.

علاوه بر این، عملی که به‌تحریک انفعالات نفسانی انجام می‌گیرد، رهایی طبیعی از یک فشار و شکنجهٔ درونی است و بهرهٔ کاملی از اراده و اختیار ندارد. این‌گونه رفتارها بازتاب طبیعی انسانِ درمنگنه قرارگرفته است. مثلاً کسی‌که آزار می‌بیند و درد می‌کشد یا کسی‌که به‌خشم می‌آید، ناخودآگاه فریاد بر می‌آورد، این فریاد و خروش، رفتاری طبیعی و تقریباً غیرارادی است که فشار درونی او را، اندکی تسکین می‌بخشد. البّته می‌توان آن‌را تحت سیطرهٔ اراده قرار داد و از آن جلوگیری کرد.

کسی‌که خجالت می‌کشد یا می‌ترسد بی اختیار، از اقدام به عمل سر باز می‌زند. این سکون و میخ‌کوب، عکس‌العمل طبیعی و تقریباً غیرارادی آن شرم و واهمه است. البته می‌توان با ارادهٔ قوی علیه این طبیعت اوّلی عصیان کرد و آن‌را به اقدام و حرکت تبدیل نمود. کسی‌که عشق و علاقهٔ وافر به چیزی دارد تقریباً بی‌اختیار به آن کشیده می‌شود. این کشیده شدن، تسکین موقّت آن درد را به دنبال دارد. همین‌گونه است اقداماتی که بر اثر

[1] انعام ٥٤ :٦.

[2] طه ٨٦ :٢٠.

[3] اقبال الاعمال ١٠٨ / ٢، صحیفهٔ سجادیه / ٣٤٥.

دلسوزی و ترحّم از انسان سر می‌زند. آن‌کس که با مشاهدهٔ صحنه رقّت‌بار و جان‌سوز تقاضای انسان مصیبت‌دیدهٔ دردمندی به‌رحم می‌آید، اشکی می‌ریزد و کمکی می‌کند البتّه عمل صالحی انجام داده و دیگری را بهره‌مند ساخته. امّا پیش از آن، خویش را از فشار این تأثر روحی و درد این انفعال درونی خارج کرده است و به اصطلاح از عذاب وجدان رها شده است.

این نیروی درونی که همه –جز سنگ‌دلان و دل‌مردگان– فشار آنرا تجربه کرده‌اند چنان سهمگین و حجیم است که در شرایط عادی همگان را –بی‌توجّه به عقیده و مرام و ملّیت– به چنین واکنشی فرا می‌خواند. و این واکنش، تحت فرمان غریزه انجام می‌گیرد نه فرمان پروردگار. هم از این روست که نیاز به اِعمال اراده و به کارگیری اختیار قابل توجهی ندارد. همین عمل را اگر با توجّه و اراده، مطابق امر خدا و به نیت اطاعت از او انجام دهیم ارزش‌مند و کمال آفرین است. زیرا پرچم عبودیت، برفراز دارد.

«عمل بر اساس غریزه» حرکت در سرازیری است و نیاز به عنایت و توجّه ویژه ندارد. زیرا حیوانی است. ولی «عمل بر اساس وظیفه» حرکت به بلندی است و نیازمند اِعمال توجه و استخدام اراده است و به‌همین جهت انسانی است.

البته آنجا که وظیفه و غریزه هر دو، به یک جهت فرا می‌خوانند تشخیص این‌که عمل به تبعیت از کدام مرکز و براساس چه نیتی صادر می‌شود، بسیار مشکل است. آیا غذا خوردن و استراحت ما عملی وظیفه محور است؟ در مواردی‌که انسان با توجّه خاص و اراده، نیت اجرای فرمان خدا می‌کند، احتمال این‌که این عمل انجام وظیفه و اطاعت باشد تقویت می‌شود. امّا اطمینان به این‌که غریزه در آن دخالتی ندارد و به کلّی از شرک پالوده است چندان ساده نیست: اطمینان به این‌که این عمل فقط و فقط به آهنگ الهی بوده و از انگیزه‌های نفسانی تهی است.

پیامبر اکرم (ص) : «إنَّ الشِّرک أخفی مِن دَبیبِ النَّملِ عَلی صَفاةٍ سَوداءَ فی لَیلَةٍ ظَلماء.»[۱]

شرک از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تار پنهان‌تر است.

با این وصف تأثیر حیرت‌زای نیت در عمل تا حدودی آشکار می‌شود، نیت خالص و انگیزه الهی کیمیای عمل است و آن‌را به گونه‌ای شگفت‌آور ارزش‌مند می‌سازد. اینجا به مفهوم حدیث زیبای الأعمالُ بِالنِّیاتِ وَ لِکلِّ امرِیءٍ

[۱] میزان الحکمه، حدیث ۹۳۱۶.

ما نَوی[1] نزدیک‌تر می‌شویم.

(ارزش) عمل به نیت است و برای هر کس همان است که قصد آن کرده‌است.

ناگفته روشن است تأکید فراوان بر اخلاص و نیت نباید به تعطیل عمل بینجامد. این تأکید تنها به‌هدف تلاش برای اصلاح انگیزه است و این تلاش قطعاً به‌مرور زمان نتیجه‌بخش خواهد بود؛ تلاش برای نیکوتر کردن عمل صالح:

لِیبلُوَکم أیکم أحسَنُ عَمَلاً[2]

عمل انسان هر چه با نیت خالص همراه‌تر باشد احسن است. برای نمونه یک عمل صالح را در چند فضا بررسی می‌کنیم؛ مثلاً صدقه دادن مقدار مشخّصی وجه نقد.

۱ – کسی، برای اظهار برتری بر دیگران، جلب نظر مردم یا فرار از ملامت آن‌ها اقدام به پرداخت این وجه می‌کند. او مستقیماً به تحریک هوای نفس رفتار کرده است. در این عمل به‌هیچ‌وجه خدا حضور ندارد و طبعاً بهره‌ای از کمال به صاحب آن نمی‌رسد.

۲ – کسی، با دیدن منظره‌ای جگرسوز و جان‌خراش متأثر می‌شود و نگرانی و پریشانی خود را با پرداخت این وجه درمان می‌کند. او هم به تحریک طبیعت اوّلی عمل کرده و توجّه به منزلت عبودیت خویش نداشته است. اراده و اختیار در این فرض – به مانند فرض پیشین – بسیار ضعیف و کم‌رنگ است. پیش از این گفتیم عملی که در آن اراده و توجّه حضور محسوسی ندارد و بی‌اختیار و ناخواسته صادر می‌شود نمی‌تواند به انسان ارزش و شرافت بخشد.

۳ – کسی همین وجه را به‌جهت دفع بلایای احتمالی یا وفای به نذر می‌پردازد. این شخص، توجّه و عنایتی به پروردگار جهان نموده و در واقع به قدرت بی‌انتهای او در ادارهٔ جهان اعتراف دارد. ولی به‌نوعی با خدا به معامله برخاسته و قرارداد امضا می‌کند. او در این عمل به خدا رو کرده و با زبان حال می‌گوید: خدایا من تو را راضی می‌کنم، تو نیز مرا راضی کن. دست‌گیری از بیچارگان عمل صالحی است که رضایت تو را تأمین می‌کند. من متعهّد انجام آن می‌شوم تو هم مصیبت و درد را از من بردار که موجب رضایت من گردد. در این عمل به‌خوبی

[1] امالی طوسی / ٦١٨.

[2] ملک ۲ / ٦٧.

حضور خدا و رضای او محسوس است. امّا علاوه برآن و در کنار آن رضای خویشتن نیز به‌چشم می‌خورد. این عمل از سر انفعال و غریزه صادر نشده و اثری در کمال انسانی می‌گذارد.

٤ – کسی که این مبلغ را به هدف رضای خدا می‌پردازد و به خدا عرضه می‌کند ولی ته دل توقع دارد که خدا نیز در مقابل این عمل او را راضی گرداند. این شخص از اول با خدا قرارداد نمی‌بندد اما اگر پاداش خدا را نبیند از خدا گلایه‌مند و دلخور می‌شود. در این عمل هم – مانند صورت سوم – هم خدا و هم خود حضور دارد ولی حضور خدا پررنگ‌تر است.

٥ – کسی که در هنگام پرداخت این وجه، به خدا می‌گوید پروردگارا، من بندهٔ توام و جز به رضای تو نمی‌اندیشم، تو از انجام این عمل خرسندی، من هم به قصد خشنودی تو و انجام وظیفهٔ بندگی این عمل را انجام می‌دهم. و از تو هیچ توقّعی ندارم و برای خود سنگی به سینه نمی‌زنم. من وظیفهٔ بندگی خود را به‌جای می‌آورم. تو نیز به مقتضای خدایی خویش، آگاهی. من بندگی می‌کنم. تو خدایی کن؛ اگر صلاح مرا در دفع بلا می‌دانی، همان کن و اگر در افزایش بلا، همان. من به ارادهٔ تو گردن نهاده‌ام و جز آن‌چه مطلوب توست – برای خویش نمی‌خواهم.

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آن‌چه را جانان پسندد

این عمل از رنگ حضور خدا می‌درخشد و در آن جز انگیزهٔ الهی دیده نمی‌شود. از این‌رو یکپارچه نور و کمال و سعادت است و ارزش‌آفرین.

و البته خدای شکور و قدرشناس پاداش ویژه‌ای در مقابل این عمل خالص خواهد داد.

إِنَّ اللَّهَ لایضیعُ أجرَ المُحسِنین[1]

خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند.

فاطمهٔ زهرا فرمود: مَن أصعَدَ إِلَی اللَّهِ خالِصَ عِبادَتِهِ أهبَطَ اللَّهُ إِلَیهِ أفضَلَ مَصلَحَتِهِ.[2] هر کس بندگی بی‌شائبهٔ خود را به سوی خدا بفرستد خدا نیز بهترین مصلحت او را به سوی او نازل می‌گرداند.

[1] توبه ۱۲۰ / ۹.

[2] عدة الداعی / ۲۳۳.

خدای متعال: أطِعنی فی ما أمَرتُک وَ لاتُعَلِّمنی ما یصلِحُک[1]

بندهٔ من در آن‌چه به تو فرمان داده‌ام مطیع من باش و به من مصلحت خود را نیاموز.

خلوص نیت انسان مستقیماً به درجهٔ معرفت او بستگی دارد. انجام دادن عملی این چنین، نیازمند مراتب بالای معرفت است که خود با انجام عمل صالح و تقویت انگیزهٔ الهی خرده خرده به‌دست می‌آید.

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که انجام عمل صالح به تنهایی در پیشبرد انسان به‌سوی قلّهٔ کمال کافی نیست. بلکه افزون بر آن، عمل باید به نیت اجرای فرمان خدا و جلب رضای او انجام پذیرد. لذا هرچه از شرک، و حضور عوامل بیگانه پیراسته‌تر باشد در حرکت انسان مؤثرتر است.

فَمَن کانَ یرجو لِقاءَ رَبِّهِ فَلیعمَل عَمَلاً صالِحاً وَ لایشرک بِعِبادَهٔ رَبِّهِ أحَداً[2]

هر کس امید دیدار پروردگار دارد (و به غایت هستی خود می‌اندیشد) عمل صالح انجام دهد و در عبادت پرودگارش احدی را شریک نگرداند.

در این آیه به هر دو شرط اشاره شده: «عمل صالح» و «پیراستگی از شرک». همین مضمون به صورت ایجابی در آیات دیگر بیش از ۷۰ مرتبه تکرار شده، هر کس با ادبیات قرآن اندکی آشنا باشد ترکیب ایمان و عمل صالح را به‌خاطر دارد:

فَأمَّا الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیدخِلُهُم رَبُّهُم فی رَحمَتِه[3]

مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیینَّهُ حَیاهً طَیبَهً[4]

إنَّ الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ إنّا لانُضیعُ أجرَ مَن أحسَنَ عَمَلاً[5]

حسن عمل، از تقارن «ایمان» و «عمل صالح» پدید می‌آید و هر چه حضور ایمان در عمل صالح پدیدارتر باشد عمل از حسن بیشتری برخوردار است. [6]

---

[1] امالی صدوق / ۳۲۰ و نیز خصال ٤ / ۱.

[2] کهف ۱۱۰ :۱۸.

[3] جاثیه ۳۰ :٤٥.

[4] نحل ۹۷ :۱٦.

[5] کهف ۳۰ :۱۸.

[6] متصدیان امور جمعی این نکته را باید درنظر بگیرند که تنها به فواید عام عمل نیندیشند. بلکه سیاست‌های عمومی را به‌گونه‌ای تنظیم کنند که زمینهٔ رشد انسان در آن فراهم‌تر باشد مثلاً جمع‌آوری صدقات گرچه بخشی از مشکلات جامعه را سامان می‌دهد، امّا در ضمنِ این عمل صالح می‌توان انگیزه‌ها را صیقل داد و

ارزش عمل

علاوه بر «انگیزه»، «صلاحیت و شایستگی ذاتی عمل»، «مقدار عمل» و «توانایی انسان بر انجام آن»، عـواملی هستند که هریک در ارزش عمل، به‌نحوی سهیم‌اند. البته نمی‌توان ادّعا کرد که ضریب تأثیر این متغیرهـا در نتیجـهٔ نهایی، مساوی است. امّا به‌هرحال برآیند مجموع این عناصر ارزش عمل انسان را مشخص می‌کند.

توان مقدار × انگیزه × صلاحیت ذاتی = ارزش عمل انسان

مراد از ارزش عمل در این فرمول، میزان تأثیر آن در کمال انسانی و تقرّب به خدا است. در این محاسبه، ارزش عمل با توانایی، نسبت عکس دارد. یعنی هرچه توان و امکانات عمل فراوان‌تر باشد، ارزش عمل پـایین‌تـر اسـت. نسبت «مقدار عمل» بر «توان» را «سعی» نامیده‌اند. بنابراین می‌توان فرمول بالا را اینگونه خلاصه کرد.

سعی × انگیزه × صلاحیت ذاتی = ارزش عمل

مثلاً کسی که یک میلیون تومان دارد نسبت به کسی که ۱۰ هزار تومان در اختیار دارد، توانایی بیشتری دارد. اگر فرض کنیم هر دو به مقدار مساوی از مال خود انفاق کنند «سعی» اوّلی نسبت به دوّمی کمتـر اسـت و بـه همـین جهت ارزش عمل او پایین‌تر. همین طور کسی که از هوش و حافظهٔ سرشاری برخوردار است نسبت بـه دیگـران، در فعالیت علمی مساوی بهره ارزش پایین‌تری دارد زیرا سعی کمتری می‌کند.

صلاحیت ذاتی اعمال هم با یک‌دیگر اختلاف دارد. پاره‌ای از اعمال انسان، ناشایست است. یعنی صـلاحیت آن

خالص‌تر نمود. عمل کمیته امداد در نمایش تصاویر دردآور از فضای زندگی مستمندان در کنار صندوق صدقات یا در جشن نیکوکاری نوعی تحریک انگیزه‌های طبیعی است و در تشویق به عمل صالح مؤثر است. امّا اقدام دیگر همین نهاد در نشر آیات و روایات مربوط به انفاق –که عموماً انگیزهٔ الهی را تقویت می‌کنـد و به حضور خدا دامن می‌زند– بسیار قابل تحسین است. زیرا علاوه بر بهرهٔ اجتماعی که از آن گرفته می‌شود، زمینهٔ تربیت فردی و رشد انسانی را آماده می‌نمایـد و به‌خوبی مصداق «توصیهٔ به حق» است در حالیکه روش اول در جوامع غیر دینی هم نتیجه‌بخش است و یک طرح دینی محسوب نمی‌شود. برای آشنایی با طـرح دینی در تشویق به عمل صالح انفاق آیات ۲۶۱ تا ۲۸۱ سورهٔ بقره را به دقت مطالعه کنید. در این آیات تمام تاکید قرآن کریم بر نیت عمـل و الهـی بـودن انفـاق است. و نیز آیهٔ «وَ لاتُسرِفوا، إنَّ اللَّهَ لایُحِبُّ المُسرِفین» را با شیوه‌هایی که برای پرهیز از اسراف و توصیه به بهره‌وری به‌کارگرفته می‌شود مقایسه نمایید.

اصولاً هدف اعلای امر به‌معروف و نهی ازمنکر تربیت افراد است. گرچه در مراتب بعد، از اصلاح وضع جامعه به دیگر شـیوه‌هـا غفلـت نمـی‌ورزد. اسـتفاده از انفعالات نفسانی قطعاً در ابتدای راه مفید و قابل توصیه است. ولی در طی مسیر باید محرک‌های غریزی به انگیزه‌هـای متعـالی تبـدیل شـود. مـثلاً بـرای جـذب کودکان به مسجد، آراستگی محیط مسجد، برخورد خوش امام جماعت، آوای نیکوی مؤذن، پذیرایی و اهدای جوایز بسیار مفید اسـت. یـا بـرای حفـظ سـلامت اجتماع، ایجاد وضعیّتی که متخلّف در ارتکاب منکر احساس شرم یا هراس داشته‌باشد مطلوب است. یا برای دفاع از جبههٔ حق تحریک روحیه حماسـی و ایجـاد شور و حرارت، لازم است. ولی همواره باید دانست که این‌گونه تحریک، تنها برای برداشتن گام‌های ابتدایی به‌کار برده و در گام‌های بعدی باید توحیـد و رنـگ الهی نمایان‌تر باشد.

از آنجا که در این مختصر «تربیب غیر» و «اصلاح اجتماع» منظور اصلی نیست به همین اشاره بسنده میشود.

معادل صفر است. قطعاً با این اعمال نمی‌توان به خدا تقرّب یافت و بهره‌ای از کمال فراهم آورد. زیرا برآینـد ایـن حساب، صفر خواهد شد. مثلاً با ظلم و تجاوز و دزدی نمی‌توان «بندگی» کرد و نیت الهـی هـم ماهیـت عمـل را تغییر نمی‌دهد.

در زمان امام صادق (ع) کسی، اموال دزدی را انفاق می‌کرد و گمان داشت خدا در مقابل هر دزدی یک کیفـر و در مقابل هر انفاق ده پاداش به او می‌دهد. امام (ع) به او این آیه را گوشزد فرمودند: «إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِـنَ المُتَّقـين.»[1] یعنی خدا تنها عمل متقیان را می‌پذیرد و با گناه نمی‌توان خدا را خشنود ساخت.

در اینجا چون عمل از صلاحیت ذاتی محروم است و به قول امام (ع) همراه با تقوی نیسـت هرچنـد بـه قصـد الهی انجام گیرد، فایده‌ای نمی‌بخشد و ثمری ندارد. به‌همین مناسبت گفته‌اند «هدف، وسـیله را توجیـه نمـی‌کنـد» یعنی برای رسیدن به خدا و تقرب به او دست به هرکاری نمی‌توان زد و هر عملی، ما را به این مقصود نمی‌رساند. بلکه تنها، عملی که از نصاب «شایستگی» بهره‌مند باشد در مسیر تکامل سودبخش است.

این اعمال خود درجات شایستگی متفاوتی دارند. مثلاً امور واجب و تکالیف الزامی صلاحیت بیشتری نسبت به انجام مستحبّات دارد[2] و نیز کسب معرفت از عبادات مستحبّی صالح‌تر است[3] دانستنِ مراتـب شایسـتگی اعمـال و نوع مناسبت آن‌ها با یک‌دیگر برای کسی‌که حرکت به سوی قلّهٔ انسانیت را وجههٔ همّـت خـود سـاخته، ضـروری است. اکنون با این توضیح معلوم شد:

۱ – افعالی مثل جهاد و مبارزه، علم آموزی، احسان، کار، تولید، عبادت و خـدمت بـه خلـق، تنهـا در صـورتی ارزش‌آفرین است که در «صراط مستقیم» قرار گیرد و صراط مستقیم همان بندگی است.

وَ أن اعبُدونی هذا صِراطٌ مُستَقیم[4]

این‌هامرکب‌ها و وسیله‌هایی هستند که ما را در صراط حرکت می‌دهند و البتّـه مـی‌تواننـد در شـرایط مختلـف جابه‌جا شوند. امّا این‌گونه نیست که هرکس کار خوبی و عمل شایسته‌ای از این دست انجام دهد صاحب ارزش و شرافت انسانی باشد. چه بسا کسی تمام عمر به عمل صالح اشتغال داشته‌باشـد ولـی در مسـیر انسـانیت و صـراط

---

[1] مائده ۲۷ :۵. بیان کامل این داستان در وسائل الشیعه ٤٦٧ / ۹ آمده‌است.

[2] امام علیU: إذا أضَرَّتِ النَّوافِلُ بِالفَرائِضِ فَارفَضوها. اگر مستحبات به واجبات زیان رساند، آن را ترک کنید. (نهج‌البلاغه: کلمهٔ ۲۷۹)

[3] امام علیU: لا خَیرَ فی عِبادَةٍ لَیسَ فیها تَفَقُّه. عبادتی که همراه با فهم نباشد خیری ندارد. (تحف العقول / ۲۰٤)

[4] یس ٦١ :۳٦.

مستقیم قدمی پیش نرود. [1]

بله، هر کس وظایف خود را انجام نمی‌دهد و واجبات را ترک می‌کند از ارزش انسانی محروم است. ترک واجب و انجام حرام نشانهٔ قطعی عدم کمال است. امّا انجام عمل صالح هم نشان دایمی کمال نیست. تاریخ، عبادتگرانِ شب‌زنده‌دارِ خستگی‌ناپذیری حافظِ قرآن سراغ دارد که در مقابل امام زمان خود ایستاده و تیغ کشیده‌اند. آیا این عبادت‌ها و ناله‌های شبانه نشان از ارزش‌مندی آن‌ها دارد؟ روزی که مالک اشتر در صحنهٔ پیکار شمشیر گرفته و جان خود را در معرض خطر افکنده بود ابوموسی اشعری در عبادتگاه خود به نماز و تلاوت قرآن مشغول بود. نه عبادت این، ارزش‌مندی اوست و نه بی‌عبادتی او بی‌ارزشی او. ملاک ارزش‌مندی و شرافت، تقوا و عمل به وظیفه است که در مالک اشتر موج می‌زند و در ابوموسی یافت نمی‌شود. و در نظر حقیقت‌بینان جهاد مالک اشتر عبادت واقعی است و نماز اشعری عبادت‌نُما و سراب.

به‌هرحال گرچه بی نمازی، نشان سقوط و انحطاط است –چون خبر از عصیان و عدم بندگی می‌دهد– امّا نماز همیشه نشان ترّقی و تعالی نیست. چون دایماً بندگی خدا به نماز خواندن محقّق نمی‌شود. عبادت و احسان و تحصیل علم و. . . اعمال ارزش‌مند صالحی هستند که تنها و تنها به ضمیمهٔ بندگی، ارزش انسان را افزون می‌کنند و به نظر دقیق باید گفت تنها بندگی خدا است که ارزش انسان را بالا می‌برد و اگر روح بندگی و اطاعت در چنین اعمال شایسته‌ای جاری و متجلّی شود زنده و ارزشمند می‌گردند. کسی‌که برای انجام وظیفه و به‌جهت تسلیم در برابر خدا به تحصیل علم می‌پردازد یا عبادت می‌کند، چون به وظیفه عمل می‌کند کمال می‌یابد نه چون علمی فرا گرفته یا عبادتی کرده است.

۲ – ثروت، زیبایی، قدرت بازو و مانند آن آرایش ظاهری انسان است نه کمال ذات او. حقیقت وجود انسان فراتر از جسم اوست و کمال جسم یا آراستگی محیط پیرامون جسم هیچ ارتباطی با کمال حقیقت او ندارد.

---

[1] امام راحل در همین موضوع با استناد به آیهٔ شریف «اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الّذی خَلَق» فرموده‌اند: «دانش مطلقا مطلوب نیست. چه بسا دانشی که بر ضد انسانیت انسان و برضد کرامت انسان باشد...اگر غایات و مقاصد و آن چیزهایی که برای او این‌ها وجود پیدا کرده‌است الهی باشد هم قلم و هم مسلسل وهم علم و دانش و هم هر عملی، ارزش پیدا می‌کنند. ارزش الهی. ارزش قلم به غایتی است که برای او قلم زده می‌شود... عمده، آن جهتی است که طرف آن جهت رفته می‌شود و قرآن این را فرموده‌است. اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الّذی خَلَق. قرائت کن نه قرائت مطلق. بیاموز نه آموزش مطلق. علم تحصیل کن. نه علم مطلق و تحصیل مطلق. علم جهت‌دار، آموزش جهت‌دار. جهت، اسم رب است. توجه به خداست. برای خدا... ارزش همه چیز به آن چیزی است که برای او انسان می‌کند. نماز هم که انسان می‌خواند ارزشش به آن نیتی است که به آن نیت وارد نماز می‌شود. ای بسا نمازگزارانی که نمازشان در جهنم وارد می‌شود. این، وقتی است که ارائه بخواهند بدهند به مردم.» صحیفهٔ نور ۲۲۹ / ۱۳.

۳ – عمل کوچکی که کمال انسانی پدید آورد و آدمی را به سوی جایگاه حقیقی خود سوق دهد از عمل بزرگی که به انگیزه‌های نفسانی انجام گیرد برتر و برای انسان سودبخش‌تر است هرچند بهرهٔ «دیگران» از آن عمل، کمتر باشد. مادری که وظیفهٔ مادری و تربیت فرزندان را به بهانهٔ خدمات اجتماعی رها می‌سازد، از مرکز دایرهٔ شرافت فاصله گرفته است، گرچه مورد تحسین دیگران واقع شود یا به پیشرفت اجتماع کمک شایان نماید.

البته همیشه وظیفهٔ الهی انسان، مهم‌ترین کاری است که می‌تواند انجام دهد و آن مهم‌ترین را به هر بهانه‌ای ترک کند از مسیر عبودیت خارج شده است. ولی آن مهم‌ترین عمل صالح باید در آغوش نیت الهی قرار گیرد تا اثری پسندیده برجان فاعل خود بنشاند.

٤ – انسان، پیش از آن و بیش از آن که به سعادت دیگران مسؤولیت داشته باشد مسؤول کمال و سعادت خویشتن است و پذیرفته نیست کسی سعادت و انسانیت خود را به پای کمال دیگران قربان کند.

یا ایهَا الَّذینَ آمَنوا عَلَیکم أنفُسَکم، لایضُرُّکم مَن ضَلَّ إِذَا اهتَدَیتُم[۱]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید. اگر شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده‌است به شما زیانی نمی‌رساند.

قوا أنفُسَکم وَ أهلیکم ناراً[۲]

خود و خانوادهٔ خود را از آتش حفظ کنید.

یاری و دستگیری دیگران و همکاری با آنان برای تکامل و تعالی انسانی وظیفه‌ای الهی است که رتبهٔ آن پس از توجّه تام به کمال خویش است و البته انجام این وظیفه، خود اطاعت فرمان خدا و عبودیت اوست و اگر به قصد قربت صورت گیرد پیش‌برنده و سعادت‌آفرین است.

پیامبر اکرم (ص) به امیر مؤمنان (ع) فرمودند:

وَایمُ اللَّهِ لأن یهدِیَ اللَّهُ عَلی یدَیک رَجُلاً خَیرٌ لَک مِمّا طَلَعَت عَلَیهِ الشَّمسُ وَ غَربَت. [۳]

به خدا قسم اگر یک نفر به دست تو هدایت شود برای تو از آن چه که خورشید بر آن می‌تابد بهتر است.

---

[۱] مائده ۱۰۵ / ۵.

[۲] تحریم ٦٦ :٦.

[۳] کافی ۲۸ / ۵.

امّا اگر انجام یک خدمت اجتماعی و بهره‌رساندن به دیگران با حرکت در مسیر بندگی درگیر شود و از این دو، تنها یکی، میسّر باشد، وظیفهٔ ما در این شرایط توجّه به خود و حرکت در صراط مستقیم بندگی است هرچنـد بـه محرومیت دیگران بینجامد.

امام علی (ع) در توبیخ بعضی از اصحاب فرمودند:

وَ إِنّی لَعالِمٌ بِما یصلِحُکم وَ یقیمُ أَوَدَکم. وَلکنّی لاأَری إِصلاحَکم بِإِفسادِ نَفسی. [۱]

من می‌دانم که چگونه باید شما را اصلاح، و کجی‌های شما را راست کرد. اما اصلاح شما را با فاسد کردن روح خویش (روا) نمی‌بینم.

معرفت و عبودیت

صفت عبودیت مستقیماً به چگونگی نیت افعال و توجّه به خدا بستگی دارد. همین بود و نبود نیت الهی اسـت که سجده و رکوع را از ورزش متفاوت می‌سازد. گرچه در ظاهر رکوعِ نماز شبیه نوعی نرمش است امّـا توجـه بـه خدا و قصد اطاعت و کرنش و کوچکی در مقابل او، هویت جدیدی برای این عمل ایجاد می‌کند و رتبهٔ ارزش آن را بسیار بالا می‌برد.

خلوص نیت -که مهم‌ترین عنصر، در ایجاد صفت عبودیت و برترین مؤلّفـه در ارزش‌منـدی عمـل اسـت- بـا میزان معرفت نسبت مستقیم دارد. هر چه درجهٔ معرفت انسان بیشـتر باشـد انگیـزهٔ او در انجـام عمـل پـاک‌تـر و پیراسته‌تر خواهد بود.

معرفت - نیت الهی - عبودیت

مراد از معرفت، شناختی است که به صورت باور قلبی درآمده و به لایه‌های زیرینِ جان انسان نفوذ کرده باشد. مثلاً همهٔ ما می‌دانیم که خدا بر رفتار و گفتار و نیتهای ما احاطه دارد و از سرّ و نهان ما آگاه است، همه ما می‌دانیم که اطاعت از فرمان خدا در دنیا و آخرت به حال ما سودمند است و خداوند مهربان تلاش ما را بی‌نتیجـه و بـدون پاداش نخواهد گذارد، امّا معمولاً به این شناخت‌ها و آگاهی‌ها توجّهی نداریم و برخلاف مقتضای آن عمل می‌کنیم. این برخورد نشان دهندهٔ آن است که شناخت و آگاهی ما از سطح ذهن به عمق جان نفوذ نکرده است. شبیه‌کسـی

[۱] نهج البلاغه، خطبه ٦٩.

که قاطعانه به ناتوانی جسد بی‌روح انسان مرده حکم می‌کند، امّا به هیچ قیمتی حاضر نیست با جنازهٔ مرده‌ای –که تا چندی پیش دوست صمیمی او بوده– ساعتی تنها به‌سر برد. یعنی آگاهی او به بی‌خطری و ناتوانی مرده به صورت باور قلبی درنیامده است.

هر چه معرفت انسان به خدا افزون‌تر و عمیق‌تر باشد، اطاعت و عبودیت، پرمعنی‌تر و آسان‌تر می‌شود، آنگاه انگیزهٔ او در انجام عمل کامل‌تر و بهرهٔ او از عمل بیشتر می‌گردد. و چون «عبودیت» و «تسلیم» مقصود نهایی انسان است افزایش معرفت یکی از مهم‌ترین برنامه‌های تحصیل عبودیت به‌شمار می‌رود. انبیا، اولیا، علمای راستین و عارفان، در تاریخ حیات انسان، او را به کسب معرفت بیشتر و انس و آشنایی با خدای جهان فراخوانده‌اند.[1]

مهم‌ترین تلاش پیشوایان انسانیت، ایجاد پیوند میان ظواهر اعمال با روح و باطن و حقیقت آن است. این پیوند مبارک میان ایمان و عمل صالح (معرفت و عمل صالح، نیت الهی و عمل صالح) تنها عامل رهایی از خسران و از

[1] به‌همین جهت است که «معرّفی خدا و تذکر صفات او» بخش عمده‌ای از میراث وحیانی دین را به خود اختصاص داده‌است. گنجینهٔ الهی قرآن صفحه‌ای در بر ندارد که در آن ذکری از نام پروردگار و بیان اوصاف و افعالش نباشد. روایات و خطابه‌هایی که از ناحیهٔ پیشوایان بزرگ شیعه اینک دراختیار ماست به‌خوبی ما را با این پدیده آشنا می‌کند که سرفصل برنامهٔ رهبران دین همیشه به حمد و ستایش و تعریف خدا مزّین است. ادعیه و مناجات‌های موجود نیز از ذکر صفات و اسماء خدا موج می‌زند. تاآن‌جا که در بعضی از دعاها مانند جوشن کبیر، سراسر به معرّفی خدا پرداخته شده‌است. اهل معرفت مدّعیند که «توحید» و «معرفهٔ اللّـه» چکیدهٔ همهٔ آموزه‌های دین است و از بسط و تفصیل آن همهٔ گزاره‌های دین به‌دست می‌آید. همهٔ عقاید و معارف، همهٔ مسایل تربیتی و اخلاقی، و همهٔ برنامه‌های عملی. همان‌گونه که در مقام عمل، تلاش در جهت ارتقای روح توحید به رفع همهٔ مشکلات و تأمین همهٔ نیازهای انسانی می‌انجامد. اعتقاد به نبوت و معاد محصول بی‌واسطهٔ ایمان به خدا و صفات اوست و هرکس خدا را به علم و لطف و حکمت و قدرت و رحمت یافته‌باشد نبوّت و معاد را پذیرفته است. همهٔ فضایل اخلاقی که در کتاب و سنّت ارائه شده به نحوی مولود مستقیم یا غیر مستقیم معرفهٔ اللّه است:کسی که ایمان به قدرت بیکرانهٔ خدا دارد و جز او دیگری را در عالم، صاحب اختیار و حکم‌ران و فرمان‌روا نمی‌شناسد اگر این آگاهی در وجودش به آستانهٔ باور رسیده باشد، بدون تکلّف در شمار «متوکّلان» قرار می‌گیرد. کسی که لطف و محبّت و رحمت خدا را باور داشته و از اعماق جان دریافته که هیچ فعلی بدون حکمت و مصلحت از او صادر نمی‌شود در برابر ناگواری‌ها و بلایا «صبر»، «رضا»، «شکر» و بلکه «طلب» پیشه می‌کند. کسی که خدا را مهرورز و روزی‌رسان بداند و به وسعت او اعتماد کند بر زخارف بی‌ارزش دنیا «بخل» یا «حرص» نمی‌ورزد و کسی که قدرت بی‌اندازهٔ خدا را به دیدهٔ معرفت یافته‌باشد در راه انجام وظایف شرعی «واهمه و هراس» یا «شرم» ندارد.

امام علیU در نهج البلاغه فرموده‌اند: إِنَّ البُخلَ وَ الجُبنَ وَ الحِرصَ غَرائِزُ شَتّی یَجمَعُها سوءُ الظَّـنِّ باللّـهِ.(نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳). بخل و ترس و آز، صفات پراکنده‌ای هستند که قدر مشترک و جامع آن‌ها بدگمانی به خداست. یعنی برای براندازی درخت ناپاک صفات ناپسند از صفحهٔ دل باید به ریشه و اساس آن پرداخت. گسترش و تعمیق «معرفت به خدا» در نهاد انسان بنیاد رذایل اخلاقی را ویران می‌کند.

«حبّ الدنیا» که سر سلسلهٔ همه بدی‌ها و دردهاست فرزند عدم معرفت به کمال خداست. «یأس و نا امیدی» فرآوردهٔ غفلت از مهر و عطوفت و توان خداست. «گناه و نافرمانی» محصول نشناختن عظمت و بلندی مقام خالق هستی است. کسی‌که خدا را حاضر و ناظر ببیند چگونه در محضر او معصیت می‌کند؟ و خلاصه آن‌که همهٔ صفات انسانی و ارزش های معنوی، اخلاص، شجاعت، سخاوت، قناعت، توکّل، تعبّد، تفویض، شکر، صبر، تقوا، صداقت، تواضع، زهد، امید، آرامش و... از سرچشمهٔ توحید و معرفت به خدا سیراب می‌شود و در مقابل، غفلت، ریا، نفاق، نیرنگ، طمع، ترس، بخل، حرص، کبر، اضطراب، عجب، غرور، حیرت، یأس، جزع، و... ریشه در شرک دارد.

ارتباط توحید با مفاهیم اخلاقی در نگاه اول، ارتباط ریشه و شاخه یا مادر و فرزند است. امّا به‌واقع مناسبت آن‌ها از نوع ارتباط روح و جسم است. یعنی توحید در همهٔ تعالیم دینی حضور دارد و صفات پسندیدهٔ اخلاقی مصداق عینی توحیدند نه مولود آن. در این زمینه مراجعه کنید به المیزان ۳۵٤ / ۱ تا ۳۷۵ ذیل آیه ۱۵۵ سورهٔ بقره.

دست دادن سرمایه‌های انسانی است[1]. عمل صالح بدون آهنگ الهی، بدون توجه و بدون معرفت کالبدی بی‌جان است که از آن حرکت و اثری انتظار نمی‌رود. نیت شایسته بدون اقدام به عمل نیز ریشه‌ای بدون ساقه و برگ وبار است که اگر مدّتی زیر خاک بماند خوراک کرم‌ها و مورچگان خواهد شد. تأکید عارفان بر محتوابخشیدن به عمل و به‌دست‌آوردن قلب سلیم، معرفت وسیع و انگیزهٔ الهی نباید به معنی بی‌توجّهی آنان به قالب‌ها و ظواهر عمل پنداشته شود. عارفان راستین همواره مقیدترین انسان‌ها به دستورات شرعی و متعبّدترین آن‌ها بـه آداب و احکام الهی بوده‌اند.

از سوی دیگر توصیهٔ فقها به حفظ صورت ظاهر احکام شرعی هیچ‌گاه به معنی غفلت از محتوای عمیق عبادت نیست.

امام صادق (ع) : لایقبَلُ اللَّهُ عَمَلاً إلاّ بِمَعرِفَةٍ. وَ لا مَعرِفَةَ إلاّ بِعَمَلٍ. فَمَن عَرَفَ، دَلَّتهُ المَعرِفَةُ عَلَى العَمَلِ وَ مَن لَم‌یعمَل فَلا مَعرِفَةَ لَه.[2]

خدا، عملی را جز با معرفت نمی‌پذیرد. و معرفت جز با عمل به دست نمی‌آید. کسی که معرفت یافت، همان معرفت او را به عمل می‌خواند و کسی که عمل نکند معرفت ندارد.

انسان بر قلّهٔ کمال

در این مرحله از بحث، مناسب است با وضعیت بندگان راستین خدا آشنا شویم. آن‌ها که به قدم همّت، مسیر اطاعت و ولایت را پیموده و گام‌به‌گام به خدا نزدیک‌تر شده‌اند. می‌خواهیم بدانیم انسان پس از این حرکت و مجاهدت طولانی به کجا خواهد رسید. و خدای مهربان چه عطیه و هدیه‌ای به پاس عبودیت به او می‌بخشاید؟ بندهٔ مطیع خدا در مقابل عمل ناچیز خود درخواست و انتظاری از خدا ندارد امّا خدای شاکر مهربان هیچ تلاشی را بی‌ثمر نمی‌گذارد. به فضل و کرم بی‌کران خود پاداش مناسب می‌دهد. پاداشی بسیار بهتر[3]، دو برابر[4] ۱۰ برابر[5] ۷۰۰

---

[1] إنَّ الإنسانَ لَفی خُسرٍ× إلاّ الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوا بِالحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ.

[2] کافی ٤٤ / ١.

[3] مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ خَیرٌ مِنها (قصص ٨٤ :٢٨). لِلَّذینَ أحسَنُوا الحُسنى وَ زِیادَةٌ (یونس ٢٦ :١٠) یُضاعَفُ لَهُم وَ لَهُم أجرٌ کَریمٌ (حدید ١٨ :٥٧). فَیُضاعِفَهُ لَهُ أضعافاً کَثیرَةً (بقره ٢٤٥ :٢)

[4] أُولئِکَ یُؤتَونَ أجرَهُم مَرَّتَینِ بِما صَبَروا (قصص ٥٤ :٢٨)

[5] مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ أمثالِها (انعام ١٦٠ :٦)

برابر و بلکه بی نهایت[1]. بنده اگر وظیفه بندگی خود را به‌خوبی ادا کند خدا در حق او به‌خوبی خدایی می‌کند.

روشن است تا هنگامی که انسان به پای خود قدم در راه ننهد و گردنه‌ها و پیچ و خمها را پشت سر نگذارد توان درک مقام راه‌پیموده‌ها و به مقصد رسیده‌ها را ندارد امّا شماری از احادیث، گزارشی از موقعیت بندگان شایستهٔ خدا را که بر فراز قلهٔ تسلیم و عبودیت قرار گرفته‌اند ارائه می‌کند. این روایات، عنایت خداوندی را در پاسخ به بندگی خالصانهٔ انسان توصیف می‌کند؛ عنایتی که تنها با کرم و رحمت بی انتهایش تناسب دارد.

۱ – إنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلالُهُ قال «مایتَقَرَّبُ إلَی عَبدٌ مِن عِبادی بِشَیءٍ أحَبُّ إلَی مِمّا افتَرَضتُ عَلَیهِ. وَ إنَّهُ لَیتَقَرَّبُ إلَی بِالنّافِلَةِ حَتّی أُحِبَّهُ. فَإذا أحبَبتُهُ کنتُ سَمعَهُ الَّذی یسمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذی یبصُرُ بِهِ وَ لِسانَهُ الَّذی ینطِقُ بِهِ وَ یدَهُ الَّتی یبطِشُ بِها، إن دَعانی أجَبتُهُ وَ إن سَألَنی أعطَیتُهُ. »[2]

خدای متعال می‌فرماید: هیچ بنده‌ای از بندگانم به چیزی محبوب‌تر از واجبات به من تقرب نمی‌جوید. سپس با نوافل (مستحبات) به من نزدیک می‌گردد تا او را دوست بدارم. هنگامی که او را دوست داشتم گوش او خواهم بود که با آن می‌شنود و چشم او که با آن می‌بیند و زبان او که با آن سخن می‌گوید و دست او که با آن می‌گیرد. اگر مرا بخواند اجابتش کنم و اگر درخواستی کند عطا نمایم.

۲ – یابنَ آدَم، أنَا غَنِی لاأفتَقِرُ. أطِعنی فی ما أمَرتُک أجعَلک غَنِیاً لاتَفتَقِرُ. یابنَ آدَم، أنَا حَی لاأموتُ أطِعنی فی ما أمَرتُک أجعَلک حَیاً لاتَموتُ. یابنَ آدَم، أنَا أقولُ لِلشَّیءِ کن فَیکونُ، أطِعنی فی ما أمَرتُک أجعَلک تَقولُ لِلشَّیءِ کن فَیکون.[3]

ای فرزند آدم، من بی‌نیازی هستم که نیازمند نمی‌شوم. مرا در آن‌چه به تو امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را بی‌نیازی کنم که نیازمند نشوی. فرزند آدم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم. مرا در آن‌چه امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را زنده‌ای سازم که نمیری. ای فرزند آدم من به هر چه می‌گویم «باش»، می‌شود. مرا در آن‌چه امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را چنین سازم که به هر چه بگویی «باش»، بشود.

[1] مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقونَ أموالَهُم فی سَبیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ فی کُلِّ سُنبُلَةٍ مِئَةُ حَبَّةٍ، وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَن یشاءُ، وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلیمٌ. (بقره ۲۶۱ :۲) إنَّما یُوَفَّی الصّابِرونَ أجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ (زمر ۱۰ :۳۹)

[2] کافی ۸ / ۳۵۲ / ۲.

[3] عدة الداعی / ۳۱۰.

۳ – عَبدی، أطِعنی، حَتّی أجعَلَک مِثلی. أنَا أقولُ لِلشَّیءِ کن فَیکونُ، أجعَلک تَقولُ لِلشَّیءِ کن فَیکونُ[1]

بنده‌ام، اطاعتم کن تا تو را نمونهٔ خودم سازم. من به هر چیز می‌گویم «باش» به وجود می‌آید. تو را چنین می‌کنم که به هر چیز بگویی باش بوجود آید.

٤ – پیامبر اکرم (ص) : مَن أخلَصَ لِلَّهِ أربَعینَ یوماً فَجَّرَ اللَّهُ ینابیعَ الحِکمَةِ مِن قَلبِهِ عَلی لِسانِه[2]

هرکس چهل روز برای خدا خالص شود، خدا چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش بجوشاند.

× × ×

بنده در این موقعیت در تمام صفات و احوال به خدا نزدیک می‌شود. علم او علم خدا، قدرت او، قدرت خدا، ارادهٔ او، ارادهٔ خدا و تمام ویژگی‌های او خدایی می‌شود با این تفاوت که خدا این صفات را به استقلال داراست و او به لطف خدا. خدا این همه را از پیش خود داراست و او هیچ یک را از خود ندارد. هستی او، صفات او، و کمال او، همه از خدا است. یکپارچه وابستگی و فقر و نیاز در مقابل خداست و غنی‌ترین و کامل‌ترین، اما به عنایت او.

لا فَرقَ بَینَک وَ بَینَها إلاّ أنَّهُم عِبادُک وَ خَلقُک. رَتقُها وَ فَتقُها بِیدِک بَدؤُها مِنک وَ عَودُها إلَیک[3]

هیچ فرقی میان تو و آن‌ها نیست جز اینکه ایشان بندگان و آفریدگان تواند و تدبیر آن‌ها به دست توست. آغاز ایشان از تو و بازگشتشان به‌سوی توست.

انسان بر فراز قلّهٔ توحید خلیفهٔ خداست و شایستهٔ جانشینی او، زیرا مثل خدا گشته است. و این همان منزلتی است که فرشتگان و کرّوبیان از درک آن ناتوانند و به آن راه ندارند.

إنّی أعلَمُ ما لاتَعلَمونَ[4]، لَو دَنَوتُ أنمُلَةً لاحتَرَقتُ[5]

انسان در آن موقعیت، خدایی می‌شود. به هر چیز و هر جا که می‌نگرد حضور خدا را به عیان می‌بیند. وجود

---

[1] علم الیقین ٦١٠ / ٢.

[2] عدهٔ الداعی / ٢٣٢.

[3] اقبال الاعمال / ٦٤٦. مفاتیح‌الجنان، دعای هر روز ماه رجب، از امام زمان (عج).

[4] بقره ٣٠ :٢.

[5] مناقب ابن شهر آشوب ١٧٨ / ١ و بحارالانوار ٣٨٢ / ١٨.

همه چیز را از خدا می‌داند و همهٔ صفات کمال را به خدا نسبت می‌دهد. همهٔ زیبایی را، قدرت را، علم را، عظمت را، وسعت را، و. . .

دست قدرت خدا را در آن‌چه رخ داده و آن‌چه رخ می‌دهد به خوبی می‌بیند. هیچ حادثه‌ای را بدون دخالت خدا –کارگردان بزرگ هستی– تصور نمی‌کند. و هیچ حادثه یا واقعه‌ای را تصادفی و بدون حساب و کتاب نمی‌داند و با هیچ یک غریبه و بیگانه نیست. از این رو همیشه دل آرام و آسوده خاطر است.

به هیچ کس جز خدا دل نمی‌بندد و محبتی ندارد. از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسد و به هیچ قدرتی امید ندارد. نه به استعداد و نیرو و تلاش خود و نه به یاری دیگران. هیچ گاه ناامید نمی‌شود. چون همیشه دل‌بسته به قدرت بی‌کرانهٔ خداست. مجذوب و مرعوب آن یگانه‌است. آن‌چه می‌خواهد، از خدا می‌خواهد و آن‌چه انجام می‌دهد به قصد رضای اوست. عظمت خدا چنان فضای ذهن و دل او را پرکرده که جایی برای تصور یا محبت غیر او باقی نمانده‌است. همه عالم را زیبا می‌بیند و به همهٔ موجودات جهان عشق می‌ورزد زیرا مناسبت آن‌ها را با محبوب خویش دریافته‌است. برای همهٔ انسان‌ها دل می‌سوزاند زیرا با همه، پیوند عاطفی و معنوی برقرار کرده‌است. . . .

انبیا و اولیا آمده‌اند تا انسان را این گونه به سوی کانون نور رهنمون شوند و او را فانی در خدا نمایند و به لقای او رسانند. . .

فصل دوم: چگونه؟

در بحث گذشته دورنمایی از مقصد نهایی حرکت انسان ترسیم و گزارشی هرچند کوتاه از رتبه و جایگاه انسان کامل ارائه شد. انتظار می‌رود پس از مطالعۀ فصل پیشین این سؤال مطرح شود که

آیا رسیدن به کمال انسانی برای ما هم امکان‌پذیر است؟ نقطه‌ای که به عنوان مقصد و منتهای حرکت انسان معرفی شده، بسیار دور از دسترس و دست‌نایافتنی است. مشاهدۀ بلندی قله در همان نگاه نخست ما را از حرکت، ناامید می‌کند. کوتاه‌ترین راه برای صعود به قله کدام است؟ ما در آزمون‌های فراوان، ضعف و ناتوانی خود را در صحنۀ مبارزه با خواسته‌های نفس یافته‌ایم. چه برنامه‌ای برای حرکت، طراحی کنیم تا بدون درد سر و در کمترین زمان به مقصد برسیم؟

همه می‌دانیم شرایط روحی و محیط زندگی انسان‌ها بسیار متفاوت است. از این رو ارائۀ دستور العمل واحد و مشترکی که به جزئیات زندگی انسان پرداخته و برای همۀ انسان‌ها مفید باشد امکان‌پذیر نیست. اما عرضۀ فهرست پاره‌ای از اصول که در برنامه‌ریزی برای حرکت به سمت هدف بیشترین تأثیر را دارد امکان‌پذیر است. توجه به این اصول و رعایت آن در روند زندگی انسانی نقش اساسی دارد، برنامه‌ریزی را ساده، انتخاب روش‌ها و قالب‌های مناسب را هموار و ما را در مدیریت نفس کمک می‌کند. آن‌چه در فصل گذشته بیان شد «هدف» حرکت بود و پاسخ به سؤال «کجا باید رفت؟ ». در این فصل «شیوه»ی حرکت را بررسی می‌کنیم و پاسخ به سؤال «چگونه باید رفت؟ ». در آن‌جا «راز سعادت» را کشف کردیم و این جا تلاش می‌کنیم «راه سعادت» را به‌دست آوریم. در آن‌جا تصویری از قلۀ انسانیت عرصه شد و این‌جا در صدد دست‌یابی به مسیری هستیم که از دامنه به قله کشیده شده‌است. البته نقشۀ این مسیر را به صورت جزیی و در هر قدم نمی‌توان ترسیم کرد، اما شاهراه‌ها و شاخص‌های اصلی این مسیر قابل شناسایی است و در پیمودن آن بسیار راهگشا و مفید است.

اصل اول: استعانت، اعتصام

مسافت میان انسان و خدا، مسافت درازی نیست:

إِنَّ الّراحِلَ إِلَیک قَریبُ المَسافَۀ[1]

راهی هم که در این مسافت کشیده شده راهی میان‌بر است و بلکه کوتاه‌ترین راه میان دو نقطه؛ صراط مستقیم. این راه کوتاه، بسیار روشن و واضح است:

یا مَن سَبیلُهُ واضِحٌ لِلمُنیبین[2]

اما پیمودن این مسیر کوتاه، بسیار دشوار است. صراط مستقیم راهی است از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر[3] و حرکت در صراط مستقیم پیمودن چنین مسیری است. مبارزۀ با نفس در زبان روایات «جهاد اکبر» نامیده شده. [4] یعنی مبارزه‌ای بسیار بزرگ‌تر و سهمگین‌تر از قرارگرفتن در صحنۀ نبرد و در معرض ضربات شمشیر یا آتش رگبار گلوله‌ها و ترکش خمپاره‌ها و توپ‌ها و خطر مین‌ها و تله‌ها. با دشمنی به‌مراتب خطرناک‌تر از دشمن جبار قهار نابکار. [5] در چنین وضعیتی چه باید کرد؟ چه کسی توان دارد در این موقعیت لحظه‌ای دوام آورد؟ آیا جز به امداد غیبی و چنگ زدن به رشتۀ دست‌آویز الهی امید نجات هست؟

وَ مَن یعتَصِم بِاللَّهِ فَقَد هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُستَقیمٍ. [6]

هر کس به خدا تمسک ورزد به راه راست هدایت گشته‌است. [7]

فَإِنَّهُ لاینالُ ذلِک إِلاّ بِفَضلِک[8]

این کمال جز با لطف مستقیم خدا هرگز دست یافتنی نیست

کلام الهی بی‌پروا و باصراحت اعلام کرده:

---

[1] دعای ابوحمزۀ ثمالی، اقبال الاعمال / ٦٧.

[2] دعای جوشن کبیر، مصباح کفعمی / ٢٥٧ و نیز مفاتیح الجنان.

[3] صِراطٌ أدَقُّ مِنَ الشَّعرِ وَ أحَدُّ مِنَ السَّیفِ. (کافی ٣١٢ / ٨)

[4] إِنَّ النَّبی e بَعَثَ سَرِیَّۀً. فَلَمّا رَجَعوا قالَ مَرحَباً بِقَومٍ قَضَوُا الجِهادَ الأصغَرَ وَ بَقِیَ عَلَیهِم الجِهادَ الأکبَرَ. فَقیلَ یا رَسولَ اللَّهِ مَا الجِهادُ الأکبَرُ؟ قالَ جِهادُ النَّفسِ. (وسائل الشیعه ١٦١ / ١٥) پیامبر اکرم لشکری را فرستاد. پس چون بازگشتند فرمود: آفرین برگروهی که جهاد کوچک را به‌جای آوردند و بر آن‌ها جهاد بزرگ‌تر باقی مانده است. گفته شد ای پیامبر خدا، جهاد بزرگ‌تر چیست؟ فرمود: مبارزۀ با نفس.

[5] رسول اکرم: أعدی عَدُوِّکَ نَفسُکَ الَّتی بَینَ جَنبَیکَ. (میزان‌الحکمه، حدیث ١٢٠٥٧) بدترین دشمن تو نفس توست که در میان دو پهلوی تو قرار دارد. ونیز هذا مِن عَمَلِ الشَّیطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبینٌ. (قصص ١٥ :٢٨) شیطان دشمن گمراه کنندۀ آشکار است.

[6] آل‌عمران ١٠١ :٣. و نیز «وَ اعتَصِموا بِحَبلِ اللَّهِ جَمیعاً» (آل‌عمران ١٠١ :٣) فَمَن یَکفُر بِالطّاغوتِ وَ یُؤمِن بِاللَّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَۀِ الوُثقی لا انفِصامَ لَها. (بقره ٢: ٢٥٦)

[7] فَأَمّا الَّذینَ آمَنوا بِاللَّهِ وَ اعتَصَموا بِهِ فَسَیُدخِلُهُم فی رَحمَۀٍ مِنهُ وَ فَضلٍ وَ یَهدیهِم إِلَیهِ صِراطاً مُستَقیماً (نساء ١٧٥ :٤)

[8] مفاتیح الجنان، دعای کمیل

فَلَولا فَضلُ اللَّهِ عَلَیکم وَ رَحمَتُهُ مازَکی مِنکم مِن أحَدٍ أبَداً. [1]

اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمی‌بود احدی از شما تا ابد پاکیزه نمی‌گشت.

و با این اعلام رسمی آب پاکی به دست همهٔ آن‌ها که خیال خودسازی و تزکیه در سر می‌پرورانند ریخته‌است. یعنی تنها فضل و رحمت خداست که هدایت انسان را نتیجه می‌دهد و جز به اراده و عنایت او هیچ‌کس –هرچند پیامبر خاتم (ص) – توان هدایت انسان را ندارد. پیامبری که در میان مخلوقات خدا برترین است، پیامبری که حبیب خدا و رحمةٌ للعالمین است، پیامبری که کردگار جهان به خشنودی او می‌اندیشد[2] همین پیامبر از خدا می‌شنود:

إنَّک لاتَهدی مَن أحبَبتَ وَلکنَّ اللَّهَ یهدی مَن یشاء[3]

تو هر کس را دوست داشتی هدایت نمی‌کنی، خداست که هرکه را بخواهد هدایت می‌کند.

این‌جاست که باید از اعماق جان ناله زد و به زبان معرفت فریاد برآورد که

ایاک نَستَعینُ. إهدِنَا الصِّراطَ المُستَقیمَ.

یا مُقَلِّبَ القُلوبِ وَ الأبصارِ، . . . یا مُحَوِّلَ الحَولِ وَ الأحوالِ، حَوِّل حالَنا إلی أحسَنِ الحالِ.

و از ناتوانی و ضعف خود و نیز قدرت دشمن شکایت به درگاه خدای مهربان برد. مِن أینَ لِی الخَیرُ یا رَبٍّ وَ لایوجَدُ إلاّ مِن عِندِک وَ مِن أینَ لِی النَّجاةُ وَ لاتُستَطاعُ إلاّ بِک. [4]

إلهی إلَیک أشکو نَفساً بِالسّوءِ أمّارَةً وَ بِالخَطیئَةِ مُبادِرَةً. [5]

و کمال انسان در همین احساس عجز و ابراز ضعف در پیشگاه خداست. تا هنگامی که آدمی رو به خدا نیاورد و در مقابل او به تضرع و التماس سر بر زمین نساید، بندهٔ خدا نیست. کسی که به توانایی و سرمایه‌های خود امیدوار است و دست قدرت خدا را نمی‌بیند «خود» را شریک خدا گردانده و معبود دیگری می‌پرستد. کسی که

---

[1] نور ۲۱ :۲٤.

[2] وَ لَسَوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی (ضحی ٥ :۹۳) فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبلَةً تَرضاها (بقره ۱٤٤ :۲)

[3] قصص ٥٦ :۲۸. و نیز لَیسَ عَلَیکَ هُداهُم وُلکِنَّ اللَّهَ یَهدی مَن یَشاءُ. (بقره ۲۷۲ :۲) إن تَحرِص عَلی هُداهُم فَإنَّ اللَّهَ لایَهدی مَن یُضِلُّ وَ ما لَهُم مِن ناصِرین. (نحل ۳۷ :۱٦).

[4] از کجا به خوبی رسم درحالی‌که همهٔ خوبی پیش توست و چگونه نجات یابم درحالی‌که جز به کمک تو امکان ندارد؟ (دعای ابو حمزهٔ ثمالی از امام سجاد، مفاتیح الجنان.)

[5] خدایا به تو شکایت می‌کنم از نفسی که به کار بد فرمان می‌دهد و به کار زشت سرعت می‌گیرد. (مناجات شاکین از مناجات پانزده گانهٔ امام سجاد، مفاتیح‌الجنان.)

برای نیروی خود ارزش قائل است و گمان می‌کند به همت و ارادهٔ خود می‌تواند اوج بگیرد و تکامل یابد، کور خوانده‌است. این انسان مغرور سرکش، از «بندگی» خدا فرسنگ‌ها فاصله دارد. باید این قدر اراده کند و اراده‌اش بی‌نتیجه بماند تا بفهمد که امور جهان به دست او نمی‌گردد. باید این قدر با مشکل مواجه شود که از خود به ستوه آید و خالصانه به پیشگاه او به التماس و تضرع روی‌آورد.[1] باید این قدر راه‌های خود پرداختهٔ بی نتیجه را تجربه کند تا حکمفرمای همه‌کارهٔ جهان را بشناسد و به او دل بندد.[2] باید این قدر بالا و پایین شود و فشار و زحمت ببیند تا از توان خود قطع امید کند و از عمق ضمیر اعتراف کند که قیام و قعود او هم به حول و قوهٔ خداست[3]

و مگر کمال انسان جز در این معرفت است؟

از سوی دیگر باید دانست خدایی که هدایت انسان را به فضل و رحمت خویش گره زده، مهر و رحمت را بر خود واجب گردانده[4] و اجابت بندهٔ خود را تضمین نموده‌است[5] و چه کسی از خدا راستگوتر و درست پیمان‌تر؟ [6]

همین مشکلات و ابتلائات را هم به لطف و کرم خود پیش‌آورده تا انسان را پیش برد و تکامل بخشد. گویی همین دعا و تضرّع، خود عین اجابت است. زیرا این مناجات و عرض شکایت به آستان او، ناشی از معرفتی به قدرت او و نیاز خویش است. همین تقاضا و التماس عین بندگی و عبودیت است. این گفتگو با خدا، غذای روح ماست. انسانیت ما را فربه می‌سازد و سلطه و سیطرهٔ شیطان را از ما کم می‌کند[7] این شکست‌ها و ناکامی‌ها زمینه ساز رهایی از شرک و حرکت به سوی خدا است.

اصل دوم: همت عالی

همّت عالی عبارت است از چشم به قلّه دوختن و امید رسیدن به قلّه را در دل زنده نگهداشتن. همّت عالی یعنی به کم قانع نشدن. یعنی دامنه را مسکن نگرفتن. همت عالی یعنی به‌کارگیری تمام تلاش برای رسیدن به

---

[1] وَ ماأرسَلنا فی قَریَهٔ مِن نَبیٍّ إلاّ أخَذنا أهلَها بِالبَأساءِ وَ الضَّراءِ لَعَلَّهُم یَضَّرَّعونَ. (اعراف ۹۴ :۷)

[2] عَرَفتُ اللَّهَ بِفَسخِ العَزائِمِ وَ حَلِّ العُقودِ وَ نَقضِ الهِمَمِ. (نهج‌البلاغه، کلمهٔ ۲۵۰) العَبدُ یُدبِّرُ وَ اللَّهُ یُقَدِّرُ.

[3] وَ مارَمَیتَ إذ رَمَیتَ وَلکِنَّ اللَّهَ رَمی (انفال ۱۷ :۸) بِحَولِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أقومُ وَ أقعُدُ.

[4] کَتَبَ رَبُّکُم عَلی نَفسِهِ الرَّحمَهَٔ (انعام ۵٤ :٦)

[5] وَ قالَ رَبُّکُمُ ادعونی أستَجِب لَکُم (غافر ٦۰ :٤۰) أُجیبُ دَعوَهَٔ الدّاعِ إذا دَعانِ (بقره ۱۸٦ :۲) وَ ضَمِنتَ لَهُمُ الإجابَهَٔ (دعای کمیل).

[6] وَ مَن أصدَقُ مِنَ اللَّهِ قیلاً (نساء ۱۲۲ :٤).

[7] إنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلطانٌ عَلَی الَّذینَ آمَنوا وَ عَلی رَبِّهِم یَتَوَکَّلونَ (نحل ۹۹ :۱٦).

بالاترین نقطه. یعنی رضایت ندادن به وضع موجود تا رسیدن به برترین وضعیت. کسی که به کم رضایت می‌دهـد خیلی زود از حرکت می‌ایستد. از ما خواسته شده «بالاترین» را هدف بگیریم و با استمداد از خـدا و عـزم راسـخ، «بهترین» شویم[1].

قرآن کریم در وصف «بندگان خدا» می‌فرماید:

وَ عِبادُ الَّرحمنِ. . . الَّذینَ یقولونَ رَبَّنا هَب لَنا مِن أزواجِنا وَ ذُرِّیاتِنا قُرَّةَ أعینٍ وَ اجعَلنا لِلمُتَّقینَ إماماً[2]

خواسته و آرزوی بندگان خدا تنها به‌جهنم‌نرفتن، نسوختن و رهایی از عذاب خدا نیسـت. بنـدۀ خـدا تنهـا بـه متقی‌شدن نیز راضی نمی‌شود. همّت او آن است که پیشوا و درس‌آموز متقیان باشد و به‌گونه‌ای شود که چشم همۀ نیکان و وارستگان به او دوخته گردد. بسنده به نجات از غضب خدا و آتـش دوزخ همّـت درخـوری نمـی‌طلبـد. کودکان و دیوانگان و چارپایان هم گرفتار خشم خدا نمی‌گردند و به آتش نمی‌سوزند. «انسان» که قابلیـت خلیفـۀ اللهی و وصول به قرب و رضوان خدا را دارد چرا این همه کوتاه‌نظر و دون‌همّت باشد؟

در زیارت جامعه کبیره خطاب به امامان معصوم می‌گوییم:

وَ جَعَلَنی مِمَّن یقتَصُّ آثارَکم، وَ یسلُک سَبیلَکم، وَ یهتَدی بِهُداکم، وَ یحشَرُ فی زُمرَتِکم، وَ یکرُّ فی رَجعَـتِکم، وَ یمَلَّک فی دَولَتِکم، وَ یشَرَّفُ فی عافِیتِکم، وَ یمَکنُ فی أیامِکم، وَ تَقِرُّ عَینُهُ غَداً بِرُؤیتِکم، بِأبی أنتُم، وَ أُمّی وَ نَفسی وَ أهلی وَ مالی

خدا مرا از کسانی قرار دهد که اثر شما را دنبال می‌کند، و به راه شما می‌رود، و به هـدایت شـما درآمـده و در میان شما محشور می‌شود، و در رجعت و بازگشت شما دوباره برمی‌گردد، و در دولـت شـما کـارگزار و در زمـان عافیت شما صاحب شرافت و در روزگار شما صاحب مکانـت اسـت، و فـردا دیـدگانش بـه دیـدار شـما روشـن می‌شود. پدرم، مادرم، جانم، خانواده‌ام و داراییم به فدای شما باد. . . .

این فراز زیارت، درس همت می‌آموزد. آن‌چه ما از درگاه خدا می‌طلبیم تنها امان از ناخرسندی امامـان معصـوم نیست، دیدار سیمای دلربایشان نیز به تنهایی ما را کافی نیست، به خشنودی آن‌ها هم بسنده نمی‌کنیم. همت مـا آن

---

[1] در قرآن کریم از میان پیامبران تنها رسول گرامی اسلام و حضرت ابراهیم به عنوان الگو معرفی شده‌اند. (لَقَد کانَ لَکُم فی رَسولِ اللَّهِ أُسوَةٌ حَسَنَةٌ – احـزاب ۲۱ :۳۳ – قَد کانَت لَکُم أُسوَةٌ حَسَنَةٌ فی إبراهیمَ وَ الَّذینَ مَعَهُ – ممتحنه ٤ :٦٠) و از الگو گرفتن یونس نبی نیز نهی شده‌است زیرا الگو باید، برترین باشـد (وَ لاتَکُـن کَصاحِبِ الحوتِ – قلم ٤٨ :٦٨).

[2] فرقان ٧٤ :٢٥.

است که از یاوران و شیعیان خاص[1] آنان و کارگزار مؤثر دولتشان باشیم. آرزو داریم چشم امید امـام عصـر بـه مـا دوخته شود و امور اساسی آن دولت جهانی به دست ما انجام پذیرد. شبیه مناسبتی که میان مالک‌اشتر و امیرمؤمنان و یا در مقیاس بسیار کوچکتر میان بهشتی و خمینی برقراربود. امام راحل از ملت ایران یکپارچه خشنود بـود وبـه خود می‌بالید. اما شهادت بهشتی برای او همسنگ فقدان یک امت، غمبار و جانفرسا بود. رضایت امام از بهشـتی و مطهری با خشنودی او از مردم عادی بسیار تفاوت داشت.

امام زمان (عج) هم پس از ظهور، در رتق و فتق امور اجتماع نیاز به بازوان فکـری، اجرایـی و مـدیریتی بسـیار توانمندی دارند که کارگزاران ردهٔ اول و کادر نهضت آن امام را تشکیل می‌دهند و ظهـور آن حضـرت بـه حضـور آنان وابسته است. در این فراز از زیارت جامعه از خدای بزرگ درخواست می‌کنیم که ما نیز در شمار آن بزرگان و کارگزاران باشیم و در چشم و قلب حضرتش مکانتی والا و شرافتی عظیم داشته باشیم.

پس از این درخواست البته نیل به زیارت جمال آن دلربا را مسألت مـی‌نمـاییم. (وَ تَقِـرُّ عَینَـهُ غَـداً بِـرُؤیتِکم) وتوجه داریم که رسیدن به این درجات مشروط به دست‌شستن از مال و جان و پدر و مادر و خـانواده و گسسـت همهٔ دلبستگی‌هاست. (بِأبی أنتُم وَ اُمّی وَ. . .)

اگر مطابق دستور قرآن کریم رسول خدا را اسوه و الگوی خود بدانیم[2] و امامان معصوم را «پیشـوا»ی حرکـت خود بگیریم هیچ‌گاه به وضع موجود خود رضایت نمی‌دهیم، احساس استغنا نمی‌کنیم و همیشه بـرای بهترشـدن و پیشتررفتن تلاش و تکاپو به‌کار می‌گیریم. این اعتقـاد کـه معیـار سـنجش ارزش اعمـال در صـحنهٔ قیامـت عمـل علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) است ما را برآن می‌دارد که در تکمیل کمّی و کیفی عمل، همت بیشتری ورزیم و هیچ‌گاه بـه موقعیت فعلی خود دلخوش و مغرور نگردیم.

وَ اجعَلنی مِن أحسَنِ عَبیدِک نَصیباً عِندَک وَ أقرَبِهم مَنزِلَةً مِنک وَ أخَصِّهم زُلفَةً لَدَیک[3]

مرا چنان قرار ده که نصیب بهترین بندگانت را داشته باشم و نزدیک‌ترین منزله را و بیشـترین تقـرب را بـه تـو به‌دست آورم.

---

[1] مِن خِیارِ مَوالیکُم (زیارت جامعه)

[2] لَقَد کانَ لَکُم فی رَسولِ اللّهِ اُسوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب ۲۱ :۳۳).

[3] مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

إِلهی هَب لی کمالَ الإنقِطاعِ إِلَیک. [1]

یک سؤال: آیا انتخاب اهداف بسیار بلند و دور از دسترس، مانع از عمل و اقدام نیست؟ همین که انسان مقصد حرکت خود را نقطه‌ای دست نایافتنی قرار دهد، امید و انگیزه از او سلب شده و از حرکت باز خواهد ماند. آیا مناسب‌تر نیست که انسان تصوّر درجات عالی و قلل رفیع را فراموش کند و به اهداف میانی بسنده نماید؟

پاسخ: رو به قلّه داشتن به معنی گام بر قلّه نهادن نیست. کوهنورد موفّق همیشه، نظر به قلّه و عزم رسیدن به آن را دارد، ولی در هر لحظه، تنها یک قدم بر می‌دارد. شناخت انسان کامل و تکاپو برای نزدیک شدن به آن به منزلهٔ نظر به قله‌است ولی توقع «یکباره به قله رسیدن» خواب شیرینی است که هرگز تعبیر نخواهد شد. برای رسیدن به مطلوب‌ها و آرمان‌ها برنامه‌ریزی متناسب با توان و رعایت اصول تدریج و استمرار ضروری است و باید دانست که ظرفیت ما و مسؤولیت ما در هر مرحله تنها «یک گام به پیش رفتن» است.

بلند کردن وزنه‌های سنگین برای کسی که تمرین وزنه‌برداری را تازه آغاز کرده و در ابتدای راه است نتیجه‌ای جز آسیب‌رساندن به ستون مهره‌ها و ازدست‌دادن توانایی‌ها ندارد. پس برای حرکت این هر دو لازم است: ایده‌آل‌نگری و آرمان‌خواهی در مقام نظر و واقع‌گرایی در مقام عمل. نگاه به آرمان نهایی، جهت حرکت ما را تصحیح و استمرار حرکت را تضمین می‌نماید زیرا روحیهٔ رضایت از وضع موجود و احساس‌استغنا را سرکوب می‌کند. واقع‌بینی و شناخت محدودیت‌ها و اندازه‌ها نیز از سرخوردگی و ناامیدی جلوگیری می‌کند.

اصل سوم: عمل

۱) دانستن برای عمل

انسان دردمندی که انبان بزرگ ابهام‌های خود را گشوده و چشم‌انتظار دستورالعمل است از این دستورالعمل‌ها چه بهره‌ای درنظر دارد؟ آیا جز این‌است که می‌خواهد پس از یافتن راه، حرکت کند و پس از گرفتن دستور اجرا نماید؟ اگر این‌گونه نیست و قصد عمل وجود ندارد، آگاهی از این چگونگی بیهوده است. کسی که آهنگ حرکت ندارد چرا بی‌جهت وقت و فکر و نشاط خود را صرف یافتن و آموختن نقشهٔ مسیر گرداند؟ همان بهتر که در

[1] مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

بی‌خبری بماند! زیرا دانستن مقدمهٔ انجام دادن است و عمل نتیجه علم. امام علی (ع) فرمودند:

«ثَمَرَةُ العِلمِ العَمَلُ بِهِ »[1]

میوهٔ دانش، به‌کاربستن آن است.

«جماعتی هستند که وعظ و خطابه و سخنرانی را که مقدمهٔ عملیات مناسبه می‌باشند، با آن‌ها معاملهٔ ذی‌المقدمه می‌کنند. کأنّه دستور این‌است که: بگویند و بشنوند، برای اینکه بگویند و بشنوند! و این اشتباه است. تعلیم و تعلّم، برای عمل، مناسب است و استقلال ندارند. »[2]

این هشدار اوّلیه از آن روست که گمان نشود «علم» به‌تنهایی کافی است. به‌دست آوردن علم و شناخت نقشهٔ مسیر آغاز راه است نه پایان راه. بنابراین هرکس باید تصمیم بگیرد که «آن‌چه یاد می‌گیرد، انجام دهد» و بر این تصمیم، صادق و استوار باشد.

۲) می‌دانی، عمل کن.

کسی که بنا دارد با یافتن دستور عمل، برنامه زندگی خود را تنظیم نموده و پیش برود، در معرض این سؤال قرار می‌گیرد: آیا در مواردی که «قطع» به وظیفه داشته‌ای و «به یقین» می‌دانستی چه چیز تو را به سمت کمال پیش می‌برد، عمل کرده‌ای که اکنون در پی دستور جدید هستی؟ «گزاره‌های یقینی ما» برای آغاز حرکت کافی است و عمل به همین گزاره‌ها، صداقت ما را در ادعایمان و تصمیممان روشن می‌کند. در روایت آمده است که نقش انگشتر مبارک امام حسین (ع) این جمله بود:

«عَلِمتَ فَاعمَل »[3] دانستی، پس عمل کن.

امام علی (ع) می‌فرمایند:

«عَلَی العالِمِ أن یعمَلَ بِما عَلِمَ، ثُمَّ یطلُبَ تَعلُّمَ ما لَم‌یعلَم ». [4]

بر عالم است که آن‌چه را می‌داند به‌کار بندد، سپس به‌دنبال دانشی رود که نمی‌داند.

---

[1] غرر الحکم: ٤٦٢٤.

[2] عارف ربّانی حضرت آیهٔ اللّه بهجت، به سوی محبوب / ۳۵.

[3] ارشاد القلوب ۱۵۱.

[4] غرر الحکم: ٦١٩٦.

«إنَّكم إلَی العَمَلِ بما عَلِمتُم أحوَجُ مِنکم إلی تَعَلُّمِ ما لَم‌تَکونوا تَعلَمونَ «[1]

شما به عمل کردن آن‌چه می‌دانید نیازمندترید تا آموختن آن‌چه نمی‌دانید.

«آقایانی که طالب مواعظ هستند از ایشان سؤال می‌شود: آیا به مواعظی که تا به حال شنیده‌اید، عمل کرده‌ایـد، یا نه؟ . . .

آیا اگر عمل به معلومات – اختیاراً – ننماید، شایسته است توقّع زیادتی معلومات؟ «[2]

هر کس، برای آینده تصمیم گرفته تا آن‌چه را یاد می‌گیرد انجام دهد، به گذشته باز گردد کـه تـاکنون چـه یـاد گرفته؟ به همان عمل کند. هر کس اعتراف دارد که علم مقدمهٔ عمـل و عمـل نتیجـهٔ علـم اسـت، انبـوه مقـدمات بی‌نتیجه‌ای را که فراهم آورده است به نتیجه برساند.

راه خدا روشن است «یا مَن سَبیلُهُ واضِحٌ لِلمُنیبین «[3] نباید توقع داشته باشیم استادی خبیر، توصیهٔ ویژه‌ای برای ما صادر کند که هیچ پیامبر و امام و عالمی آن را بیان نفرموده و در هیچ کتاب و دفتری سابقه نداشته‌است!

۳) فقط هر چه می‌دانی عمل کن. نمی‌دانی، عمل نکن.

بزرگان علم و عمل توصیه کرده‌اند که آدمیان، برای حرکت خود مسیری مطمئن و مستحکم انتخـاب نماینـد و همهٔ عمل خود را بر مدار «علم و یقین» تنظیم کنند. یعنی تا هنگامی که از «صحت» و نیز «فایـده یـا ضـرورت» کاری مطمئن نشده‌اند، به‌آن اقدام ننمایند. اقدام به کار، بدون ایمان و اطمینان بـه آن، زبانـه‌هـای تزلـزل، تردیـد و دودلی را در وجود ما شعله‌ورتر می‌سازد. پس هرچه می‌دانیم (صـحیح و مفیـد اسـت) و فقـط هرچـه مـی‌دانـیم (صحیح و مفید است) عمل کنیم.

امام صادق (ع) : »العامِلُ عَلی غَیرِ بَصیرَةٍ کالسّائِرِ عَلی غَیرِ الطَّریقِ، فَلایزیدُهُ سُرعَةُ السَّیرِ إلاّ بُعداً «[4]

کسی که بدون بینش عمل کند، همچون کسی است که در بیراهه رود، چنین کسی هرچه تند رود از راه دورتـر می‌افتد.

---

[1] غرر الحکم: ۳۸۲٦.

[2] عارف ربانی، حضرت آیهٔ اللّه بهجت. به سوی محبوب / ۳۹.

[3] دعای جوشن کبیر، مصباح کفعمی / ۲۵۷ و نیز مفاتیح الجنان.

[4] امالی صدوق ۱۸ / ۳٤۳.

رسول اکرم (ص) : »مَن عَمِلَ عَلی غَیرِ عِلمٍ، کانَ ما یفسِدُ أکثَرَ مِمّا یصلِح «[1]

کسی که بدون علم، عمل کند، آن‌چه خراب می‌کند بیش از آن است که درست می‌کند.

«آن‌چه را که دانستیم، عمل نماییم و آن‌چه را که ندانستیم، توقف و احتیاط نماییم تا معلوم شود، هرگز پشیمانی و خسارت، در ما راه نحواهد داشت؛ این عزم اگر در بنده ثابت و راسخ باشد، خدای بزرگ، أولی به توفیق و یاری خواهد بود. «[2] »آن‌چه را که می‌داند، باید انجام دهد، و در آن‌چه که نمی‌داند، باید احتیاط کند. «[3] »آن‌چه می‌دانید، عمل کنید؛ و در آن‌چه نمی‌دانید، احتیاط کنید تا روشن شود. «[4] »آن‌چه می‌دانیم بکنیم، در آن‌چه نمی‌دانیم، توقف و احتیاط کنیم تا بدانیم، قطعاً این راه پشیمانی ندارد. «[5] »خداوند، توفیق مرحمت فرماید که آن‌چه را می‌دانیم، زیر پا نگذاریم و آن‌چه نمی‌دانیم توقف و احتیاط نماییم تا معلوم شود. نباشیم از آن‌ها که گفته‌اند:

پی مصلحت مجلس آراستند

نشستند و گفتند و برخاستند. «[6] »خداشناس، مطیع خدا می‌شود و سرو کار با او دارد. آن‌چه می‌داند موافق رضای اوست عمل می‌نماید، و در آن‌چه نمی‌داند، توقف می‌نماید تا بداند. و آن به آن، استعلام می‌نماید و عمل می‌نماید. یا توقف می‌نماید. عملش، از روی دلیل؛ و توقّفش، از روی عدم دلیل. «[7] »از یقینیات خارج نشوند «[8] »ملتفت باشید! خیلی احتیاط بکنید! احتیاط شما هم فقط در همین است که از یقین تجاوز نکنید. «[9] »آن چیزهایی را که می‌دانید، عمل کنید و آن چیزهایی را که نمی‌دانید، از حالا توقف کنید و احتیاط کنید تا روشن شود «[10]

۴) عمل کنی، می‌یابی.

---

[1] محاسن ۳۱٤ / ۱

[2] عارف ربانی حضرت آیه اللّه بهجت، به سوی محبوب / ۲۳.

[3] همان / ۲۵.

[4] همان / ۲۸.

[5] همان / ۳۷.

[6] همان/ ٤۰.

[7] همان / ٤٦.

[8] همان / ۵۱.

[9] همان / ۷۲.

[10] همان / ۷۸.

«عمل به آن‌چه می‌دانیم»، یک تأثیر بسیار مهم و شگفت‌انگیز به دنبال دارد و آن «روشن شدن مجهولات و مشتبهات» ما است.

همانگونه که مطالعه، مباحثه و حضور در مجلس درس، از راههای تحصیل علم محسوب می‌شوند. یکی از راههای کسب و افزایش علم «عمل به معلومات» است. در آیات و روایات، به صراحت و با زبانهای مختلف، بر این واقعیت تأکید شده که: عمل، نور دانشی جدید فرا راه انسان می‌تاباند و مسیر حرکت او را روشن می‌کند.

در قرآن کریم آمده است:

«یا أیهَا الَّذینَ آمَنوا، إن تَتَّقُوا اللَّهَ یجعَل لَکم فُرقاناً »[1]

ای مؤمنان اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برای شما فرقان –قدرت تشخیص حق از باطل و درست از نادرست – قرار می‌دهد.

«وَ الَّذینَ جاهَدوا فینا لَنَهدِینَّهُم سُبُلَنا »[2]

کسانی که در راه ما مجاهدت و کوشش نمایند، محقّقاً به راه‌هایمان هدایتشان می‌کنیم.

«اتَّقُوا اللَّهَ وَ یعَلِّمُکمُ اللَّهُ »[3]

از خدا بترسید (و نا فرمانی حکم او نکنید) خداوند شما را می‌آموزاند.

«وَ إن تُطیعوهُ تَهتَدوا »[4]

اگر خدا را اطاعت کنید، هدایت خواهید یافت. [5]

روایات نورانی پیشوایان معصوم نیز، این حقیقت درخشان را چنین بیان داشته است:

امام صادق (ع) : »العِلمُ مَقرونٌ إلَی العَمَلِ، فَمَن عَلِمَ عَمِلَ، وَ مَن عَمِلَ عَلِمَ. »[1]

---

[1] انفال ۲۹ :۸.

[2] عنکبوت ۶۹ :۲۹.

[3] بقره ۲۸۲ :۲.

[4] نور ۵٤ :۲٤.

[5] این آیات نیز به این مضمون اشاره دارد: «وَ مَن یُؤمِن بِاللَّهِ یَهدِ قَلبَه» (تغابن ٦ :٦٤). »ذِلکَ الکِتابُ – لا ریبَ فیه – هُدیً لِلمُتَّقینَ» (بقره۲ :۲). »وَ اعبُد رَبَّکَ حتّی یَأتِیَکَ الیَقینُ» (حجر ۹۹ :۱۵). »فَأمّا مَن أعطی وَ اتَّقی وَ صَدَّقَ بِالحُسنی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلیُسری....إنَّ عَلَینا لَلهُدی» (لیل ۱۲– ٥ :۹۲). »لَئِن شَکَرتُم لأزیدَنَّکُم» (ابراهیم ۷ :۱٤). »وَ مَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجاً وَ یَرزُقهُ مِن حَیثُ لایَحتَسِب» (طلاق ۲ :٦٥و۳). »وَ الَّذینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدی» (محمد ۱۷ :٤۷). »اتَّقُوا اللَّهَ و آمِنوا بِرَسولِهِ یُؤتِکُم کِفلَینِ مِن رَحمَتِه وَ یَجعَل لَکُم نوراً تَمشونَ بِه» (حدید ۲۸ :٥۷). »إنَّ الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ یَهدیهِم رَبُّهُم بِإیمانِهِم.» (یونس ۹ :۱۰). فَلیَستَجیبوا لی وَ لیُؤمِنوا بی لَعَلَّهُم یَرشُدونَ (بقره ۱۸٦ :۲).

علم و عمل به هم بسته شده‌اند، هر که بداند عمل کند و هر که عمل کند بداند.

رسول اللّه (ص) : »مَن عَمِلَ بِما یعلَمُ وَرَّثَهُ (عَلَّمَه) اللّهُ عِلمَ ما لَم یعلَم. «[2]

هر کس به آن‌چه می‌داند عمل کند، خداوند آن‌چه را ندانسته به او می‌آموزد.

امام صادق (ع) : »مَن عَمِلَ بِما عَلِمَ کفِی ما لَم یعلَمُ. «[3]

هر کس به آن‌چه می‌داند عمل کند، از آن‌چه نمی‌داند کفایت شود.

رسول اللّه (ص) : »ما أخلَصَ عَبدٌ للّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أربَعینَ صَباحاً إلاّ جَرَت ینابیعُ الحِکمَةِ مِن قَلبِهِ عَلی لِسانِهِ. «[4]

هیچ بنده‌ای برای خدا چهل روز خالص نگردد مگر آن که چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شود.

عارف ربانی حضرت آیةاللّه بهجت در دستور العمل‌های خود به طالبان حقیقت بر این قانون الهی بسیار تأکید ورزیده‌اند: «آیا می‌دانید که هر که عمل کرد به معلومات خودش، خداوند مجهولات او را معلوم می‌فرماید؟ [5]». »آن چیزهایی را که می‌داند اگر عمل کند، آن چیزهایی را که نمی‌داند می‌فهمد. . . وقتی به آن‌ها عمل کردی روشن می‌شود، به همان دلیلی که این‌ها را برای شما روشن کرد، آن‌های دیگر را هم روشن می‌کند. «[6]. »اگر به معلوماتش عمل کرد، دیگر روشن می‌شود، دیگر توقّف ندارد. «[7]. »استاد تو، علم توست؛ به آن‌چه می‌دانی عمل کن، آن‌چه را که نمی‌دانی، کفایت می‌شود. «[8]. »استاد، علم است و معلّم، واسطه است. عمل به معلومات بنمایید و معلومات را زیر پا نگذارید، کافی است. «[9]

برای درک بهتر این واقعیتِ شگرف، راننده‌ای را در نظر بگیریم که قصد دارد در تاریکی شب به مسافرت رود. لامپ‌های اتومبیل تنها مسافت بیست متری پیش روی او را روشن نموده و راننده فراتر از این مسافت، دید ندارد. اگر این شخص به بهانهٔ اینکه تمام مسیر جاده در معرض دید او نیست از حرکت باز ایستد، آیا در نظر خردمندان

---

[1] منیه المرید / ۱۸۱.

[2] حلیه الاولیاء ۱۵ / ۱۰ و اعلام الدین / ۳۰۱.

[3] توحید/ ٤١٦ و ثواب الاعمال / ١٦١.

[4] میزان الحکمه، حدیث ٤٨٠٥.

[5] به سوی محبوب / ۳۹.

[6] همان / ۷۸.

[7] همان / ۷۷.

[8] همان / ۵۵.

[9] همان / ٥٦.

محکوم نمی‌گردد؟

روش عاقلانه این است که با استفاده از همین روشنایی حرکت کند و پیش رود. اگر این مسیر روشن را طی کند، بیست مترِ بعدی برای او معلوم می‌شود. از اوّل نمی‌توان انتظار داشت که کل مسیر، روشن و تابناک باشد. و حرکت را نمی‌توان متوقف بر چنین انتظاری نمود. حرکت را باید با مقدار مسلّم آغاز کرد.

کسی که آدرس منطقه‌ای دور دست را سؤال می‌کند، نباید توقّع داشته‌باشد که تا پایان راه را جزء به جزء برای او ترسیم کنند. جادهٔ اوّلیه را نشانش می‌دهند و به او می‌گویند: «پیش رو، به دو راهی که رسیدی آنجا سؤال کن، یا تابلوهای نصب شده بر سر دو راهی، مسیر حرکت آینده تو را روشن می‌کند. ». در هر صورت، این مرحلهٔ نخست را باید طی کنی تامرحلهٔ دوم را بیابی، ومرحلهٔ دوم را باید طی کنی تا توان درک مرحلهٔ بعد را داشته باشی.

بله، اگر از ابتدا برای تو معلوم نیست که این جاده تو را به هدف میرساند یا نه؟ نباید در آن پا بگذاری. ولی اگر قطع داری که از همین جاده، باید رفت، و نمی‌دانی پس از رسیدن به دو راهی چه باید کرد ، این مقدارِ معلوم را طی کن، به دوراهی که رسیدی برای تو معلوم خواهد شد.

مجهولات ما هر چند فراوان و چشمگیر، به منزلهٔ نیمهٔ خالی لیوان است، نباید تمام توجه ما را به خود جلب نماید. بخشی از این لیوان پر است باید از آن بهره جست. این، کلید زرّینِ نجات از سرگردانی و تحیر است، تزلزل و تردید، توقف ایجاد می‌کند. در مقابل، ایمان، حرکت و نشاط می‌آفریند. با دانستن این حقیقت تابناک، توجّه به دارایی علمی و یقین موجود خود می‌کنیم. و با نهایت ایمان و اطمینان پیش می‌رویم نه اینکه با تمرکز در کانون مجهولات و مشتبهات به تحیر و توقّف مبتلا شویم. انسان (با استفاده از موجودی علمی خود) می‌تواند در صعود به قلهٔ کمال یک لحظه هم متوقّف نشود، بشرط اینکه از این دارایی علمی استفاده کند.

علمِ۱ ← عملِ۱ ← علمِ۲← عملِ ۲ ← علمِ۳ ← عملِ۳ ←. . .

۵) عمل نکنی، نمی‌یابی.

کسی که بنای عمل ندارد، باید بداند که قابلیت هدایت ندارد، و هدایت نمی‌شود. کسی که نمی‌خواهد برود، نمی‌تواند نقشهٔ کل مسیر را درک کند. علم و آگاهی، یکباره حاصل نمی‌شود. نباید برای به‌دست آوردن همهٔ مجهولات اصرارِ بیهوده ورزید. تربیت و تکامل انسان تدریجی و وابسته به عمل است. با عمل کردن و پیش رفتن

ظرفیت انسان برای فهم افزایش می‌یابد[1] امام صادق (ع) فرمودند:

«العَمَلُ وِعاءُ الفَهمِ »[2] عمل ظرف (و زمینه ساز) فهم است.

بنابراین کسی که عمل نمی‌کند، توقع فهم و هدایت نداشته باشد؛ به دست نمی‌آورد و نشانش نمی‌دهند. زیرا ظرفیت لازم را ندارد. [3] «آن‌چه می‌دانید عمل کنید و در آن‌چه نمی‌دانید احتیاط کنید تا روشن شود و اگر روشن نشد بدانید که بعضی معلومات را زیر پا گذاشته‌اید، طلب موعظه از غیر عامل، محل اعتراض است، قطعاً مواعظی را که شنیده‌اید و می‌دانید عمل نکردید وگرنه روشن بودید. »[4] «معلومات را زیر پا نگذارید، کافی است. مَن عَمِلَ بِما عَلِمَ وَرَّثَه اللَّهُ عِلمَ ما لایعلَمُ. . . اگر دیدید نشد، بدانید نکرده‌اید. »[5] «اگر دید باز هم توقف دارد بداند – به طور یقین – (که) بعضی از معلومات را زیر پا گذاشته است. کفشش ریگ دارد (و) خوب دقت نکرده که این ریگ را خارج کند. »[6]

پس قاعدۀ هدایت الهی اینگونه است: کسی که عمل کند حتماً هدایت می‌شود ولی کسی که بنای عمل ندارد هدایت نمی‌شود.

٦) خطر از دست دادن یافته‌ها

کسی که عمل نمی‌کند علاوه بر اینکه از به دست آوردن علم محروم می‌شود، با یک خطر سهمگین نیز مواجه است: از دست دادن یافته‌ها. همان طور که با عمل به یقینات امور مشتبه یقینی شود، با عمل به مشتبهات، امور یقینی مشتبه می‌گردد. آن که به حقیقتی دست یافته باید – با عمل – شکرگزار این نعمت باشد و الاّ آن را از دست خواهد داد. آن کس که عمل نمی‌کند در وجود خود، ابهام و ظلمت می‌آفریند. یعنی پس از اینکه به صحّت،

---

[1] شبیه این قانون در آموزش فنون، هنرها و حرفه‌ها نیز وجود دارد؛ تا هنگامی که آموخته‌های تئوری به عمل، تجربه و تمرین گره نخورد، دریافت کاملی از آن‌ها به دست نمی‌آید.

[2] اعلام الدین / ٩٦.

[3] مربیان بزرگ بر اساس همین‌قاعده در تربیت انسان به نحو تدریجی اقدام می‌کنند. «بعضی می‌خواهند معلّم را تعلیم نمایند (تا) کیفیت تعلیم را از متعلّمین یاد بگیرد!» (به سوی محبوب/٣٥).

«آیا طریق تعلیم را باید یاد بدهیم یا آنکه یاد بگیریم؟!» (به سوی محبوب / ٣٩)

[4] به سوی محبوب / ٢٨.

[5] همان / ٥٦.

[6] همان / ٧٨.

حقانیت یا فایدهٔ کاری یقین کرده بود، دوباره در آن تردید می‌کند.

این فرایند را می‌توان اینگونه بیان کرد: کسی که می‌داند و خلاف دانسته خود عمل می‌کند، از دلخواه خود پیروی کرده. او در حقیقت نتوانسته دست از هوای نفس خود بردارد و «خوب» را بر «خوش» ترجیح دهد. این ضعف و ناتوانی از مخالفت با خواهش نفس، بسیار ناموجّه و در نظر شخص بی‌درنگ محکوم است. انسان برای نجات از این محکومیت، دست به توجیه حرکت خود می‌زند و با فلسفه‌بافی و استدلال‌تراشی، سعی در حق جلوه‌دادن تصمیم خود و نجات از عذاب وجدان دارد. همین تلاش نامبارک، آرام آرام چهرهٔ حقیقت را غبارآلود و ایجاد تردید می‌کند. در این موقعیت شخص بافته‌های خود را باور و یافته‌های خود را از دست داده و از مسیر هدایت گمراه شده است.

«وَ لاتَتَّبِعِ الهَوى فَيضِلَّک عَن سَبيلِ اللَّه »[1]

از خواستهٔ دل پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می‌کند.

امام علی (ع) : »مَن اتَّبَعَ هَواهُ أعماهُ وَ أصَمَّهُ وَ أذَلَّهُ وَ أضَلَّه «[2]

هر کس از دلخواه خود متابعت نماید، این متابعت او را کور و کر و خوار و گمراه می‌کند.

«آفَةُ العَقلِ الهَوى «[3]

بر پایه روایات[4] پیروی از خواهش‌های نفس و عمل نکردن به حق، ابزار ادراکی و قدرت تشخیص آدمی را از کار می‌اندازد. همین هشدار – گویا و صریح – در نهج البلاغه چنین آمده است:

«لاتَجعَلوا عِلمَكم جَهلاً وَ يقينَكم شَكا، إذا عَلِمتُم فَاعمَلوا، وَ إذا تَيقَّنتُم فَأقدِموا «[5]

علم خود را به جهل، و یقین خود را به شک تبدیل نکنید، هرگاه دانستید، عمل کنید و هرگاه یقین کردید، اقدام نمایید.

دانستن و عمل نکردن گونه‌ای از نفاق است که به از دست دادن باور می‌انجامد. با از دست دادن باور و فراهم

---

[1] ص ٢٦ :٣٨.

[2] غرر الحکم: ٩١٦٨.

[3] غرر الحکم: ٣٩٢٥.

[4] به میزان الحکمه، باب ٥٣٧)الهوی) مراجعه شود.

[5] نهج البلاغه، حکمت ٢٧٤.

آمدن تردید، استحکام و اطمینان زندگی از بین می‌رود و انسان در صحنه‌ای سراسر حیرت و سؤال و ابهام و ظلمت قرار می‌گیرد. . .

«ذَهَبَ اللَّهُ بِنورِهِم وَ تَرَکَهُم فی ظُلُماتٍ لایبصِرون »[1]

خداوند نور منافقان را می‌زداید و آن‌ها را در تاریکی‌ها چنان رها می‌کند که هیچ نمی‌بینند:

«یخرِجونَهُم مِنَ النّورِ إلی الظُّلُمات ». [2]

یادآوری: توجّه‌فراوان به مجهولات و بزرگ‌نمایی گزاره‌های متزلزل، اغلب برخاسته از کوتاهی وناتوانی از انجام وظایف مسلّم و مسؤولیت‌های قطعی است. کسی که به وظایف خود پای‌بند نیست، برای توجیه سستی و کوتاهی خود به دنبال بهانه می‌گردد، و چه‌بهانه‌ای بهتر از «نمی‌دانم»؟ با این بهانه تا مدّتی می‌توان در پیشگاه خود و جامعه‌سرافراز بود! سید شهدای انقلاب اسلامی آیة‌اللّه بهشتی می‌نویسد:

«تمایل به بی‌بندوبار زیستن زمینهٔ قبول هر مطلب جدی را – هر قدر هم روشن ومستدل باشد – در ما ضعیف کرده یا از این برده است. گویی دوست داریم همواره در حال شک باقی بمانیم، مبادا گرفتار وظیفه شویم! . . . این بیماری واگیر یعنی رواج سفسطه و وسواس در یک جامعه، که نتیجهٔ مستقیم آن، رواج شک‌های بی هدف و غیر تحقیقی است جامعه را با خطر بزرگی روبرو می‌کند؛ خطر بی مسلکی. در چنین جامعه‌ای به زحمت می‌توان چهار تا آدم هم‌فکر پیدا کرد. به محض این‌که چهار نفر دور هم جمع شدند آن‌قدر از این طرف و آن طرف، در کارشان وسواس و سفطه و شک‌های بی اساس نفوذ می‌کند که قابل توصیف نیست. در این چنین جامعه‌ای دیگر نه وحدتی پیدا می‌شود و نه مسلکی پا می‌گیرد. وقتی جامعه‌ای بی مسلک شد به راحتی و بدون مقاومت قابل توجه، بردهٔ دیگران می‌شود. به همین جهت یکی از برنامه‌های مؤثر استعمارگران در سرزمین‌های استعمار زده، شک پراکنی و مبارزه با ایمانِ به هر نوع مسلک سازنده و مؤثر است. »[3]

پس استقبال از شک و سؤال بیش از پرداختن به آگاهی‌ها و باورها غالباً برای رهایی از قید تعهّد و فرار از

---

[1] بقره ۱۷ :۲.

[2] بقره ۲۵۷ :۲.

[3] سید محمد حسینی بهشتی، ایدئولوژی اسلامی / ۱۳.

سختی مسؤولیت است. کسی که بنای انجام وظیفه و ادای تکلیف دارد، از مسلّمات آغاز می‌کند و در میانهٔ امواج سهمگین تردید به «گزاره‌های یقینی» چنگ می‌زند.

انسان، همیشه مکلّف است، هرچند در میان انبوه مجهولات قرار گیرد و نمی‌تواند از دایرهٔ مسؤلیت خارج شود، هر چند محدودیت‌های فراوان او را احاطه کند. این امانت سنگین بر دوش او باقی است زیرا خدا انسان را صاحب اختیار و اراده آفریده است. «ما از عهدهٔ تکلیف خارج نمی‌شویم، بلکه باید از عمل نتیجه بگیریم و محال است عمل ما بی نتیجه باشد و نتیجه، از غیر عمل حاصل شود «[1]

«علم»، «توان» و «توجّه» سه شرط عمدهٔ تکلیف است. کسی که نمی‌داند، نمی‌تواند یا توجه ندارد تکلیف ندارد. [2] امّا خداوند ساختار وجودی انسان را چنان قرار داده که بهانه‌ای برای فرار از تکلیف در دست نداشته باشد.

شرط اوّل تکلیف: علم

انسان در تراکم شدید سؤال‌ها و ابهام‌ها نیز از علم تهی نمی‌شود. ما گاهی تصور می‌کنیم مشکل عمدهٔ ما در پیمودن مسیر کمال، «جهل» است و باید این ناآگاهی‌ها و سرگردانی‌ها برطرف شود تا مسیر حرکت ما هموار گردد. چنین نیست. ما همیشه به اندازهٔ لازم برای حرکت، آگاهی داریم. گزاره‌های یقینی ما برای آغاز راه کافی است و بهانهٔ کمبود علم از ما پذیرفته نمی‌شود. انسان در هر موقعیت و شرایطی، به اوّلیاتِ وظایف خود آگاه است.

«فَأَلهَمَها فُجورَها وَ تَقواها «[3] »قَد تَبَینَ الرُشدُ مِنَ الغَی «[4]

خداوند به جان انسان شر و خیر او را الهام کرده و راه هدایت و گمراهی را روشن نموده و نیز تعهّد کرده که

---

[1] آیهٔاللّه بهجت، به سوی محبوب / ۳۷.

[2] رسول اللّه e: وُضِعَ عَن اُمَّتی...الخَطاءُ وَ النِّسیانُ وَ ما لایَعلَمونَ وَ ما لایُطیقونَ وَ ما اضطُرّوا اِلَیهِ وَ ما استُکرِهوا عَلَیهِ...(کافی ٤٦٣ / ٢.)

(تکلیف در) این موارد از امّت من برداشته شده است؛ اشتباه، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه توانش را ندارند، آنچه بدان ناچارند، آنچه بدان مجبور شوند. در این حدیث، عنوان اوّل به شرطیت «توجه»، عنوان دوّم و سوّم به شرطیت «علم» و عناوین بعد به شرطیت «توان» اشاره دارد.

«قدرت» عبارت است از امکان انجام و ترک. کسی که امکان انجام عملی را ندارد (عاجز) و نیز کسی که امکان ترک عملی را ندارد (مجبور و مضطر) دارای قدرت نیست.

[3] شمس ٨ :٩١.

[4] بقره ٢٥٦ :٢.

هر کس به علم خود عمل کند دایرۀ آگاهیش را گسترده‌تر سازد. به این ترتیب چه دستاویزی برای ترک عمل، باقی می‌ماند؟ امام علی (ع) فرموده‌اند:

«إنَّ لَکم عِلماً فَاهتَدوا بِعِلمِکم»

علم (همیشه) برای شما هست پس به علم خود هدایت جویید[1]

«غیر از معصومین کسی نمی‌تواند بگوید همه چیز را می‌دانم یا می‌بینم و نمی‌تواند کسی بگوید هیچ چیز را نمی‌دانم و همه جا تاریکم. بلکه هر عامل عادی، چیزهایی را می‌داند و باید حرکت کند و توقف ننماید. »[2] »هیچکس نیست که بگوید هیچ چیز نمی‌دانم (اگر بگوید) دروغ می‌گوید. هر کسی - غیر معصوم - بعضی چیزها را می‌داند و بعضی چیزها را نمی‌داند آن چیزهایی را که می‌داند، اگر عمل کند، آن چیزهایی را که نمی‌داند می‌فهمد »[3]

شرط دوّم تکلیف: توان و اختیار

یکی دیگر از شرایط تکلیف، «توان» است. یعنی نمی‌توان کسی را که قدرت بر انجام کاری ندارد، به آن کار تکلیف یا توصیه نمود. با ازبین‌رفتن قدرت، تکلیف هم ساقط می‌شود. بنابراین، مسؤولیت ما همیشه محصور در دایرۀ «توانایی» ما است. مراد از «قدرت» در این جملات تنها نیروی بازو و قدرت بدنی نیست؛ نیروی فکری، عادات و توانمندی‌های روحی، ابزار و وسایل، همکار و همراه (نیروی انسانی) ، قوانین و فرهنگ عمومی، و خلاصه مجموعۀ امکانات مادی و معنوی، در «اختیار» ما نسبت به انجام یک کار تأثیر دارد.

دردآور و تأسف‌انگیز این‌که ما همیشه با محدودیت مواجهیم. بسیاری از کارهایی را که لازم می‌دانیم به جهت نداشتن سرمایۀ مالی، و امور دیگری را به جهت نداشتن ابزار و وسایل کافی نمی‌توانیم انجام دهیم. گاهی عادات گذشته ما مانع از انجام یک عمل می‌شود. گاهی فرهنگ عمومی و شرایط اجتماعی، اجازۀ حرکت به ما نمی‌دهد. گاهی نیاز به همکاری دیگران داریم و هیچ کس یاری نمی‌کند. گاهی فرصت کافی برای عمل باقی نمی‌ماند. گاهی

---

[1] نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.

[2] آیة الله بهجت، به سوی محبوب / ۸۳.

[3] همان / ۷۸.

سرزنش دیگران، روحیه ما را خرد و انگیزهٔ ما را سست می‌گرداند. گاهی خستگی شدید بر ما فشار می‌آورد. گاهی سر و صدای محیط، تمرکز ما را برهم می‌زند، و خلاصه درگیری با انواع محدودیت‌ها و جبرها ما را به ستوه می‌آورد. در چنین شرایطی چه باید کرد؟

تو می‌توانی

این درست است که انواع محدودیت‌ها وناکامی‌ها ما را احاطه کرده واجازهٔ فعّالیت‌هایی از ما سلب شده است، اما نمی‌توان انکار کرد که در بدترین شرایط و با وجود بالاترین حجم محدودیت، انسان از اختیار و توان تهی نمی‌شود و همیشه توان و اختیاری – هر چند اندک – و اجازه فعالیت‌هایی – هر چند کوچک – برای انسان باقی می‌ماند همین توان اندک محدودهٔ مسؤولیت ما را مشخص می‌کند. همیشه و در همه جا: ما می‌توانیم، و به همان اندازه که می‌توانیم وظیفه‌مندیم. پس هیچ وقت بدون تکلیف نمی‌مانیم.

مهم‌ترین وجه امتیاز انسان از حیوان همین اختیار و آزادی اوست. انسان در بدترین شرایط «می‌تواند» بهترین باشد و در بهترین شرایط «می‌تواند» بدترین گردد. کمبود امکانات و بدی شرایط، بهانهٔ پذیرفته شده‌ای برای فرار از مسؤولیت نیست.

اگر از ما سؤال کنند «کافر نمونه و ضرب المثل کفر چه کسی است؟ » به احتمال قوی یکی از سردمداران کفر، مثل ابوسفیان را معرفی می‌کنیم. ولی قرآن کریم همسر نوح و همسر لوط را نمونهٔ اعلای کفر می‌شناسد. زیرا آن‌ها تحت نظر دو پیامبر خدا و دو بندهٔ صالح او بودند و بالاترین دارایی برای رشد معنوی را در اختیار داشتند، امّا کمترین بهره را نبردند. یعنی با اختیار خود همهٔ این امکانات را ضایع کردند. در مقابل، آسیه همسر فرعون را مؤمنِ ایده آلِ نمونه و ضرب المثل ایمان معرفی می‌کند. زیرا او در بدترین شرایطِ رشد معنوی و در فقر شدیدِ امکانات، ارتباط خود را با خدا حفظ می‌کند و بیشترین بهرهٔ انسانی را برای خود فراهم می‌آورد.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ کفَروا امرَأَةَ نوحٍ وَ امرَأَةَ لوطٍ، کانَتا تَحتَ عَبدَینِ مِن عِبادِنا صالِحَینِ، فَخانَتاهُما، فَلَم یغنِیا عَنهُما مِنَ اللَّهِ شَیئاً وَ قیلَ ادخُلا النّارَ مَعَ الدّاخِلینَ × وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنوا امرَأَةَ فِرعَونَ، إذ قالَت رَبِّ ابنِ لی

عِندَک بَیتاً فِی الجَنَّةِ وَ نَجِّنی مِن فِرعَونَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنی مِنَ القَومِ الظّالِمینَ[1]

قرآن کریم در وصف فرعون می‌گوید:

فَاستَخَفَّ قَومَهُ فَأُطاعُوهُ[2]

او قومش را ذلیل و زبون داشت و تحقیر کرد، تا همه، مطیع او شدند.

پس از بیان این جمله، بجای این‌که قرآن به عتاب و ملامت فرعون بپردازد، قوم او را محکوم می‌کند:

إِنَّهُم کانوا قَوماً فاسِقین.

آن‌ها مردمی فاسق و نابکار بودند.

یعنی در شرایط سختی که فرعون برای مردم پدید آورده بود، قدرت و اختیار مردم و مسؤولیت آن‌ها ساقط نگشت. پس هیچ‌کس نباید برای شانه خالی‌کردن از بار تکلیف، شرایط اجتماعی را بهانه کند. زیرا در تراکم انبوه مشکلات و محدودیت‌ها، باز هم «می‌توان». و به قدر همان توان «می‌باید»

توجه دائم به نیمهٔ پر لیوان (توانایی‌ها) و اعتقاد راسخ به «امکان حرکت»، ایمان و امید را در دل ما زنده می‌کند و حرکت می‌آفریند. این اعتقاد راسخ، اگر با آلودگی به شبهات، و توجه به کمبودها و محدودیت‌ها و تکرار آیهٔ یأس، آسیب ببیند و ایمان و امید، به شک و تردید بدل شود، حرکت متوقف می‌گردد. باید بدانیم که ما، تا در این دنیا هستیم دست به گریبان کاستی‌ها و محدودیت‌ها خواهیم بود و هیچ وقت نمی‌توانیم همهٔ امکانات مطلوب خود را فراهم آوریم. باید باور کنیم که در این عالم به شرایط ایده‌آل و صد درصد رضایت‌بخش، دست نخواهیم یافت و همهٔ آرزوهای ما برآورده نخواهد شد. همیشه آرمان‌های ما با واقعیت موجود فرسنگ‌ها فاصله دارد. زیرا طبعِ بی‌نهایت طلبِ انسان، به حدِّ مشخصی قانع نیست و به محدود، رضایت نمی‌دهد.

بنابراین اگر توقّع داشته باشیم تمام شرایط و امکانات آماده گردد تا حرکت کنیم، هیچ وقت از جای خود تکان نمی‌خوریم. باید از امکانات موجود بهره گرفت و در حیطهٔ اختیار، مسؤولیت خود را انجام داد. تأمین شرایط ایده‌آل و امکانات کامل، آرزویی دست نایافتنی است که نباید تا تحقق آن منتظر نشست و عمل را به تأخیر انداخت. باید همیشه این گونه فکرد کرد که: «من می‌توانم و مسؤولیت دارم»

---

[1] تحریم ۱۰ :٦٦ و ۱۱.

[2] زخرف ٥٤ :٤٣.

شرط سوّم تکلیف: توجّه

یکی از مهم‌ترین شرایط تکلیف «توجّه» است. انسان در حین غفلت تکلیف ندارد، و نسبت به عمل اشتباه خود بازخواست نمی‌شود. امّا چنین نیست که همیشه بی توجّه و غافل باشد. «توجّه» و «ذکر» در مواردی وجود دارد و در همان موارد انسان وظیفه‌مند است. در لحظه‌ای که غفلتِ انسان به توجه تبدیل می‌شود در همان لحظه تکلیف بر عهدهٔ او می‌آید.

«وَ إِمّا ینسِیَنَّک الشَّیطانُ فَلاتَقعُدْ بَعدَ الذّکری مَعَ القَومِ الظّالِمین»

و اگر شیطان از یاد تو برد، پس از آنکه متوجّه گشتی با گروه ستمگر منشین.

«وَ الَّذینَ إِذا فَعَلوا فاحِشَةً أَو ظَلَموا أنفُسَهُم ذَکروا اللّهَ فَاستَغفَروا لِذُنوبِهِم، . . . وَ لَم‌یصِرّوا عَلی ما فَعَلوا وَ هُم یعلَمون »[1]

آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند، . . . و بر آن‌چه مرتکب شده‌اند، در حال علم پافشاری نمی‌کنند.

هیچ کس حق ندارد به بهانهٔ غفلت در یک مورد، در همهٔ موارد دست از عمل بکشد. به محض ازبین‌رفتن عارضهٔ غفلت انسان مکلّف می‌شود برابر «توجّهِ» خود، عمل کند.

حضرت آیةاللّه بهجت می‌فرمایند: «یک دقیقه، خود را در یاد خدا دیدید، اختیاراً خود را منصرف ننمایید. و به انصراف و غفلت غیر اختیاری، اهمّیت ندهید. »[2] و در پاسخ شخصی که برای حضور قلب در نماز، دستورالعمل می‌خواسته، نوشته‌اند: « (برای حفظ حضور قلب) در آنی که متوجّه شدید، اختیاراً منصرف نشوید. »[3]

به این ترتیب روشن شد که راه حرکت انسان برای قدم اوّل همیشه باز است. انسان مجموع امکانات لازم، شامل «آگاهی»، «توانایی» و «توجّه» را برای پیمودن قدم اوّل در اختیار دارد. این امکانات همیشه از حد نصاب بالاتر است و انسان را از عذر و بهانه خلع سلاح می‌کند. پس مشکل عمدهٔ ما در راهِ عمل ندانستن یا نتوانستن

---

[1] آل‌عمران ۱۳۵ :۳.

[2] به سوی محبوب / ۵۷.

[3] همان.

نیست. مشکل اصلی ما سستی و کوتاهی است. و نا آگاهی، ناتوانی یا غفلت، تنها به عنوان پوششی برای مخفی نگاه داشتن آن به کار می‌رود.

برکت استفاده از سرمایه

اگر انسان از موجودی علم، توان و توجّه خود به‌خوبی بهره گیرد، سرمایه او افزایش می‌یابد و دایرهٔ اختیار او وسیع‌تر می‌شود. این وعدهٔ ضمانت شدهٔ الهی و قانون هستی است. اگر انسان آن‌جا که می‌داند و می‌تواند و توجّه دارد، عمل کند، بهرهٔ دانش و توان و توجه او فزون‌تر می‌گردد.

«وَ مَن یتَّقِ اللَّهَ یجعَل لَهُ مِن أمرِهِ یسراً «[1]

هر کس تقوی ورزد، خداوند به فرمان خود برای او گشایش و سهولت قرار دهد.

تقوی عبارت است از انجام وظیفه. و وظیفه، مشروط به علم و قدرت و توجه است بنابر این تقوی یعنی آن‌جا که می‌دانی و می‌توانی و توجّه داری، عمل کنی. بر پایهٔ این آیهٔ مبارک، اگر چنین کنی خداوند گسترهٔ امکانات و اختیار تو را بیشتر می‌کند. یعنی سرمایهٔ آگاهی، توان و توجّه تو را افزایش می‌دهد و تو را از بن‌بست‌ها و محدودیت‌ها خارج می‌کند.

«وَ مَن یتَّقِ اللَّهَ یجعَل لَهُ مَخرَجاً وَ یرزُقهُ مِن حَیثُ لایحتَسِبُ «[2]

هر کس تقوی ورزد، خداوند برای او محل خروج قرار می‌دهد و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌بخشد.

إِن تَنصُرُوا اللَّهَ ینصُرکم وَ یثَبِّت أقدامَکم. [3]

اگر خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می‌کند و ثابت‌قدم می‌گرداند.

تمام آن‌چه به نظر ظاهری از روی تصادف، برای انسان پیش می‌آید بر اساس حساب و کتاب و برنامهٔ دقیقی است که خداوند متعال طراحی آن را برعهده دارد.

---

[1] طلاق ٤ :٦٥.

[2] طلاق ٢ :٦٥ و ٣.

[3] محمد ٧ :٤٧.

این حساب و کتاب و برنامهٔ دقیق به پشتوانهٔ اعمال اختیاری انسان است. یعنی هر کس باید ببیند در آنجا که می‌دانسته و می‌توانسته و توجه‌داشته، چه کرده که برای او چنین امری – خیر یا شر – مقدّر شده است؟

گاهی انسان با دست‌یافتن بر کتابی، یا آشنایی با شخصی، یا شنیدن مطلبی، از خطر بزرگی رهایی می‌یابد و سرنوشت آینده‌اش بیمه می‌شود. ما این حادثه را یک اتّفاق یا شانس می‌بینیم. در حالی‌که این مقدّرات، به اعمال اختیاری ما گره خورده و برخاسته از عمل ماست. در مقابل، گاهی انسان از قرار گرفتن در محیطی یا آشنایی با شخصی یا مشاهده منظره‌ای یا شنیدن سخنی در معرض آسیبی سخت قرار می‌گیرد. نعمت‌ها و بلاها، توفیق‌ها و خذلان‌ها و خلاصه انواع مقدّرات ما، بی جهت و بدون محاسبه بر ما وارد نمی‌آیند. حوادث ریز و درشت جهان هستی از دست کارگردان حکیم خارج نمی‌شود. این رخدادهای به ظاهر تصادفی، در پشت پردهٔ هستی به تناسب عمل ما تهیه و تولید شده و تنها با تغییر رویهٔ ما، تغییر می‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ لایغَیرُ ما بِقَومٍ حَتّی یغَیروا ما بِأنفُسِهِم[1]

خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند تا خود آن قوم، حالشان را تغییر دهند.

اصل چهارم: ذکر

ما انسان‌ها پاره‌ای از کارهای خوب را به جهت ناآگاهی و بخشی دیگر را به جهت ناتوانی انجام نمی‌دهیم. گاهی نمی‌دانیم که فلان عمل شایسته و مفید است و از آن صرف‌نظر می‌کنیم و گاهی می‌دانیم ولی توان انجام آن را نداریم. در این دو فرض، «جهل» یا «عجز» عذر ما است. این‌که این عذر موجه یا غیر موجه‌است در جای خود قابل بررسی است.

موضوع بحث کنونی ما مواردی است که به یقین از شایستگی یا ناشایستی کاری «آگاه» و به‌خوبی بر انجام آن «توانا» ییم ولی با این همه اقدام به عمل نمی‌کنیم!

چند مثال گویا از زندگی روزمرهٔ ما این واقعیت را نمایان‌تر می‌سازد.

اگر از کسی که مسواک نزده و به رخت‌خواب رفته، سؤال شود «آیا مسواک زدن برای تو مفیدتر است یا خوابیدن؟ » بدون شک به اولویت و سزاواری مسواک اعتراف خواهد کرد. فرض کنیم خستگی او در طول روز به

[1] رعد ۱۱ :۱۳.

اندازه‌ای نباشد که توان حرکت از او سلب شود و بی‌اختیار به خواب عمیق فرو رود، با این حال همین شخص از جای خود برنمی خیزد و در عمل خواب را بر مسواک ترجیح می‌دهد.

اگر در یک زمان شبکهٔ اول سیما، برنامه‌ای علمی، شبکهٔ دوم فیلم کارتنی و شبکهٔ سوم فیلم سینمایی نشان دهد، بدون شک هرکدام از ما به فایدهٔ بیشتر برنامهٔ علمی در مقایسه با دو برنامهٔ دیگر حکم می‌کنیم و در این حکم اندکی تردید هم به خود راه نمی‌دهیم. فرض کنیم خستگی ذهن یا عوامل دیگر مانع استفادهٔ از آن برنامهٔ علمی نباشد، چرا در مقام عمل، دانستهٔ خود را در نظر نمی‌گیریم و خلاف آگاهی یقینی خویش رفتار می‌کنیم؟

همهٔ ما کم یا بیش بر آثار و برکات نماز جماعت، نماز اول وقت، نماز جمعه و نمازهای مستحبی واقفیم و این آگاهی ما از نوع قطع و جزم و یقین است، اما – در مواردی که هیچ عذر موجهی نداریم – سستی می‌ورزیم و از برکات و آثار فراوان آن محروم می‌مانیم!

چرا چنین است؟ چرا کم همت و بی‌اراده‌ایم؟

برای پاسخ به این سؤال، اختیار و ارادهٔ خود را، در آن جا که عملی ارادی انجام می‌دهیم تحلیل می‌کنیم ؛ در مواردی که کاری را انجام می‌دهیم مثلاً غذایی می‌خوریم، به مطالعهٔ کتابی می‌پردازیم یا برنامهٔ تلویزیونی خاصی را انتخاب می‌کنیم چه چیزی «عامل» اختیار و ارادهٔ ماست و ما را به عمل برمی‌انگیزد؟

کشف این عامل به ما کمک می‌کند تا زمینهٔ اقدام و اراده را در موارد دیگر نیز هموار کنیم.

از بررسی رفتارهای ارادی می‌توان دریافت که هر عمل اختیاری از نوعی گرایش درونی و میل نشأت می‌گیرد. ما همیشه آن را انتخاب می‌کنیم که: دلخواه و مورد پسند ماست و به آن علاقه و اشتیاق داریم. وقتی نسبت به چیزی علاقهٔ فراوان داریم، آن را اراده می‌کنیم. یعنی برای رسیدن به آن حرکت می‌نماییم. پس منشأ اراده و اقدام در وجود ما علاقهٔ شدید (وبه تعبیر حکما، شوق اکید) است.

اگر فرض کنیم در آنِ واحد، چند میل مختلف در درون ما وجود داشته باشد، آن که از همه قوی‌تر و شدیدتر است منشأ عمل خواهد شد و بقیه تحت الشعاع او قرار می‌گیرد.

کسی که در وقت مطالعه به تماشای تلویزیون می‌نشیند، مجذوب زیبایی‌های فیلم شده و میل و اشتیاق درونی او به این سوی رو کرده‌است.

گرچه ممکن است در همان حال میل به خواندن کتاب در نهاد او وجود داشته باشد و برای سر درآوردن از

محتوای کتاب کنجکاو و مشتاق باشد ولی این اشتیاق و علاقه در آن لحظه در پرتو جـذابیت فـیلم قـرار گرفتـه و اثری ایجاد نمی‌کند.

میل ← میل شدید ← اراده و حرکت

هنوز پاسخ سؤال آغازین بحث، روشن نشده است. زیرا گرچه دانستیم اراده، محصول میل شدید و علاقهٔ وافـر است اما این پرسش همچنان باقی است که چگونه می‌توانیم میل و علاقهٔ خود را نسبت به اموری کـه قـرار اسـت آن‌ها را اراده کنیم و به سوی آن‌ها حرکت نماییم تقویت کنیم؟ چگونه اموری را که به شایستگی یا ضرورت آن‌ها واقفیم ولی در عمل به آن‌ها نمی‌پردازیم در دستور کار زندگی خود قرار دهیم؟

میل و علاقهٔ ما به اشیا اغلب برخاسته از «آگاهی» نسبت بـه خـوبی آن اسـت.[1] مـثلاً وقتـی از شـیرینی یـک خوراکی، لذت اسب سواری، اهمیت مطالعهٔ کتاب ، ضرورت ورزش صبحگاهی، فواید برنامه‌ریـزی، ثـواب نمـاز شب، محاسن یادداشت‌برداری و. . . آگاه می‌شویم، برای انجام این امور انگیزه و رغبت و اشتیاق پیدا می‌کنـیم. در واقع تصویر ذهنی ما از خوبی یک چیز، در نهاد ما نوعی گرایش و شوق تولید می‌کند و این گرایش و شـوق اگـر شدت و قوت گیرد به حرکت وعمل می‌انجامد.

آگاهی به خوبی یک چیز ← میل به آن چیز

آن‌چه مهم است دانستن این نکته‌است که آگاهی‌های ما – به‌مانند امیـال و علاقـه‌هـای مـا – شـدت و ضـعف می‌پذیرد.[2] صورت‌های ذهنی ما گاهی پرفروغ و برجسته و گاهی نحیف و بی‌روح و افسرده‌اند.

دانسته‌های ما همه در یک سطح نیستند و به یک گونه تأثیر نمی‌گذارند. برخی از دانسته‌های ما به شدت فعـال و زنده و مؤثرند و برخی دیگر به کلی مرده و بی‌روح و بی‌اثر. برخی هم در حوادث روزگـار از صـفحهٔ ذهـن مـا محو و ناپدید می‌شوند.

به عدم آگاهی «جهل»، به محو آگاهی «نسیان» و به مرگ آگاهی «غفلت» گفته می‌شود.

---

[1] فعلی که فقط از غریزه و میل نشأت می‌گیرد و هیچ پشتوانهٔ علمی ندارد (مثل مکیدن پستان برای کودک در ابتدای تولد) عمل ارادی محسـوب نمـی‌شـود و از محل بحث ما خارج است.

[2] منظور از آگاهی در این بحث آگاهی قطعی و یقینی‌است و «شدت و ضعف آگاهی» در این عبارت به معنی درجه‌بندی تـأثیر آن در عمـل اسـت نـه بـه منظـور تقسیم آگاهی به یقین، اطمینان، ظن، شک و وهم. بنابراین آگاهی ضعیف، آگاهی قطعی است که در برانگیختن انسان برای عمل موفـق نباشـد نـه آگـاهی مـورد تردید و یا موهوم.

«جهل»، نبودن علم و آگاهی است. «فراموشی» ازبین‌رفتن دانسته‌ای که وجود یافته، و «غفلت» وجود سرد و بی‌تحرک آگاهی؛ وجودی شبیه عدم، خفته و بی‌روح. . . و بدون اندکی تأثیر. هرچه آگاهی ما پررنگ‌تر و زنده‌تر باشد میل شدیدتری ایجاد می‌کند و هر چه کم‌رنگ و نحیف باشد در ایجاد علاقه و انگیزه ناتوان‌تر است.

آگاهی برجسته و شدید ← میل شدید ← اراده

نکتهٔ دیگر این که آگاهی‌ها و صورت‌های ذهنی ما مشمول قاعدهٔ مرور زمان می‌شود. یعنی اگر به حال خود واگذاشته شود آرام آرام رنگ خود را باخته و به خواب می‌رود. همچون شعله‌ای از آتش که اگر بر آن نفت نریزیم، دیر یا زود رو به خاموشی می‌گراید و اگر بر آن نفت بریزیم زبانه می‌کشد.

آن‌چه باعث بیدار شدن و برافروختن آگاهی می‌شود «توجه» است. وقتی به دانسته‌های خود نظر مجدد می‌افکنیم و یک بار دیگر آن‌ها را در فضای ذهن، راه می‌دهیم، آن‌ها را شعله‌ور و برجسته نموده‌ایم. «توجه» و «ذکر» داروی غفلت است و آگاهی‌های فروخفته یا مردهٔ ما را زنده و فعال و مؤثر می‌گرداند.

«عمل نکردن» و «اقدام ننمودن» گاهی مستند به «ندانستن و ناآگاهی» است که باید با «تحصیل و تعلم» درمان شود و گاهی به جهت «غفلت و بی‌توجهی» است که باید با «یادآوری و ذکر» به درمان آن پرداخت. [1]

این یادآوری خود صورت‌های متفاوتی می‌پذیرد.

۱ – تفکر

گاهی انسان خود، به یادآوری اقدام می‌کند و آگاهی‌های خود را زنده و فعال می‌گرداند. این فرایند را «تذکر»، «تدبر»، «تفکر» یا «تلقین به نفس» می‌توان نامید. [2] مثلاً در آن لحظه که تازه به رخت‌خواب رفته و شیرینی استراحت را مزمزه می‌کنیم اگر کمی فکر کنیم و فواید مسواک را به خاطر آوریم، یا آثار خسارت‌بار مسواک‌نزدن را تصور نماییم، میل و علاقهٔ ما افزوده می‌گردد و ما را به‌سوی مسواک از جا بلند می‌کند. یا هنگام سحر آن‌گاه که چشم از خواب شیرین می‌گشاییم، اگر اندکی با خود گفتگو کنیم و ثواب و برکات نماز شب را به‌یاد آوریم،

---

[1] غفلت، مراتب مختلف دارد. گاهی تذکر یا توجه معمولی به یک مسأله غفلت را به کلی برطرف نمی‌کند، نیروی قوی‌تری نیاز است تا آگاهی‌های ضعیف ما را بشوراند و از سطح سایر آگاهی‌ها بالاتر آورد.

[2] امام زین العابدین **u**: یَابنَ آدَمَ إِنَّکَ لاتَزالُ بِخَیرٍ ما کانَ لَکَ واعِظٌ مِن نَفسِکَ وَ ما کانَت المُحاسَبَةُ مِن هَمِّکَ و.... (میزان الحکمة: ۲۲۱۷۳).

آگاهی‌های ما شعله‌ور و علاقهٔ ما شدید می‌شود و آن گاه عبادت شبانه را بر گرمی رخت‌خواب ترجیح می‌دهیم. در همان لحظه اگر شیرینی خواب یا زحمت برخاستن و وضو گرفتن با آب سرد را درنظر آوریم و فضای ذهن خود را از لذت استراحت پر کنیم، بلافاصله به خواب می‌رویم.

همین طور پیش از غرق شدن در داستان یک فیلم اگر گوشهٔ چشمی به وظایف و ساعات کاری خود بیندازیم و فواید انجام یا ترک آن را در ذهن، بازسازی نماییم، در تصمیم‌گیری و عمل موفق‌تریم. در همان حین اگر لذت تماشای فیلم سینمایی یا شگفتی و زیبایی و هنری که در آن به‌کار رفته‌است فضای ذهن ما را اشغال کند، میل ما به تماشای فیلم افزون و ارادهٔ ما در همین جهت قوت می‌گیرد.

امام علی (ع) فرمودند: إِنَّ التَّفَکرَ یدعو إِلی البِرِّ وَ العَمَلِ بِهِ وَ إِنَّ النَّدَمَ عَلَی الشَّرِّ یدعو إِلی تَرکه[1]

اندیشیدن موجب انگیزش به خوبی و کار خوب است و پشیمانی بر بدی ما را به ترک آن فرا می‌خواند.

بنا بر این می‌توان گفت اندیشیدن همان گونه که به کار حل مسأله و زدودن جهل می‌آید، در بیدار کردن دل و انگیزه‌سازی نیز مؤثر است. نَبِّه بِالتَّفَکرِ قَلبَک

۲ – موعظه

گاهی انسان در معرض تذکر دیگران قرار می‌گیرد. سخن دیگران اگر آگاهی‌جدیدی در ما ایجاد کند «ارشاد» یا «تعلیم» و اگر به احیای آگاهی‌های موجود ما بینجامد «تذکار» و یا «موعظه» نام می‌گیرد.

و انسان بیش از آن و پیش از آن که به ارشاد و تعلیم نیازمند باشد محتاج موعظه و تذکر است.

کاری که معلم در کلاس درس انجام می‌دهد، ایجاد گزاره‌های جدید در ذهن انسان است. اما وظیفه‌ای که واعظ بر فراز منبر بر عهده دارد برانگیختن اراده و حرکت است. مخاطب معلم «ذهن» آدمی و مخاطب واعظ «جان» اوست. آموزگار چیره‌دست آموزگاری است که معلومات بیشتری رابه بیان رسا منتقل سازد و واعظ موفق کسی است که چون از سخن فارغ شود، مخاطبش تصمیم به عمل گیرد و عزم بر اقدام و حرکت جزم کند. گاهی واعظ در مجلس موعظه، هیچ گزارهٔ جدیدی بیان نمی‌کند و سخن تازه‌ای نمی‌آموزد اما با تکرار دانسته‌ها و تحریک آگاهی‌های افسرده و غفلت‌زدایی زمینهٔ اراده را فراهم می‌کند.

[1] مشکاة الانوار/ ٣٦.

به همین جهت نباید از تکرار و یادآوری آموخته‌ها دل‌آزرده و رنجیده‌خاطر گردیم، بلکه شایسته‌است در برنامهٔ زندگی خویش، شرکت در مجالس موعظه و ذکر را نیز قرار دهیم و به این نیاز ضروری و حیاتی توجهی در خور اهمیتش نماییم. در سخن پیشوایان ما آمده است:

عَلَیک بِمَجالِسِ الذِّکرِ. [1] سامِعُ ذِکرِ اللّٰهِ ذاکرٌ[2]

خدای بزرگ نیز می‌فرماید:

وَ ذَکر فَإِنَّ الذِّکری تَنفَعُ المُؤمِنینَ[3] یعِظُکم لَعَلَّکم تَذَکرون[4]

۳ – مشاهده

مشاهدهٔ عمل دیگران نیز در برانگیختن خاطرات ذهنی و احیای آگاهی‌ها مؤثر است. بلکه تأثیر مشاهدهٔ عمل در شعله‌ور ساختن آگاهی‌ها به مراتب افزون‌تر و پایدارتر از گفتار است و نوعی، «ذکر غیر مستقیم» محسوب می‌شود.

کونوا دُعاةَ النّاسِ بِغَیرِ أَلسِنَتِکم لِیرَوا مِنکم الوَرَعَ وَ الاجتِهادَ وَ الصَّلاةَ وَ الخَیرَ فَإِنَّ ذلِک داعِیةٌ. [5]

امام صادق (ع) فرمودند: مردم را با غیر زبان خود – به راه خدا – دعوت کنید به گونه‌ای که از شما تقوا و کوشش و نماز و خیر ببینند که این خود، دعوت کننده‌است.

یا أَیها الَّذینَ آمَنوا لِمَ تَقولونَ ما لاتَفعَلون[6]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا آن‌چه را انجام نمی‌دهید بر زبان می‌آورید؟

اگر یکی از دوستان ما به نماز جماعت پای‌بند باشد و به هنگام اذان برای حضور در مسجد دست از همهٔ دلبستگی‌ها و مشغولیت‌ها بردارد با مشاهدهٔ عمل او چه تغییری در ما ایجاد می‌شود؟ آگاهی ما به ثواب نماز جماعت و برکات و آثار مسجد تجدید می‌شود و اقدام به این عمل، آسان و روان جلوه می‌کند، لذا میل و اشتیاق

---

[1] بحار ٤٦٥ / ٧٥.

[2] غررالحکم ٥٥٧٩.

[3] ذاریات ٥٥ :٥١.

[4] نحل ٩٠ :١٦.

[5] کافی ١٤ / ٧٨ / ٢.

[6] صف ٢ :٦١.

فراوانی در وجود ما زبانه می‌کشد و ما را به سوی مسجد حرکت می‌دهد. در مقابل، اگر کسی در حضور ما چشم‌چرانی کند و از چهرهٔ نامحرمی کام‌جویی نماید، آگاهی ما را به لذت نگاه حرام دامن می‌زند و توجه ما را از اهمیت، عظمت و ناشایستگی عمل منحرف می‌کند. این آگاهی برخاسته و زبانه کشیده، میل به حرام در ما ایجاد می‌کند و اگر این میل قوت گیرد به ارتکاب حرام می‌انجامد.

٤ – تجربه

تجربهٔ مستقیم فواید یک شیء صورت بسیار پایدار و مؤثری در ذهن ما ایجاد می‌کند و تذکری بسیار قوی به شمار می‌رود. مثلاً وقتی غذای لذیذی می‌خوریم به علم حضوری، خوبی آن غذا را تجربه می‌کنیم. آگاهی و تصویری که پس از آن در ذهن ما ایجاد می‌شود، بسیار برجسته‌تر از وقتی است که «توصیف» بوی مطبوع یا طعم گوارای غذایی را می‌شنویم. در این صورت هم آگاهی از خوبی غذا و لذت آن ما را علاقه‌مند می‌کند اما اثری که تجربهٔ شخصی دارد به‌مراتب بالاتر است. پس از پیدایش این آگاهی متبلور و برجسته، میل فراوانی نسبت به آن در جان ما پدید می‌آید و ارادهٔ ما در جهت تحصیل آن متمرکز و فعال می‌شود. امام خمینی «ره» در این باره فرموده‌اند:

«بدان که نفس در هر حظی که از این عالم می‌برد، در قلب اثری از آن واقع می‌شود که آن تأثر از ملک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا. و التذاذات هر چه بیشتر باشد، قلب از آن تأثر بیشتر پیدا می‌کند، و تعلق و حبّش بیشتر می‌گردد. تا آن که تمام توجه قلب به دنیا و زخارف آن گردد. و این منشأ مفاسد بسیاری است. تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سیئات برای همین محبت و علاقه است. »[1]

و در جای دیگر آورده‌اند: «جرأت بر معاصی کم کم انسان را بی‌عزم می‌کند و این جوهر شریف را از انسان می‌رباید. استاد معظم ما – دام ظله – می‌فرمودند: بیش از هر چیز، گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می‌کند. پس ای برادر، از معاصی احتراز کن و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما. »[2]

این که گفته می‌شود کام‌جویی بیش از حد از لذات دنیوی –همچون پرخوری و پرخوابی– ارادهٔ انسان را

---

[1] چهل حدیث / ١٠٥، حدیث ششم.

[2] چهل حدیث / ٨، حدیث اول.

ضعیف می‌کند به این معناست که بر اثر تجربهٔ این لذات میل و گرایش شدیدی نسبت به این امور در وجود انسان پدید می‌آید و ارادهٔ او منحصراً خرج آن‌ها می‌شود و از پرداختن به کمالات دیگر محروم می‌ماند. تمتع فراوان از لذایذ دنیا مانند استفادهٔ از آب دریا، نه تنها انسان را قانع و سیراب نمی‌کند، حرص و تشنگی و طلب او را بیشتر می‌نماید. [1]

به همین ملاک اگر آدمی لذات عالی را تجربه کند، آگاهی و میل واراده‌اش در جهت کمالات عالی تقویت می‌شود، مثلاً کسی که لذت کسب علم یا مناجات با خدا را شخصاً تجربه کرده‌است تا هنگامی که این آگاهی تحت تأثیر آگاهی‌های پست دیگر کم‌رنگ نشده، شوق و انگیزهٔ زیادی برای انجام مجدد این اعمال دارد. کسی که در مجلس دعا یا توسل حال خوشی را تجربه کرده، در نوبت بعد آمادگی بیشتری برای حضور در آن جلسه دارد. [2]

۵ – تداعی معانی

از مصادیق ذکر غیر مستقیم می‌توان «تداعی معانی» را نیز نام برد. ذهن انسان میان اشیا و مفاهیم گوناگون، پیوند و ملازمه برقرار می‌کند و غالباً از یکی به دیگری منتقل می‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد که با شنیدن یک کلمه، لطیفه یا داستان و یا با دیدن یک علامت، نوشته، تصویر یا شیء، ذهن ما به شدت مشغولیت می‌یابد و صورت‌های خوب یا بد دیگر در صفحهٔ آن ردیف می‌شود. این ویژگی باعث می‌شود بسیاری از آگاهی‌های غیر فعال ما از برخورد با یک پدیدهٔ غیر منتظره، فعال و مؤثر شود و عزم و ارادهٔ ما را جهتی خاص بخشد. [3]

(تذکر، موعظه، تجربه، مشاهده، تداعی) ← توجه ← آگاهی شدید ← میلِ شدید ← اراده

×××

[1] امام سجاد u: إنَّ قَسوَةَ البِطنَةِ...مِمّا یُثَبِّطُ وَ یُبطِیءُ عَنِ العَمَلِ وَ یُنسی الذِّکرِ. (میزان الحکمة: ٦٤٨٥) قساوت ناشی از پرخوری از عوامل بازدارنده از عمل و موجب از دست دادن ذکر است.

[2] امام سجاد u در مناجات خود عرضه می‌دارد: وَ اجعَلنا مِنَ الَّذینَ اشتَغَلوا بِالذِّکرِ عَنِ الشَّهَواتِ (بحار الانوار ١٢٧ / ٩٤.) خدایا ما را از کسانی قرار ده که با یاد (تو) مشغول و از خواسته‌های نفس درمی‌گذرند.

[3] برای تفصیل بیشتر این بحث رک: لباس روحانیت، چراها و بایدها، ص ٢٤ – ٩.

آن‌چه ذکر شد قاعده‌ای کلی در وجود انسان است که می‌تواند در راستای اهداف خوب یا بد مورد استفاده قرار گیرد. برنامه‌های تربیتی دین – که در حقیقت طراحی فرهنگی خداوند برای رشد وکمال انسان است – با بهره‌گیری از همین اصول و قواعد، ارادهٔ انسان را در مسیر هدایت تقویت می‌کند.

شیاطین و منحرفین نیز برای نیل به اهداف خود و گمراه کردن انسان ناگزیر، همین اصول و قواعد را به کار می‌گیرند. اینان با وسوسه (یعنی با دامن زدن به آگاهی‌های پست) ذهن و دل و ارادهٔ ما را به امور بی‌فایده یا مضر متمایل می‌کنند. توزیع مواد مخدر یا تصاویر مستهجن در جامعه ابتدا آگاهی افراد را به لذت و خوشایندی آنها تحریک می‌کند، پس از عطف توجه به این لذت‌ها، آگاهی برجسته و در نتیجه میل و علاقه و گرایشی ایجاد می‌شود و پس از آن، حرکت و اراده شکل می‌گیرد: ارادهٔ امور پست و حرکت به سمت پایین.

و در مقابل، دستورات اخلاقی و تربیتی دین حرکتی کاملاً مخالف با این جریان را پیشنهاد می‌کند.

× نماز به عنوان مهم‌ترین برنامهٔ تربیت دینی که شبانه روز پنج نوبت انجام می‌شود انسان را به مبدأ و منتهای عالم «متذکر» می‌کند. أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکری[1]

با انجام این عمل عبادی بسیاری از آگاهی‌های ما به حرکت درآمده و انگیزه‌های جدیدی در ما ایجاد می‌شود: آگاهی به حقیقت وجود، آگاهی به کوچکی و نیازمندی خویش، آگاهی به نعمت‌های بی‌شمار خدا، آگاهی به وظایف ما در مقابل او و. . . این آگاهی‌های برخاسته و فعال، گرایش‌های جدیدی را در وجود ما سامان می‌دهد و اراده‌های جدیدی تولید می‌کند که به تربیت انسان می‌انجامد، مشروط به این که نماز با توجه و حضور قلب بجا آورده شود.

× روزه گرفتن نیز با «یادآوری» وضعیت نیازمندان و مستمندان و نیز گرسنگی و تشنگی قیامت، امیال و انگیزه‌های انسان را جهت می‌بخشد. علاوه بر این‌که نوعی تمرینِ تسلط بر نفس و تجربهٔ لذت فراوان آن است. این تمرین به «ملکهٔ تقوا» می‌انجامد[2] و آن تجربهٔ مستقیم، آگاهی برجسته، میل شدید و اراده ایجاد می‌کند. فاصله گرفتن از لذات نازل دنیوی در حال روزه، نوعاً به غفلت از آن لذایذ و درنتیجه صرف‌نشدن اراده در آن منتهی می‌شود.

---

[1] طه ١٤ :٢٠.

[2] کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ....لَعَلَّکُم تَتَّقونَ (بقره ١٨٣ :٢).

× تأثیر امر به معروف و نهی از منکر نیز تابع همین فرمول است. کسی که به غیبت یا تمسخر دیگران می‌پردازد، با جلب نظر دیگران و نشان دادن خود لذتی را تجربه و میلی را ارضا می‌کند. نهی از منکر و بیان آثار زیانبار آن عمل و یادآوردن عظمت گناه و عقوبت آن، آگاهی‌های دیگری را در ذهن او شعله‌ور می‌سازد. این آگاهی‌ها اگر از آگاهی‌های قبلی او فراتر آید به دنبال خود ترک آن گناه را خواهد آورد.

کمترین مرتبهٔ واجب نهی از منکر «انکار قلبی» است، یعنی اگر انسان توان تذکر دادن را ندارد لااقل در ذهن خود این عمل را محکوم کند و قبح و ناپسندی آن را مرور نماید. یعنی آگاهی‌های مثبت خود را بلافاصله شعله‌ور نماید تا مشاهدهٔ این عمل زشت تأثیر منفی نگذارد.

× توصیه به دقت در انتخاب دوست یا معاشرت با علمای ربانی در فرهنگ دینی ما به همین مسأله مربوط است.

یا وَیلَتا لَیتَنی لَم‌أتَّخِذ فُلاناً خَلیلاً، لَقَد أضَلَّنی عَنِ الذِّکرِ. . . [1]

(آن کس که بر خود ستم کرده در قیامت به حسرت گوید) وای بر من، کاش فلان کس را دوست نمی‌گرفتم که او مرا از ذکر، دور و گمراه کرد.

رسول خدا (ص) : قالَت الحَوارِیونَ لِعیسی: یا روحَ اللّهِ مَن نُجالِس؟ قالَ مَن یذَکرُکم اللّهَ رُؤیتُهُ وَ یزیدُ فی عِلمِکم مَنطِقُهُ وَ یرَغِّبُکم فی الآخِرَةِ عَمَلُه[2]

حواریون به عیسی (ع) گفتند ای روح اللّه با چه کسی همنشینی کنیم؟ حضرت فرمود: کسی که دیدار او شما را به یاد خدا آورد و سخن او در علم شما بیفزاید و عمل او شما را به آخرت تشویق کند.

× این که گفته می‌شود تصور گناه برای انسان زیان‌بخش است یا تصمیم بر کار خیر، ثواب دارد، به جهت تأثیری است که در فعال کردن آگاهی‌ها، امیال و اراده‌های مثبت یا منفی در روان انسان ایجاد می‌کند.

الفِکرُ فِی الخَیرِ یدعو إلی العَمَلِ بِه[3] فِکرُک فی المَعصِیةِ یحدوک عَلَی الوُقوعِ فیها[4]

اندیشیدن در کارهای خوب (تو را) به سوی عمل به آن فرا می‌خواند (و انگیزه می‌بخشد) و اندیشیدن در

---

[1] فرقان ۲۸ :۲۵.

[2] کافی ۳ / ۳۹ / ۱.

[3] تصنیف غررالحکم: ۵٤۰.

[4] تصنیف غررالحکم: ۵۵۸.

گناه تو را به افتادن در آن سوق می‌دهد.

× از جمله طراحی‌های بسیار زیبای دین، تقدس بخشیدن به زمان‌ها، مکان‌ها و اشیاء معینی است که هر یک به تداعی معانی یادآور حقایق مهم حیات انسان است. (مثل قداست مسجد، ماه رمضان و تربت امام حسین (ع) و نیز انتساب ایام هفته به معصومین و. . .) وَ ذَکرهُم بِأیامِ اللّهِ. [1]

× از همین قبیل است توصیه به ذکر فضایل ائمه، زیارت قبور آن‌ها و تشکیل مجالس ذکر، شرکت در تشییع جنازه و حضور در قبرستان، استحباب گفتن نام خدا در آغاز هر کار، قرائت ادعیه خاص در زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط مختلف، تکرار اذکار مستحبی، تعظیم شعایر الهی، انتخاب نام نیکو برای فرزند و. . . .

ابعاد اهمیت «ذکر» در تربیت و هدایت انسان چنان گسترده‌است که قرآن خود را کتاب «ذکر» و «موعظه» و پیامبران را «مذکر» معرفی نموده‌است.

و هذا ذِکرٌ مُبارَک أنزَلناه[2] وَ لَقَد یسَّرنا القُرآنَ لِلذّکر[3] فَذَکر إنَّما أنتَ مُذَکر[4] وَ جاءَک فی هذِهِ الحَقُّ وَ مَوعِظَةٌ وَ ذِکری لِلمُؤمِنینَ[5]

× توصیه به قرائت مداوم قرآن در واقع توصیه به برانگیختن مستمر دسته‌ای از آگاهی‌های حیاتی است که خداوند متعال در کتاب خود به آن پرداخته‌است.

فَاقرَؤوا ما تَیسَّرَ مِنَ القُرآن[6]

هرچه ممکن است قرآن بخوانید.

و باز به همین جهت است که فرازهایی از پیام خدا در سراسر قرآن بارها تکرار شده است.

نتایج و نکات

۱ – به کمک مباحث گذشته می‌توان «میزان تأثیر محیط بر ارادهٔ انسان» را بررسی نمود؛ انسان با مشاهدهٔ رفتار

---

[1] ابراهیم ۵ :۱٤.

[2] انبیاء ۵۰ :۲۱.

[3] قمر ۱۷ :۵٤.

[4] غاشیه ۲۱ :۸۸.

[5] هود ۱۲۰ :۱۱.

[6] مزمل ۲۰ :۷۳.

دیگران یا اشیاء پیرامون خود آگاهی‌های فعال و برجسته‌ای در خویش می‌یابد. این آگـاهی‌هـا، قابلیـت و اقتضـای ایجاد میل و سپس اراده را در انسان دارند. اما آدمی به اختیار خود قادر است بلافاصله «متذکر» شود و از پیشرفت این مراحل جلوگیری کند. متذکر شدن به این معنا است که انسان آگاهی‌های فعال موجود خـود را تحـت سـیطرهٔ آگاهی‌های مثبت دیگر کم‌رنگ و کم‌توان سازد و با ارادهٔ خویش امیال خود را به جهت دیگری سوق دهد.

مثلاً آن گاه که عمل ناشایست دیگران را مشاهده می‌کند بی‌درنگ بدی و زشـتی و عقوبـت آن را دوره کنـد و چنان برای خود تبلیغ نماید که لذت و جلوهٔ ابتدایی آن عمـل در نطفـه از بـین رود. و در قلـب او اثـر نـامطلوبی نگذارد. بنابراین می‌توان در مقابل تأثیر محیط ایستادگی نمود و از بی‌ادبان نیز ادب آموخت. بـرای دفـع وسـاوس شیطانی (یعنی آگاهی‌های مزاحم که تلاش می‌کنند فضای ذهن را اشغال و در دل نفوذ کنند) باید متذکر شد:

إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوا إِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِن الشَّيطانِ تَذَكَروا فَإِذا هُم مُبصِرون[1]

«تقواپیشگان هر گاه وسوسه‌ای از شیطان به آنها رسد متذکر گردند و همان دم، بینایی پیدا کنند. »

در مقابل، هر گاه که آموخته‌های مفید و مثبت انسان بارور و برجسته می‌گردند انسان به اختیار خود قادر است آن‌ها را سرکوب کند. یعنی با احضار انبوهی از آگاهی‌های نامطلوب در ذهن خود آن‌ها را نحیف و کم‌توان سـازد. مثلاً با دیدن کسی که به کار خوبی همت می‌ورزد می‌تواند این گونه فکر کند کـه: «عجـب حوصـله‌ای دارد! چـه خود را به زحمت می‌اندازد! چه بر خود سخت می‌گیرد و. . . » به این فرایند «اعـراض از ذکـر» گفتـه مـی‌شـود. اعراض از ذکر تخریب ارادی اثر ذکر و توسعهٔ دامنهٔ غفلت است.

وَ مَن أظلَمُ مِمَّن ذُكرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أعرَضَ عَنها؟ [2]

چه کسی ستم‌کارتر از آن کس که به آیات پروردگارش متذکر گردد و آن‌گاه روی گرداند؟

همان گونه که متذکر شدن (یعنی احیای آگاهی‌های متعالی و تصور مجدد ارزش‌های اصـیل) موجـب بینـایی انسان می‌شود اعراض از ذکر در واقع کوری باطن و چشم بستن بر هدایت‌ها است.

وَ مَن أعرَضَ عَن ذِكري فَإِنَّ لَهُ مَعيشَةً ضَنكاً وَ نَحشُرُهُ يومَ القِيامَةِ أعمى[3]

---

[1] اعراف ۲۰۱ :۷.

[2] سجده ۲۲ :۳۲.

[3] طه ١٢٤ :۲۰. امام علی U می‌فرماید: دَوامُ الغَفلَةِ يُعمِي البَصيرَةَ (غررالحکم: ٥١٤٦.)

هرکس از یاد من روی گرداند زندگی تنگی خواهد داشت و او را روز قیامت کور برمی‌انگیزیم.

۲ – از مباحث گذشته به دست آمد که ایجاد «میل» و «نفرت» –لااقل در بسیاری موارد– اختیاری و ارادی است و انسان قادر است با توجه و یادآوری کمالات یا معایب امور، در وجود خود دلبستگی یا دلزدگی ایجاد کند و چون محبت و نفرت تحت قدرت انسان و در اختیار او است، امر و نهی و تکلیف به آن تعلق گرفته است.

قالَ رَسولُ اللَّهِ (ص) : قالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِداودَ (ع) : أحبِبنی وَ حَبِّبنی إلی خَلقی، قالَ: یا رَبِّ نَعَم أنا أُحِبُّک فَکیفَ أُحَبِّبُک إلی خَلقِک؟ قالَ أُذکر أیادِی عِندِهُم فَإنَّک إذا ذَکرتَ لَهُم ذلِک أحَبّونی[1]

خداوند متعال به داود پیامبر فرمود: مرا دوست بدار و در جان مردمان محبوب گردان. داود گفت: پروردگارا من خود، تو را دوست می‌دارم اما چگونه تو را پیش مردم محبوب گردانم؟ خدای متعال فرمود: نعمت‌های مرا به آن‌ها یادآوری کن تا دوست‌دار من شوند.

ونیز پیامبر خدا (ص) فرمود: مَن أحَبَّ أن یرکبَ سَفینةَ النَّجاةِ فَلیوالِ عَلِیاً بَعدی وَ لیعادِ عَدُوَّهُ، وَ لیأتَمَّ بِالأئِمَّةِ الهُداةِ مِن وُلدِهِ[2]

هر که دوست دارد که بر کشتی نجات سوار شود باید علی (ع) را پس از من دوست داشته باشد و با دشمنانش دشمن باشد و به امامان هدایت از فرزندان علی (ع) اقتدا کند.

وَ قالَ: أحِبَّ ما أحَبَّ اللَّهُ وَ رَسولُهُ وَ أبغِض ما أبغَضَ اللَّهُ وَ رَسولُهُ[3]

آن‌چه خداو پیامبرش دوست می‌دارند دوست بدار و آن‌چه خدا و پیامبرش دشمن می‌دارند دشمن بدار.

أبغِضوا الدُّنیا یحبِبکم اللَّهُ[4]

نفرت و کینهٔ دنیا به دل داشته بدشید تا محبوب خدا شوید.

۳ – همان گونه که آگاهی‌های ما در پیدایش امیال نقش دارند، امیال و علاقه‌های ما نیز در ایجاد و یا ابقای صورت‌های ذهنی مؤثرند. شدت علاقه به یک چیز موجب می‌شود انسان به طور مرتب آن را تجسم کند و با آن

[1] میزان الحکمهٔ، حدیث ۳۱٦۹.

[2] میزان الحکمهٔ ۳۲۰۸ / ۵۱۹ / ۱.

[3] میزان الحکمهٔ ۳۱۰۵ / ۵۰٤ / ۱.

[4] میزان الحکمهٔ ۳۰۹۹ / ۵۰۳ / ۱.

در ذهن و خیال خود محشور باشد.[۱]

عمده‌ترین تأثیر «هنر» در جان ما همین است که به سبب جذابیت فراوان، تصویر نسبتاً پایداری در ذهن، ایجاد می‌کند. این آگاهی پایدار و ماندگار در پیدایش اراده سهم شایسته‌ای دارد.

٤ – با توجه به اهمیت «ذکر» و «توجه» در پیدایش آگاهی برجسته، امیال شدید و اراده، شایسته‌است انسان در حفظ دروازه‌های وجودی خویش بکوشد و از ارتباط با پدیده‌هایی که موجب اشتغال ذهنی نامساعد می‌شود و وسوسه تولید می‌کند در حد امکان بپرهیزد. مثلاً قبل از مطالعهٔ کتاب از سلامت نسبی آن اطمینان یابد، به هر سخنی گوش ندهد، در هر مجلسی شرکت ننماید، به هر چیزی چشم ندوزد و اذن ورود برای هر خاطره‌ای به ذهن صادر نکند که:

إِنَّ السَّمعَ وَ البَصَرَ وَ الفُؤادَ کلُّ أُولئِک کانَ عَنهُ مَسؤولاً[۲]

امام علی (ع) می‌فرمایند: لَیسَ فی الجَوارِحِ أَقَلُّ شُکراً مِن العَینِ فَلاتُعطوها سُؤلَها فَتَشغَلَکم عَن ذِکرِ اللَّه[۳]

در میان اعضا، ناسپاس‌تر از چشم، نیست. پس خواستهٔ او را برنیاورید که شما را از یاد خدا باز می‌دارد.

از سوی دیگر لازم است انسان در ارتباط بیشتر با پدیده هایی که موجب اشتغال ذهن به امور متعالی می‌شود بکوشد و در این راه از هزینهٔ مال نیز دریغ نورزد.

امام علی (ع) : لَم یذهَب مِن مالِک ما وَعَظَک[٤]

آن مقدار از مال تو که در راه موعظهٔ تو صرف شود از کفت نرفته است.

برنامه هایی مثل مطالعهٔ مکرر و مستمر کتب اخلاقی، پیوند با کانون‌های معنویت و مراکز معرفت، ارتباط با علمای ربانی و. . . در تأمین این هدف بسیار سودمند است.

کفی بِالمَرءِ غَفلَةً أن یصرِفَ هِمَّتَهُ فی ما لایعنیهِ[۵]

برای غفلت انسان همین بس که همت خود را صرف امور بی‌فایده گرداند.

---

[۱] امام علی **U**: مَن أَحَبَّ شَیَئاً لَهِجَ بِذِکرِه. هر که چیزی را دوست داشته باشد به ذکر مداوم او مشغول می‌شود. (غرر الحکم: ۷۸۵۱)

[۲] اسراء ۳٦ :۱۷.

[۳] غرر الحکم: ۷۵۱۹.

[٤] نهج البلاغه، حکمت ۱۹٦.

[۵] غرر الحکم: ۷۰۷٤.

۵ – «ایمان» آگاهی پرطراوت و فعالی است که منشأ عمل می‌شود، باور قلبی برجسته‌ای که بر سایر دانسته‌ها غلبه می‌کند و ارادهٔ ما را تحت کنترل خود می‌آورد، آگاهی زنده‌ای که از سطح آگاهی‌های دیگر به شدت فراتر آمده و به خوبی انگیزهٔ اقدام عملی می‌بخشد و تحت تأثیر سایر آگاهی‌های معارض قرار نمی‌گیرد، صورت پایداری که در تار و پود وجود ما نفوذ کرده و به اندک مناسبتی با تمام هیبت و هیمنهٔ خود وارد فضای ذهن می‌شود و معارض‌ها را از صحنه خارج می‌کند، دستوری که در مقام عمل هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود و در ایجاد انگیزه همیشه موفق است. هر چه این ویژگی‌ها در موضوعی بیشتر باشد ایمان ما به آن بیشتر است

مثلاً در صورت نبودن مانع، همهٔ ما از خوردن میوه استقبال می‌کنیم زیرا به سودمندی و لذت‌بخشی آن «ایمان» داریم.

همهٔ ما می‌دانیم که خدا قدرت انجام هر چیز را دارد. این دانسته تا کجا منشأ عمل می‌شود؟ همهٔ ما می‌دانیم که خدا بر اعمال ما نظارت دارد و از نیت‌های ما نیز آگاه است. این دانسته تا چه میزان در عمق جان ما نفوذ کرده است و چه‌قدر در ذهن ما حضور دارد؟ همهٔ ما می‌دانیم که خدا روزی بندگان را تضمین نموده است. در مقام عمل چه‌قدر بر اساس این حقیقت عمل می‌کنیم؟ همهٔ ما می‌دانیم که خدا خیر و صلاح ما را به خوبی می‌داند و بر اساس آن برای ما برنامه‌ریزی کرده است. اما به هنگام عمل چه‌قدر به احکام الهی پای‌بند و متعبّدیم؟ چرا گاهی که حکم خدا با خوشایند ما سازگاری ندارد تلاش می‌کنیم با قرائت مجدد حکم خدا و توجیه و تأویل آن از انجام دستور الهی رها شویم و خواستهٔ خود را حاکم کنیم؟

در یک کلام، ما به این دانسته‌های خود «ایمان» نداریم یا تنها اندکی ایمان داریم. هر چه «ایمان» ما بیشتر باشد «عمل» برای ما آسان‌تر است و هرچه ایمان کمتر، غفلت، بیشتر و عمل دشوارتر.

از سوی دیگر هرچه بر اساس دانستهٔ خود بیشتر عمل کنیم، باور قلبی و ایمان ما شکوفاتر می‌گردد و هر بار که مخالف آگاهی خود اقدام می‌نماییم ایمان خود را ضعیف‌تر کرده‌ایم. زیرا آگاهی‌های دیگر خود را با عمل و تجربه بارور گردانده‌ایم ولی این آگاهی که باید به آن ایمان راسخ داشته باشیم در همان سطح، باقی مانده است.

ایمان ۱ ← عمل ۱ ← ایمان ۲ ← عمل ۲ ← . . .

درجهٔ ایمان ما به هر گزاره، به میزان برجستگی آن گزاره در وجود ماست و هر گزاره که برجسته‌تر و شکوفاتر باشد در تحریک اراده و تشدید انگیزه موفق‌تر و به اقدام و عمل نزدیک‌تر است. اگر نیمهٔ شب به عشق انجام

کاری از خواب برمی‌خیزیم به جهت ایمانی است که به بهرهٔ آن کار داریم و اگر برای نمازشب خواندن حوصله نداریم به جهت آن است که ایمان ما به بهرهٔ فراوان این عبادت و وعدهٔ خدا، اندک است.

٦ – اگر آموزه‌های این بخش را به نتایج بحث کمال انسان پیوند دهیم، به حقایق تازه‌ای دست می‌یابیم. دانستیم که کمال ما انسان‌ها در بندگی خدا و معرفت اوست. از این رو باید مهم‌ترین دغدغه و مطلوب ما، رسیدن به این مرتبه باشد و ارادهٔ ما در این جهت قرار گیرد. مهم‌ترین برنامهٔ زندگی، که اهمیتش تمام لحظات حیات ما را فرامی‌گیرد، تکامل انسانی است که تنها در سایهٔ بندگی، حاصل می‌شود. اگر چنین است باید بیشترین اراده و انگیزهٔ ما صرف این هدف مهم شود. به همین جهت یاد «خدا» و «صفات او» در همه حال برای انسان لازم است.

یاد خدا و توجه به صفات او دسته‌ای از آگاهی‌های حیات‌بخش را در وجود ما می‌شوراند و میل شدید به تحصیل رضای او و تقرب و تشبه به او و به‌دست آوردن صفات او را در ما ایجاد می‌کند. این میل شدید، ارادهٔ ما را جهتی می‌بخشد که به سعادت ما می‌انجامد.

یا أیها الَّذینَ آمَنوا اذکرُوا اللَّهَ ذِکراً کثیراً[1]

رسول خدا (ص) فرمودند: أکثِر ذِکرَ اللَّهِ، تَکن أخَصَّ العِبادِ إلَی اللَّهِ تَعالی[2]

یاد خدا را زیاد نما، از بهترین بندگان خدا خواهی شد. [3]

٧ – اراده به امر کلی تعلق نمی‌گیرد. یعنی تصمیمی که انسان بر انجام کاری می‌گیرد تنها به این شرط، عملی می‌شود که بر یک امر مشخصِ جزیی متمرکز شود. مثلاً این تصمیم که «فلان کتاب را در آینده خواهم خواند» امری کلی است و قابلیت پذیرش اراده را ندارد مگر آن‌که یکی از افراد بی‌شمار آن مشخص شود. مثلاً بگوییم: «فردا صبح پس از نماز این کتاب را می‌خوانم. » یا «بلافاصله پس از رسیدن به خانه این کتاب را می‌خوانم. » یکی از شواهد مهم این مسأله این است که انسان‌ها معمولاً هر کاری را در آخرین فرصت ممکن آغاز می‌کنند. زیرا تا پیش از رسیدن به آخرین زمان، مصادیق زیادی در معرض ارادهٔ انسان قرار گرفته ولی در لحظهٔ آخر فقط یک گزینه برای انتخاب باقی است.

---

[1] احزاب ٤١ :٣٣.

[2] کنز العمال: ٤٤١٥٤.

[3] وَ اجعَلنی مِمَّن یُدیمُ ذِکرَکَ (مناجات شعبانیه) أسألکَ... أن تَجعَلَ أوقاتی مِنَ اللَّیلِ وَ النَّهارِ بِذِکرِکَ مَعمورَةً (دعای کمیل)

«بعداً انجام می‌دهم» از نظر عملی با «هرگز انجام نمی‌دهم» معادل است، زیرا «بعداً» مصادیق فراوانـی دارد و اراده به آن تعلق نمی‌گیرد. از این رو لازم است برای انجام هر کاری یک مصداق مشخص از آن را در نظر بگیریم. مثلاً در برنامه‌ریزی پس از نوشتن فهرست کارهای مورد نظر، ساعت انجام هر یک را در مقابل آن ثبت نمـاییم. در توصیه به خود یا دیگران نیز شایسته‌است علاوه بر توصیه‌های کلی، سفارش‌های جزیی و مشخص نیز داشته باشیم تا به‌کارگیری آن آسان‌تر باشد. از سوی دیگر کاری را که نمی‌خواهیم انجام دهیم باید به تعویق اندازیم. مـثلاً اگـر کسی تقاضای نامطلوبی از ما دارد و نمی‌خواهیم مستقیماً او را رد کنیم کافی اسـت در جـواب او بگـوییم: «بعـداً روی آن فکر می‌کنم. » یا «فعلاً نمی‌توانم، یک روز دیگر مراجعه کنید. »

از جمله مهم‌ترین شگردهای شیطان، استفادهٔ از همین قاعده برای سست کردن ارادهٔ انسان‌ها اسـت کـه بـه آن «تسویف» گفته می‌شود. تسویف یعنی سوف سوف گفتن و کار امروز را به فردا وانهادن.

هرگاه انسان عزم انجام عمل خوبی را می‌نماید شیطان فرصت آن را زیاد جلوه مـی‌دهـد و عمـل را بـه تـأخیر می‌اندازد. این تأخیرِ عمل معمولاً با انجام ندادن آن ملازمه دارد. زیرا با گذشت زمان، آگاهی انسان به ضرورت آن عمل ضعیف می‌شود و عمل، به آفت غفلت از بین خواهد رفت.

۸ – به‌کارگیری این توصیه‌ها گرچه در آغاز راه بسیار مشکل و توان‌فرسا است اما در نتیجهٔ استقامت و پایداری و به مرور زمان «ملکهٔ عزم» در وجود ما شکل می‌گیرد و مسیر حرکت ما روز به روز هموارتر خواهد گشت.

اصل پنجم: تجدید نیت

در مباحث گذشته دانستیم که «نیت» روح عمل محسوب می‌شود و عمل –هر چند صالح و هر چه بزرگ– تـا به قصد رضای خدا انجام نگیرد و مصداق بندگی او نگردد در تکامل حقیقی انسان بـی‌تـأثیر اسـت. آن‌چـه ارزش واقعی انسان را تأمین می‌کند عبودیت است و هر عملی که نشان بندگی داشته‌باشد برای آدمـی ثمـربخش اسـت و برای آن‌که عمل نشان بندگی داشته‌باشد باید به نیت الهی انجام گیرد و رنگ خدا در آن حضور داشته باشد.

روشن است که نیت بدون «توجه» امکان‌پذیر نیست. کارهای فاقد «توجه» کـه یکسـره از سـر غفلـت صـادر می‌شوند ارزشی حقیقی (خوب یا بد) ندارند. زیرا «توجه» یکی از مقدمات فعل اختیاری است. در مقابـل هرچـه «توجه» در عمل بیشتر باشد و عمل آگاهانه‌تر صادر شود زمینه پیدایش «نیت» در آن بیشتر است. از این رو اعمال

کاملا غریزی یا افعالی که از سر عادت صادر می‌شوند به جهت کم‌رنگ بودن حضور «توجه» در آن بسیار کم ارزش محسوب می‌شوند.

به این ترتیب پردازش نیت بسیار مهم‌تر از پرداختن به خود عمل است. اصلاح نیت، اصلاح کیفیت عمل است و اصلاح کیفیت، بر اصلاح کمیت مقدم است. بیش از آن که به مقدار عمل توجه کنیم باید به چگونگی آن بیندیشیم.

امام صادق (ع) : النِّیةُ أفضَلُ مِن العَمَل [1].

نیت برتر از عمل است.

اخلاص کیمیای عمل است و عمل ناچیز ما را گران‌سنگ و پربها می‌گرداند. خدای متعال به موسی فرموده‌است:

یا موسی ما اُریدَ بِهِ وَجهی فَکثیرٌ قَلیلُهُ، وَ ما اُریدَ بِهِ غَیری فَقَلیلٌ کثیرُه. [2]

آن چه به خاطر من انجام شود کمش زیاد است و آن چه به خاطر غیر من انجام شود زیادش کم.

پیامبر اکرم (ص) : أخلِص قَلبَک یکفِک القَلیلُ مِن العَمَل. [3]

قلبت را خالص کن، عمل کم، تو را کافی است.

عمل فراوان بدون نیت، خرواری از پوشال است و عمل خالصِ اندک قطعه‌ای جواهر. هرچه درجهٔ خلوص عمل بالاتر باشد عیار این جواهر بیشتر است.

با دانستن این سرّ بزرگ و دست‌یافتن بر این اکسیر ارزش‌مند بر ماست که

۱ – تلاش و همت و توجه خود را در راه اصلاح نیت‌ها و افزایش کیفیت اخلاص به کار گیریم.

۲ – روح الهی و نیت خالص را در همهٔ اعمال خرد یا درشت خود تزریق کنیم.

پیامبر اکرم (ص) به ابوذر فرمودند:

یا أباذَر لِیکن لَک فی کلِّ شَیءٍ نِیةٌ صالِحَةٌ حَتّی فی النَّومِ وَ الأکل. [4]

---

[1] وسائل الشیعه ٥ / ٣٦ / ١.

[2] کافی ٨ / ٤٦ / ٨.

[3] بحار الانوار ٩٠ / ٧٨.

[4] مکارم الاخلاق ٣٧٠ / ٢.

ای اباذر در هر چیز نیت صالح داشته باش حتی در خوابیدن و خوردن. [1]

هر عملی که برای خشنودی خدا انجام گیرد و با نیت خالص همراه باشد «یک قدم به سوی قله» محسوب می‌شود و هر عملی که از آهنگ الهی تهی ماند سرمایهٔ عمر انسان و نیروی او را خرج کرده و بهره‌ای به بار نیاورده‌است:

إِنَّ الإِنسانَ لَفی خُسرٍ إِلاَّ الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ. . . [2]

نوع آدمی در زیان است مگر آن‌ها که باور الهی را با عمل شایسته همراه داشته‌اند.

با انگیزهٔ خالص هر عملی که از انسان صادر می‌شود ارزش معنوی انسان را یک درجه بالا می‌برد. اگر این نیت، به تمام اعمال و حرکات زندگی سرایت یابد همهٔ لحظات عمر مفید و ثمربخش می‌گردد. به این ترتیب خواب و خوراک ما نیز برای ما بهرهٔ معنوی دارد و زمان سوخته یا مرده محسوب نمی‌شود.

با نیت خالص می‌توان در تمام ساعات و آنات به خودسازی مشغول بود و از هر شبانه روز به اندازهٔ ٢٤ ساعتِ تمام، بازدهی معنوی و معرفتی انتظار داشت. [3] امام علی (ع) به مالک اشتر فرمود:

«. . . وَ إِن کانَت کلُّهُ للَّهِ إِذا صَلُحَت فیها النِّیهُ. » [4]

همهٔ اعمال اگر نیت شایسته داشته باشد خدایی می‌گردد.

«خودسازی» فعالیتی نیست که به زمان مشخصی اختصاص داشته باشد. آسایش و تفریح ما نیز عبادت است اگر به قصد خشنودی خدا انجام گیرد و یک قدم به سوی کمال و سعادت به شمار می‌رود اگر رنگ «اطاعت» داشته باشد. هر چه معرفت انسان کامل‌تر و نیت او خالص‌تر باشد این عمل قدم بزرگ‌تری به سمت قلهٔ مقصود خواهد بود.

اصلاح نیت، نیاز به تمرین و تلاش دارد و بدون «توجه»، حاصل نمی‌شود بزرگان و عارفان از کیمیای اخلاص

---

[1] امام صادق **u**: لا بُدَّ لِلعَبدِ مِن خالِصِ النِّیَّهِ فی کُلِّ حَرَکَهٍ وَ سُکونٍ، لأَنَّهُ إِذا لَم‌یَکُن هذا المَعنی یَکونُ غافِلاً.(بحار الانوار ٣٢ / ٢١٠ / ٧٠.) بندهٔ خدا باید که در هر حرکت و سکون خود نیت خالص داشته باشد، زیرا اگر این‌گونه نباشد ازغافلین خواهد بود.

پیامبر اکرم (ص): «إِذا عَمِلتَ عَمَلاً فَاعمَل للَّهِ خالِصاً. لأَنَّهُ لایَقبَلُ مِن عِبادِهِ الأَعمالَ إِلاّ ما کانَ خالِصاً» (بحارالانوار ١٠٣ / ٧٧.) هر گاه عملی انجام دادی آن را برای خدا خالص گردان، زیرا خدا از بندگانش عملی نمی‌پذیرد مگر آن که خالص باشد.

[2] سورهٔ عصر.

[3] وَ هَب لِیَ الجِدَّ فی خَشیَتِکَ وَ الدَّوامَ فِی الاتِّصالِ بِخِدمَتِکَ. (دعای کمیل)

[4] نهج البلاغه، نامهٔ ٥٣.

اندوختهٔ فراوانی از ارزش و معرفت و معنویت برای خود گرد آورده‌اند. حضرت آیهٔاللّه بهجت پیش از آغاز درس خود لحظاتی به ذکر و توجه می‌پردازند و در هیچ شرایطی این برنامه را ترک نمی‌کنند. در سیرهٔ امام راحل نیز همین تقید بیان شده‌است. این برنامهٔ تجدید نیت موجب می‌شود کلاس درس علاوه بر بهرهٔ علمی که برای شاگردان دارد بهرهٔ انسانی برای استاد هم داشته باشد.

«لحظاتی پیش از عمل» با احیای نیت و توجه به خدا می‌توان به عمل ارزش اخلاقی و معنوی بخشید وآن را در فرایند کمال و سعادت سهیم گردانید و این درسی است که امیر مؤمنان (ع) در مبارزهٔ با «عمرو بن عبد ودّ» به ما می‌آموزد.

در این لحظاتِ پیش از عمل، چند کار انجام می‌گیرد.

اول: اطمینان از رضایت خدا به این عمل.

دوم: درخواست از خدا برای خلوص نیت و سلامت انگیزه.

سوم: خلوت و مناجات با خدا و عرضهٔ عمل به پیشگاه او.

چهارم: تصمیم جدی بر اخراج همهٔ انگیزه‌های مزاحم.

بندهٔ خدا همواره در آغاز عمل اندیشناک رضای اوست. پس از عمل هم توفیق خدایی را در انجام آن فراموش نمی‌کند. به همین جهت شکرگزار درگاه خدا برای انجام این عمل است.

نشان خلوص عمل آن است که انسان توقع نداشته‌باشد که دیگران او را بر این عمل بستایند.

امام صادق (ع) : العَمَلُ الخالِصُ الَّذی لاتُریدُ أن یحمَدَک عَلَیهِ أحَدٌ إلاّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. [1] عمل خالص آن است که نخواهی جز خدا کسی تو را بر آن بستاید.

و از این خالص‌تر آن است که یکپارچه انجام عمل را به لطف و عنایت خدا استناد دهد و شکرگزار توفیق الهی باشد و از این خالص‌تر آن است که منتی بر خدا هم نگذارد و توقعی از او نداشته باشد. درجات خلوص نیت مستقیماً به درجات معرفت ما از خدا بستگی دارد. از سوی دیگر درجات معرفت نیز با تلاش در تطهیر نیت بالا میرود.

[1] نهج البلاغه نامهٔ ٢٦.

نیت ← معرفت ← نیت ← معرفت ← . . . [1]

تذکر: اهمیت تلاش برای اصلاح نیت به معنی تعطیل عمل تا اطمینان از خلوص آن نیست. خدا انجام وظایف شرعی را از ما خواسته‌است. ترک آن به بهانهٔ نداشتن خلوص نیت نافرمانی خدا محسوب می‌شود. عمل صالح، به احتمال شائبهٔ ریا نباید رها شود گرچه برای اصلاح نیت نسبت به خود باید بسیار سخت‌گیر و پرتوقع باشیم.

اصل ششم: توان سازی

نفس انسان که در ابتدای تولد ضعیف، بسیط و بی‌رنگ است، به مرور زمان، توانایی‌های مختلفی کسب می‌کند و در گذر ایام صورت مشخصی می‌یابد. این توانمندی‌های ثابت نفس را «ملکه» نامیده‌اند. هر ملکه صفتی برای جان آدمی است که با اراده و اختیار او و بر اثر تکرار عمل، در طی زمان پدید آمده و پس از پیدایش، انجام عمل را سرعت و سهولت می‌بخشد.

ملکات نفس انسان را به چند گروه گسترده می‌توان تقسیم نمود:

الف) پاره‌ای از ملکات، «جسمانی» است و بیشتر در اعضای بدن ظهور و بروز دارد. به‌دست آوردن این دسته از مهارت‌ها «تربیت بدنی» به شمار می‌رود. مانند مهارت راه رفتن، شنا، سوارکاری و دیگر انواع ورزش‌های جسمی.

ب) پاره‌ای دیگر از ملکات، توانمندی‌های «ذهنی» هستند و به‌دست آوردن آن‌ها «تربیت ذهن» به شمار می‌رود. مانند ملکهٔ تمرکز، دقت، یادسپاری، یادآوری، سرعت انتقال، قدرت تجزیه و تحلیل و نقادی، تفکر، برنامه‌ریزی، و انواع ورزش‌های فکری.

ج) دستهٔ دیگری از ملکات، صفات «روحی» و «قلبی» انسان است که در کتب اخلاقی به آن‌ها پرداخته شده‌است. ملکهٔ فاضلهٔ شجاعت، سخاوت، حلم، تواضع، تسلط بر نفس، صلابت و جدیت و ملکهٔ رذیلهٔ نفاق، مکر، ریا و قساوت از این قبیلند. تحصیل ملکات فاضلهٔ اخلاقی «تربیت جان» و تلاش برای به‌دست آوردن قلب

[1] نباید از چنین رابطه‌ای تصور «دور» یا شبهه تقدم مرغ و تخم مرغ به ذهن آید. حرکت بر چنین مداری مانند حرکت بر روی یک فنر است. این حرکت دوری از هر نقطه‌ای آغاز شود، پس از ۳٦۰ درجه به همان نقطه منتهی نمی‌شود. بلکه به نقطه‌ای مشابه آن اما در سطحی بالاتر و کامل‌تر می‌انجامد. بنابراین –همان گونه که در رابطه ایمان و عمل صالح نیز پیش از این اشاره شد– در نمودار بالا نیت اول با نیت دوم و معرفت اول با معرفت دوم اختلاف مرتبه دارند.

سلیم محسوب می‌شود.

د) ملکات پیچیدهٔ دیگری نیز وجود دارد که برآیند چندین توانایی مختلف در وجود آدمی است؛ مثلاًملکهٔ تندخوانی که محصول ترکیب توانایی چشم و تمرکز ذهن است. اکثر هنرها و حرفه‌ها مانند گلدوزی، آشپزی، نجاری، آهنگری، خاتم‌کاری و. . . در این گروه جای می‌گیرند.

فواید ملکه

هر ملکه به منزلهٔ یک ابزار مفید و مؤثر در اختیار انسان است که از به کارگیری آن

با صرف توان کم، در زمانی اندک، بهره‌ای شایسته به دست می‌آید.

مثلاً اگر برای کندن یک گودال کوچک با انگشتان دست یک ساعت وقت نیاز باشد، با داشتن یک بیل در کمتر از یک ساعت می‌توان به سهولت و با به کارگیری تلاشی محدود، گودالی به مراتب، بزرگ‌تر فراهم آورد. هر چه این ابزار کارآتر و پیشرفته‌تر باشد، صرفه‌جویی بیشتر در زمان و توان می‌شود و بازده بالاتری به دست می‌آید. کسی که یک بلدوزر، کمباین یا کامپیوتر در اختیار دارد در زمانی کوتاه و با هزینه کردن نیروی بسیار اندک، کاری انجام می‌دهد که دیگران از انجام آن در روزهای متمادی با به کارگیری تلاشی گسترده عاجزند.

ملکات نفس انسان نیز چنین است؛ صاحب ملکه باصرف توان اندک و دقت و توجه ناچیز و در زمان کوتاه، بهره‌ای فراوان کسب می‌کند.

نوشتن یک صفحه مطلب برای کودک مبتدی، نیازمند صرف توان جسمی و فکری گسترده و زمانی دراز است. محصول کار او هم ارزش چندانی ندارد. اما آن کس که ملکهٔ خوشنویسی و خطاطی را کسب نموده با صرف زمان محدود، نیروی اندک و توجه کم، تابلویی ارزش‌مند و نفیس می‌آفریند. رانندگی برای مبتدی، بسیار دشوار و محتاج به کارگیری تمرکز زیاد و توجه بالا است و در همان حال خطرات فراوانی برای سرنشینان در پی دارد، اما آن کس که توانمندی رانندگی را داراست به هنگام رانندگی به چند کار دیگر نیز می‌پردازد، با دیگران گفت و گو می‌کند، به مناظر اطراف جاده می‌نگرد، میوه‌ای می‌خورد و بدون اِعمال تلاش و توجه، استادانه اتومبیل را هدایت می‌کند و بی‌آن‌که حادثه‌ای بیافریند در زمانی کوتاه، مسافتی بلند را می‌پیماید. به همین گونه است حفظ یک قصیده برای انسان معمولی در مقایسه با کسی که ملکهٔ حفظ را به دست آورده، یا نوشتن یک مقاله برای نوجوان تازه کار

در مقایسه با نویسندهٔ زبردست و یا حفظ حضور ذهن و حضور قلب در نماز[1] بـرای مـردم عـادی در مقایسـه بـا انسان‌های خودساخته که ملکهٔ حضور یا خشوع را تحصیل نموده‌اند. بنابراین کاری که در ابتدا دشوار، پرزحمت و یا نشدنی به نظر می‌رسد همیشه‌این‌گونه باقی نخواهد ماند و به مرور زمان سهل و روان و امکان‌پذیر می‌گردد.

«سرعت»، «سهولت»، «کیفیت» و «وسعت» دست‌آوردهای پرارزش و مبارک ملکه است که هر انسان خردمندِ هدف‌دار را به تحصیل توانمندی‌های ثابت نفس دعوت و تشویق می‌کند و توجه آدمی را بیش از آن که بـه انجـام عمل و رسیدن به نتیجه معطوف دارد به کیفیت عمل و کسب توانایی انجام آن سوق مـی‌دهـد. ضـرب‌المثـل «بـه جای ماهی دادن، به او ماهی‌گیری بیاموز» اشاره به همین نکتهٔ مهم دارد.

هرچه ملکهٔ به دست آمده کارآیی و قدرت تأثیر بالاتری داشته باشد، در ارائهٔ این خـدمات توانـاتر و موفـق‌تـر است؛ مثلاً ملکهٔ مراجعه به کتب لغت در مقایسه با ملکهٔ اجتهاد شبیه بیلچه و بلدوزر است یا ملکهٔ راه‌رفتن نسـبت به ژیمناستیک به منزلهٔ داس و کمباین است.

البته محدودیت عمر انسان به او اجازهٔ به دست آوردن همهٔ ملکات را نمی‌دهد. از این رو شایسته است ضریب اهمیت ملکات، شناسایی و سرمایهٔ گران‌قدر عمر به توانمندی‌های ضروری و مفید اختصاص یابد.[2]

پیدایش ملکه

برای به دست آوردن ملکات چه باید کرد؟ این سؤالی است که در پی آگاهی از فواید عظیم ملکه بلافاصله بـه ذهن می‌رسد.

گزاره‌های زیر در تلاش برای پاسخ گویی به این سؤال گرد هم آمده‌اند:

۱ – تحصیل یا تغییر ملکات برای انسان در هر سن و سال و موقعیتی امکان‌پذیر است؛ گرچه در جوانی بسـیار آسان‌تر و دست‌یافتنی‌تر است. حکیم عالی‌قدر امام خمینی (ره) در این باره می‌فرمایند: «انسان مادامی که در ایـن دنیا است به واسطهٔ آن که در تحت تغیرات و تصرفات واقع است، تبدیل هر ملکه‌ای به ملکه‌ای می‌توانـد بکنـد و

---

[1] حضور ذهن در نماز عبارت است از حفظ تمرکز ذهنی و توجه به معانی و مفاهیم الفاظ و حرکات نماز. اما حضور قلب عبارت است از حفـظ حالـت روحـی انکسار و ذلت و خضوع و کرنش، و توجه قلبی به عظمت خدا.

[2] برای بررسی بیشتر ویژگی‌های ملکات نفس انسان به فصل چهاردهم از کتاب مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، اثر میتواچ السون و بی آر هرگنهان، ترجمه علـی اکبر سیف مراجعه کنید.

این که می‌گویند فلان خُلق، فطری و جبلّی است و قابل تغییر نیست، کلامی است بی‌اساس و پایهٔ علمی نـدارد. و این مطلب علاوه بر آن که در فلسفه، برهانی است و وجدانی نیز هست شاهد بـزرگش آن اسـت کـه در شـریعت مطهّره، تمام اخلاق فاسده مورد نهی واقع شده است و برای علاج آن‌ها دسـتور داده شـده و تمـام اخـلاق حسـنه مورد امر است و برای تحصیل آن‌ها نیز دستور رسیده است. پس انسان مادامی که حیات دنیوی را از دست نـداده، باید قدر آن را بداند و در تحصیل ملکات فاضله که اساس سعادت بر آن‌ها نهاده شده، باید کوشش کند و بـا هـر ریاضتی است پس از قلع ملکات خبیثه از نفس، در تحصیل مقابلات آن‌ها که جنـود عقـل و رحمـان اسـت، بایـد جان‌فشانی کند. . . »[1] دسته‌ای از ملکات، به نحو غیراختیاری در وجود ما شکل گرفته و ناشی از تعامل ناآگاهانـهٔ ما با محیط است. عمدهٔ باورها، عقاید، سلیقه‌ها، علاقه‌ها، عادت‌ها، روحیه‌ها، ذوق‌ها، و حساسیت‌های ما بـرای مـا به صورت ملکه در آمده و عمدهٔ رفتارهای ما برخاستهٔ از ملکاتی است که با ما متحد شده و شاکلهٔ وجودی مـا را تشکیل داده است.[2] این ملکات به اختیار و اراده قابل تغییر است.

۲ – پیدایش ملکه محتاج زمان و تدریجی است و هیچ صفتی یکباره در وجود آدمی پدیـد نمـی‌آیـد و از بـین نمی‌رود. تولد و مرگ ملکات مثل همهٔ حرکت‌ها و تحولات جهان مادی به مرور ایـام و در گذشـت زمـان اتفـاق می‌افتد.

همان‌گونه که رشد جسمی انسان نیازمند سال‌های زیادی است و یک‌شبه صورت نمـی‌پـذیرد، رشـد فکـری و تعالی روحی او هم یک‌شبه و دفعی انجام‌پذیر نیست. اگر کودک دوساله‌ای از ما دستورالعملی طلـب کنـد کـه بـا پیروی از آن بلافاصله بزرگ شود، به او چه می‌گوییم؟ آیا می‌توان او را به خوردن حجـم فراوانـی از غـذا توصـیه نمود؟ این سؤال به همان نسبت غلط است که سؤال از چگونگی به‌دست آوردن «حضور قلب» در نمـاز و توقـع دست‌یابی به آن در فاصلهٔ چند روز. یا سؤال از چگونگی تسلط بر یک علم یا یک مهارت و انتظار تحصیل آن در مدتی ناچیز.

این توقعات نابجا به درک ناقص ما از مفهوم «زمان» بازگشت دارد. نگاه ناتمام ما به نقش ویژهٔ پدیدهٔ «زمـان» در حوادث عالم منتهی به برنامه‌ریزی‌های شتابزده‌ای می‌شود که جز شکسـت و سـرخوردگی و ناامیـدی ارمغـانی

---

[1] جنود عقل و جهل/ ۳۷۹.

[2] قُل کُلٌّ یَعمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ (اسرا ۸٤ :۱۷)

نداشته و به نتیجه‌ای نمی‌انجامد. [۱]

۳ – پیدایش ملکه بر اثر تکرار عمل است. برای به‌دست آوردن ملکهٔ خوشنویسی باید بسیار نوشت، برای کسب ملکهٔ رانندگی باید رانندگی کرد. تکرار زیاد یک عمل، آن عمل را با تار و پود وجود ما آشنا می‌گرداند و منتهی به ایجاد ملکه می‌شود. «کار نیکو کردن از پرکردن است. » کسی که می‌خواهد به هنر، حرفه، مهارت یا صفتی دست یابد، باید پیاپی مصادیق آن را تجربه کند، برای کسب صفت شجاعت، هنرِ تندخوانی یا مهارت سخنوری تنها آرزو یا دعا کردن کافی نیست، اقدام عملی متعدد شرط ضروزی تحصیل این توانمندی‌ها است.

هر بار که عملی را تجربه می‌کنیم یک قدم به ملکه، نزدیک می‌شویم. از تراکم این تجربه‌ها و اقدام‌ها ملکه متولد می‌شود. یک عمل هر گاه به ده‌ها عمل مشابه خود ضمیمه شود توانمندی ثابتی ایجاد می‌کند، همان‌گونه که یک آجر هرگاه به ده‌ها مشابه خود بپیوندد بنای کاملی پدید می‌آورد. بدین ترتیب انجام هر عمل سهم کوچکی در توانمند نمودن نفس دارد. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند:

مَن یعمَل یزدَد قُوَّةً وَ مَن یقَصِّر فِی العَمَلِ یزدَد فَترَةً. [۲]

هر کس عمل کند نیرویش افزایش می‌یابد و هر کس در عمل کوتاهی ورزد، سستی و ناتوانیش بیشتر می‌شود.

به طور کلی هر یک از قوای انسان که به‌کار گرفته شود و به فعالیت درآید تقویت می‌شود و هریک معطل و بی‌کار باشد ضعیف و سست، باقی می‌ماند. ماهیچه‌های بدن انسان تنها هنگامی که به حرکت و فعالیت گرفته شود، ورزیده می‌گردد. تقویت حافظه، قوای ذهنی و قدرت اراده نیز در گرو به‌کار انداختن و استفاده کردن از حافظه، ذهن و اراده است. خلاصه آن که ملکه با «انجام عمل» پدید می‌آید و همچنان راسخ و پایدار می‌شود، تا آنجا که صورتی غیر قابل تغییر به خمیرمایهٔ نفس آدمی می‌بخشد.

٤ – گرچه هر عمل به نوعی در پیدایش ملکه نقش دارد، اما تأثیر آن معمولاً به چشم نمی‌آید و احساس نمی‌شود. اگر برای پیدایش ملکهٔ خوشنویسی نوشتن هزار صفحه لازم باشد هر صفحه تنها یک هزارم مسیر را طی می‌کند و لذا پس از نوشتن یک صفحه تغییر قابل توجهی مشاهده نمی‌شود. مسافری که قصد زیارت حرم امام

---

[۱] اتفاقاتی که در لحظه، پدیدار می‌شود قبل از پیدایش غالباً ریشه‌های عمیق خود را در زمان فراوانی گسترده است. خلاف این قانون تنها در موارد استثنایی مشاهده می‌شود که عمدهٔ معجزه‌ها و کرامت‌ها در ردیف این استثناها قرار می‌گیرد.

[۲] میزان الحکمة، حدیث ١٤٢٥٩. تأثیر روزه در ایجاد ملکهٔ تقوا و تسلط بر نفس، نتیجهٔ همین حقیقت است. کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ... لَعَلَّکُم تَتَّقونَ.(بقره۱۸۳ :۲)

هشتم (ع) را دارد اگر تنها یک قدم پیش رود، نزدیک شدن خود به مشهد مقدس را مشاهده نمی‌کند، اما به هر صورت، واقعاً نزدیک شده‌است. یک ساعت از شب به تهجد و مناجات با مهربان عالم به‌سر بردن، قطعاً در قرب به خدا تأثیر دارد، اما اثر نامرئی آن تنها در صورتی قابل درک است که به ده‌ها مشابه خود پیوند یابد. از این رو نباید انتظار داشت یک عبادت شبانه، زمین و زمان را به زیر چتر تصرف ما بکشاند، دیدهٔ حقیقت‌بین ملکوتی ما را بگشاید و ما را به مقام یقین برساند، همان‌گونه که نباید انتظار داشت با نهادن یک آجر کاخ رفیعی پیش روی ما پدید آید.

این قاعده، ملکات فاسد را هم در بر می‌گیرد؛ هر بار بدنوشتن یک بار تمرین بدخطی است. گرچه تأثیر آن مشاهده نشود. هر تخلف از وعده و پیمان‌شکنی یک قدم به سوی ناجوان‌مردی است، گرچه اثر آن محسوس نیست و هر گناه به منزلهٔ یک آجر در تشکیل دیوار بلند عصیان و ملکهٔ فسق و یک نقطهٔ کوچک نامرئی در صفحهٔ سفید قلب. پیامبر خدا (ص) فرمود:

إنَّ المُؤمِنَ إذا أذنَبَ کانَت نُکتَةٌ سَوداءُ فی قَلبِهِ، فَإن تابَ وَ نَزَعَ وَ استَغفَرَ صَقَلَ مِنهُ وَ إن ازدادَ زادَت. [۱]

هرگاه مؤمن گناهی انجام دهد نقطهٔ سیاهی در قلبش پدید می‌آید، پس اگر توبه و استغفار کند و دست بردارد قلبش از آن نقطه پاک می‌شود و اگر ادامه دهد آن نقطه افزایش می‌یابد.

هربار پرخوری از سرِ توجه و آگاهی، صورت باطنی انسان را اندکی به چارپایان شبیه می‌سازد. هر اِعمال غیظ و غضب ناشایست، اندکی درنده‌خویی و گرگ‌صفتی را در وجود ما سنگواره می‌کند و. . . . و آدمی به همان «صورت» محشور می‌شود که به دست خود برای خویش فراهم آورده‌است. [۲]

از زیباترین شگردهای شیطان برخورد دوگانهٔ او با اعمال خوب و بد ما است. هرگاه انسان عمل بدی انجام دهد، مثلاً مرتکب دروغ یا نگاه حرامی گردد، شیطان تأثیر آن عمل را در نفس انسان بسیار کوچک جلوه می‌دهد و به گونه‌ای وانمود می‌کند که گویا پس از عمل هیچ اتفاقی نیفتاده و هیچ تغییری در جان او پدید نیامده‌است. این وسوسه باعث می‌شود انسان به راحتی عمل زشت خود را بر خود ببخشاید و از انجام مجدد آن هم پرهیز ننماید.

از سوی دیگر هر بار آدمی عمل شایسته‌ای انجام می‌دهد شیطان تأثیر آنرا در نفس او بسیار بزرگ و قابل توجه

---

[۱] نورالثقلین ٢٤ / ٥٣٢ / ٥.

[۲] توبهٔ حقیقی از بین بردن آثار ملکات فاسد و محو تبعات اعمال ناشایست است و لفظ «أستَغفِرُ اللّه» صورت باطنی نفس انسان را اصلاح نمی‌کند.

ترسیم می‌کند و آن چنان وانمود می‌کند که پس از انجام عمل وضعیت انسان بسیار مطلوب و قابل تقدیر گشته و مقام و منزلت او بسی فراتر آمده‌است. این وسوسه باعث می‌شود انسان به عجب و غرور گرفتار شود و از خود به شگفت آید، احساس استغنا کند، به وضعیت موجود خود قناعت ورزد و به فریب کمالات موهوم خویش، از حرکت باز ایستد.

آن گاه اگر با قرائن و شواهدی برایش معلوم شود که عمل کوچک او چنان اثر سترگی در پی نداشته، به واسطه توقع نادرستی که شیطان از آن عمل، ایجاد کرده‌است مأیوس و سرخورده می‌شود، از تکرار عمل دست بر می‌دارد و از تکامل یا اصلاح خود صرف نظر می‌کند و یا اینکه مقامات بلند انسانی را در قیاس با همت خود انکار می‌کند.

به واقع شیطان در مواجهه باکردار زشت انسان، گزارهٔ سوم (تأثیر قطعی عمل) را کم‌رنگ و کم‌فروغ و گزارهٔ چهارم (نامحسوس بودن اثر هر عمل) را بسیار برجسته و درشت می‌کند و بر خلاف آن در مواجهه با عمل نیک گزارهٔ چهارم را انکار و گزارهٔ سوم را به قوت تأیید و تصدیق می‌کند و این کمال زبردستی و استادی ابلیس ملعون را در فن خود نشان می‌دهد. رَبِّ أعوذُ بِک مِن هَمَزاتِ الشَّیاطین[1]

۵ – دوران پیدایش ملکه بر آدمی سخت می‌گذرد؛ زیرا کسی که واجد ملکه نیست توان بسیاری به کار می‌گیرد، توجه و تمرکز فراوانی هزینه می‌کند، زمان قابل توجهی معطل می‌شود اما محصول چندانی به چنگ نمی‌آورد. این مجموعه کافی است تا انسان ضعیف را به ستوه آورد و از زیر بار سنگین عمل بیرون کشد – مگر آن‌که عامل قدرت‌مندی او را به استقامت مجبور نماید یا عشق و علاقهٔ وافری طی این مسیر را بر او هموار کند – چنین کسی هر گاه قصد انجام عمل را می‌کند مسیری طولانی و پرمشقت پیش روی خود می‌بیند و چون پیمودن این مسیر، زحمت و استقامت زیادی می‌طلبد از ابتدا از قصد خود چشم پوشی می‌کند.

مثلاً کسی که قدرت برنامه‌ریزی امور خود را ندارد، گر چه از آشفتگی احوال خود رنج می‌برد، ولی تا هنگامی که مجبور نشده باشد، این رنج را تحمل می‌کند و به جای درمان مشکل، خود را با پریشانی و آشفتگی وفق می‌دهد و همساز می‌کند این شخص گمان می‌کند تحمل بی‌نظمی و بی‌برنامگی در زندگی از تحمل رنج تمرین و تلاش و مجاهدت برای کسب ملکهٔ برنامه‌ریزی و نظم آسان‌تر است. سختی دوران تحصیل ملکه عمده‌ترین عاملی است که باعث می‌شود انسان از تمرین استقبال نکند و به شاگردی کردن یا دوره‌های آموزشی تمایل نشان ندهد و

[1] مومنون ۹۷ / ۲۳.

بیشتر علاقه دارد از آن‌چه در وجودش فعلیتی یافته و به نقد موجود است بهره گیرد.

٦ – پس از پیدایش ملکه علاوه بر سهولت انجام کار، انسان از به کارگیری توانمندی خود لذت می‌برد، زیرا محصول ارزش‌مندی که با تلاش اندک و در زمان کوتاه به دست آمده او و دیگران را به اعجاب می‌آورد.

گاهی که خود را با دیگری مقایسه می‌کند نشاط بیشتری می‌گیرد و به خودنمایی و فخرفروشی ترغیب می‌شود و هر گاه مقایسه‌ای در کار نباشد، چون مسیر کوتاهی برای رسیدن به مطلوب در پیش دارد شوق و انگیزه بیشتری برای عمل در خود می‌یابد از این رو بسیار مشتاق است ملکه خود را تجربه کند و یا با دیگران به مسابقه و زورآزمایی نشیند.

٧ – غالباً آغاز حرکت برای کسب یک توانمندی با ناکامی و شکست همراه است. اشتباه و تجربه ناموفق در ابتدای مسیر امری کاملاً طبیعی و قابل پیش بینی است کودکی که مهارت راه رفتن را تمرین می‌کند – تا تسلط کامل بر این توانایی – افت و خیزهایی در پیش دارد، نوجوانی که آشپزی می‌آموزد، احتمالاً بارها با غذای شلّه یا سوخته مواجه می‌شود، شناگر تازه کار هر چه تلاش و دقت کند، جرعه‌هایی از آب خواهد نوشید. زوج جوانی که روزهای اول زندگی خانوادگی را تجربه می‌کند – تا به دست آوردن قدرت برخورد صحیح – باید منتظر اشتباهات بزرگ باشد و مدیری که اولین تجربه مدیریت خود را ارائه می‌دهد – هر چند دقت و توجه به خرج دهد – به طور طبیعی در مواردی اشتباه می‌کند.

٨ – هر چه مراحل تکوین یک ملکه با توجه و دقت بیشتری انجام پذیرد، سهم بیشتری در پیدایش آن ملکه دارد؛ مثلاً صفحاتی که با نشاط و حوصله نوشته می‌شود در ایجاد هنر خوشنویسی تأثیر افزون‌تری دارد و قدم بزرگتری محسوب می‌شود.

به همین جهت کسانی که در همهٔ اعمال و رفتار خود دقت و تأمل به خرج می‌دهند، گرچه به ظاهر سرعت عمل کمتری دارند و دیرتر به نتیجه می‌رسند اما پس از به دست آوردن توانمندیهای مختلف، به سرعت از همراهان خود پیشی می‌گیرند. از جمله این توانمندی‌ها ملکهٔ دقت، اندیشمندی، تأنّی و پرهیز از شتاب‌زدگی است که برکات فراوان خود را به تدریج نشان خواهد داد. [١]

---

[١] این اِعمال دقت نباید به حد وسواس برسد. گاهی لازم می‌شود از دقت و مؤونهٔ یک برنامه کاسته شود تا اصل آن غیر قابل اجرا به نظر نرسد و برای اقدام و پی‌گیری آماده‌تر باشد.

قال رسول اللّه (ص) : »إنَّ اللَّهَ یحِبُّ عَبداً إذا عَمِلَ عَمَلاً أحکمَه «[1] و قال: «إذا عَمِلَ أحَدُکم عَمَلاً فَلیتقِن «[2]

«خداوند بنده‌ای را دوست دارد که هر گاه کاری انجام می‌دهد آنرا استوار و محکم سازد»، «هر گاه کسی از شما کاری می‌کند باید آنرا شایسته و متقن انجام دهد. »

با گسترش توانمندی‌ها، به مرور «به دست آوردن ملکات جدید» و انس گرفتن با فضاهای تازه نیز برای انسان آسان می‌شود. (البته در صورتی که نوعی همسویی با ملکات سابق داشته باشد.)

۹ – تفکر و برنامه‌ریزی، طی مسیر تحصیل ملکه را بهبود می‌بخشد. آگاهی از فرمول‌های حاکم بر آن توانمندی، استفاده از تجربهٔ دیگران، مشاوره و داشتن استاد، مدت زمان تحصیل ملکه را کوتاه می‌کند و افت و خیزها و اشتباهات را به کمترین مقدار کاهش می‌دهد.

۱۰ – طی تمام مراحل تحصیل ملکه – بدون استثنا – بر عهدهٔ خود انسان است و انسان تنها با اراده و اختیار و تلاش خود به ملکه نزدیک می‌شود. استاد، هیچ نیرویی در وجود شاگرد ایجاد نمی‌کند و باری از دوش او بر نمی‌دارد.

أن لا تَزِرَ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری وَ أن لَیسَ لِلإنسانِ إلاّ ما سَعی وَ أنَّ سَعیهُ سَوفَ یری ثُمَّ یجزاه الجَزاءَ الأوفی[3]

«هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را به دوش نمی‌گیرد و برای انسان جز آن‌چه تلاش کرده‌است نمی‌باشد، کوشش او دیده خواهد شد سپس پاداش کامل به او داده خواهد شد. »

تحمیل و اجبار استاد هم اگر انگیزه‌بخش نباشد، فایده‌ای ندارد، زیرا عملی که تنها به قصد رفع تکلیف و با حداقل توجه و عنایت انجام می‌شود تأثیر بسیار کمی در نفس دارد. برای درک این نکته به مراحل تکوین ملکهٔ خوشنویسی یا نویسندگی دقت کنیم. تا هنگامی که قواعد خوشنویسی یا نویسندگی توسط شخص، با رغبت و دقت به کار گرفته نشود، تلاش استاد به نتیجه‌ای نمی‌انجامد، استاد فقط راهی را که انسان باید با پای خویش بپیماید به‌خوبی به او نشان می‌دهد اما پیمودن آن را نمی‌تواند بر عهده بگیرد و ضمانت کند. و در یک کلام استاد تنها «راهنما» است و نه «راهبر».

---

[1] وسائل الشیعه ۸۸٤ / ۲.

[2] وسائل الشیعه ۸۸۲ / ۲.

[3] نجم ۳۸ :۵۳ تا ٤۱.

بنابراین ارشاد اساتید اخلاق در زمینهٔ کسب حضور قلب در نماز یا اخلاص در عمل باید با تمارین فراوان عملی همراه شود تا ملکهٔ حضور قلب یا اخلاص را در جان آدمی شکل دهد.

طبیعتاً هر فرد پس از تجربهٔ عملی و تلاش شخصی کاستی‌ها و ناتوانی‌های خود را با وضوح بیشتری می‌بیند و زمینهٔ بهره‌گیری افزون‌تر از استاد برایش فراهم می‌گردد.

پیوند اکید میان «علم» و «عمل» در مجموعهٔ معارف دینی ناظر به همین واقعیت است. [1]

۱۱ – پس از تشکیل ملکه در وجود آدمی به‌کارگیری آن و بهره‌مندی از آثار و فواید آن نیز به اختیار انسان است. ممکن است کسی ملکهٔ سحرخیزی داشته باشد ولی با سستی و کاهلی از برکات سحر محروم ماند. یا کسی ملکهٔ خوشنویسی داشته باشد ولی از آن استفاده نکند و بدخط بنویسد. خوشنویسی گرچه برای هنرمندِ خطاط آسان است اما به اندازهٔ خود، توان و همتی می‌طلبد. اگر هنرمند خوشنویس از صرف همین توان اندک دریغ ورزد ملکهٔ خود را معطل و بی‌فایده واگذاشته‌است و اگر در نوشتن تابلوها بی‌دقتی و کم حوصلگی نماید بعید نیست که در گذر زمان و با تکرار عمل، بی‌دقتی و شتاب‌زدگی در وجود او به صورت عادت درآید. به کارگیری مداوم توانمندی‌ها علاوه بر بهره‌مندی از نتایج کار، ملکهٔ پرکاری، سخت‌کوشی، فعالیت، استقامت و نشاط را در وجود آدمی ایجاد می‌کند و سستی، کاهلی، تنبلی و کسالت را از بین می‌برد.

۱۲ – تا قبل از پیدایش کامل یک ملکه، تمرین و تلاش باید استمرار داشته باشد و اگر در نیمهٔ راه قطع شود، رشد ملکه متوقف می‌گردد. مثلاً کسی که «تجوید و تلاوت قرآن» را تمرین می‌کند، یا کسی که در کلاس درس «آموزگاری» را تجربه می‌کند، اگر موفقیت نسبی خود را کافی بداند در همان مرحله، از حرکت باز می‌ایستد و توان او در همان حد باقی خواهد ماند.

پیش از این نیز گفته شد که انسان غالباً از بار تلاش و مجاهدت شانه خالی می‌کند و بیشتر علاقه‌مند است از دارایی‌های نقد و فعلیت‌های وجود خود بهره گیرد. همین علاقه‌مندی، وضعیت موجود شخص را در نظرش، شایسته و بایسته جلوه می‌دهد، او را به حال فعلی خود قانع می‌کند و از پیش رفت و تعالی مانع می‌شود. از این رو لازم است انسان، ارتباط مداومی با شخصیت‌های موفق و ممتاز هر رشته – که مطلوب اوست – برقرار نماید و همواره خود را با ایشان مقایسه کند تا موفقیت نسبی او در طول زمان افزایش یابد.

---

[1] به میزان الحکمهٔ ذیل عنوان «علم» مراجعه شود.

از مجموع مباحث گذشته چند نتیجه حاصل می‌گردد.

اول: مداومت و استمرار

پیشوای متقین علی (ع) فرموده‌اند:

قَلیلٌ تَدومُ عَلَیهِ أرجی مِن کثیرٍ مَملولٍ مِنهُ[1]

کار کمی که بر آن مداومت ورزی از کار بسیاری که از آن دلزده و ملول شوی بهتر و امیدوارکننده‌تر است.

پس از درک این نکته که تأثیر عمل به نحو تدریجی و در طول زمان ظاهر می‌شود و به‌دست آوردن ملکه محصول تکرار عمل است، ارزش «مداومت» و «استمرار بر عمل» به‌خوبی آشکار می‌شود. مطابق سخن امیرالمؤمنین (ع) :

– چند دقیقه نرمش که روزانه به صورت مداوم انجام گیرد ارزش‌مندتر از چند ساعت ورزش سنگین است که تنها به مقطع زمانی خاصی منحصر شود.

– تلاوت یک حزب قرآن در هر روز اگر استمرار داشته باشد امیدوارکننده‌تر و پربهره‌تر از تلاوت چند جزء قرآن در یک روز است که موجب دلزدگی شود و ادامه نیابد.

– دو رکعت نماز پیش از اذان صبح اگر مداوم و مستمر باشد بسیار مؤثرتر از چند ساعت عبادت شبانه است که فردا تکرار نگردد.

– اندکی مطالعه اگر به صورت برنامه هر روز اجرا گردد مفیدتر از چند ساعت مطالعهٔ دفعی است که آینده‌ای نداشته و ترک شود و. . .

قالَ الباقِرُ (ع) : أحَبُّ الأعمالِ إلی اللّٰهِ تَعالی ما دامَ عَلَیهِ العَبدُ وَ إن قَلَّ. [2]

محبوب‌ترین عمل در پیشگاه ایزد متعال، عملی است که بر آن مداومت شود گرچه اندک باشد.

رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود

[1] نهج البلاغه، قصار الحکم ۲۷۸. در روایت دیگر حکمت ٤٤٤ آمده‌است «قَلیلٌ مَدومٌ عَلَیهِ خَیرٌ مِن کَثیرٍ مَملولٍ مِنه»
مراجعه شود به میزان الحکمه ذیل عنوان عمل باب‌های ۲۹٤۰ تا ۲۹٤۳.

[2] کافی ۸۲ / ۲. در کتب روایی، احادیث فراوانی در این موضوع جمع‌آوری شده‌است. برای آشنایی با این روایات از جمله مراجعه شود به میزان الحکمهٔ، ذیل عنوان «عمل».

دوم: تدریج

قالَ رَسولُ اللَّهِ (ص) : یا أَیهَا النّاسُ خُذوا مِنَ الأعمالِ ما تُطیقونَ[1]

آن مقدار از عمل که توان دارید برگیرید.

برنامهٔ عملی که هر کس برای خود در موضوعات مختلف تدارک می‌بیند باید با توان فعلی او تناسب داشته باشد و توان انسان در ابتدای انجام هر کار بسیار کم است. تکلیف و تحمیل به نفس – یا به دیگری – اگر از حد طاقت درگذرد، به عمل تبدیل نمی‌شود و یا استمرار نمی‌یابد و در موارد بسیار، آسیب می‌رساند همان‌گونه که آغاز تمرینِ وزنه‌برداری با وزنه‌های سنگین به ستون فقرات، صدمه وارد می‌سازد و یا دست‌کم، رغبت و اشتیاقِ استمرار آن را از بین می‌برد. به این جهت ضروری است افزایش تعداد وزنه‌ها متناسب با افزایش توانایی فرد و به «تدریج» باشد تا پیامد سوئی ایجاد نکند.

توصیه به تدریج دارای دو چهره‌است:

اول : چهرهٔ سلبی که «بیش از توان خود در هر مرحله بر خود تکلیف نکنید. »

دوم : چهرهٔ ایجابی که «هرگاه توانایی و قابلیت نفس افزایش یافت تکلیف را بیفزایید یعنی تکلیف، کمتر از توانمندی نفس هم نباشد. »

ترکیب این دو گزاره توصیه به «اعتدال» در برنامه‌ریزی است. گزارهٔ سلبی ناظر به پیامدهای سوئی است که بیان شد و گزارهٔ ایجابی به لزوم «حرکت مداوم» و پرهیز از «سکون»، «رکود»، «قناعت به وضعیت موجود» و «احساس استغنا» اشاره دارد. سفارش بعضی از علمای اخلاق برای اقامهٔ نماز شب چنین است:

«در ابتدا نیم ساعت قبل از اذان صبح بیدار شوید و پس از مقداری توجه و ذکر بخوابید. یک هفته بر این امر مداومت کنید پس از آن، یک هفتهٔ دیگر این برنامه را اجرا کنید؛ بلافاصله بعد از بیدارشدن وضو بگیرید و سپس بخوابید. هفتهٔ بعد پس از بیدار شدن و وضو یک رکعت نماز وتر را بجا آورید. مدتی بعد علاوه بر نماز وتر، دو

[1] میزان الحکمة: ١٤٠١.

رکعت نماز شفع را هم ضمیمه کنید. پس از چندی رکعات دیگر را هم بیفزایید و. . . »[1]

در این گونه برنامه‌ریزی به خوبی، اصل مداومت و تدریج رعایت شده‌است. در واقع این توصیه به ما گوشزد می‌کند که «نماز شب خوان شدن» ارزنده‌تر از «نماز شب خواندن» است و به‌دست آوردن ملکه و توانمندی عمل زیباتر از انجام عمل.

البته روشن است که توان اولیهٔ افراد و نیز مقدار زمانی که برای انتقال به مرحلهٔ بعد لازم است در شرایط مختلف، متفاوت است. اما به هر صورت برنامه، باید درجه به درجه سنگین شود.

قلب سلیمی که زنده‌دلان و خودساختگان پس از یک عمر ریاضت و تلاش به‌دست آورده‌اند یک‌باره یا یک‌شبه به‌دست نمی‌آید. خودسازی امری زمان‌دار و تدریجی است و حوصله و مجاهدت طولانی نیاز دارد. انتظارات و توقعات ما، اگر با این واقعیت هماهنگ نباشد جز آرزویی دست‌نایافتنی و خیالی باطل نیست.

سوم: حفظ رغبت نفس

قالَ عَلِی (ع) : خادِع نَفسَک فی العِبادَهِ وَ ارفَق بِها وَ لاتَقهَرها وَ خُذ عَفوَها وَ نِشاطَها، إلاّ ما کانَ مَکتوباً عَلَیک مِنَ الفَریضَهِ فَإِنَّهُ لا بُدَّ مِن قَضائِها وَ تَعاهُدِها عِندَ مَحَلِّها. [2]

در عبادت و بندگی، نفس خود را بفریب. با او مدارا نما و مقهورش مدار (تکلیف سخت به او مکن) و هنگام فراغت و نشاطش آن را دریاب (به طاعت و بندگی وادار) مگر آن‌چه بر تو واجب است که از بجا آوردن آن و مراعات نمودن آن در وقتش چاره‌ای نیست.

قالَ عَلِی (ع) : إنَّ لِلقُلوبِ إقبالاً وَ إِدباراً فَإِذا أقبَلَت فَاحمِلوها عَلَی النَّوافِلِ وَ إِذا أدبَرَت فَاقتَصِروا بِها عَلَی الفَرائِضِ. [3]

برای دلها اشتیاق و اعراض (آمادگی و ماندگی) است. پس هرگاه رو کرد آن را به انجام مستحبات وادارید و

---

[1] غرض از این نقل قول ارائهٔ برنامهٔ عملی برای عموم نیست. این توصیه، مخاطب ویژه‌ای دارد و تنها به عنوان مؤید برای اصل کلی تدریج در این جا ذکر شده‌است.

[2] نهج البلاغه، نامهٔ ٦٩.

[3] نهج البلاغه، حکمت ٣١٢.

هرگاه روبرگرداند به انجام واجبات اکتفا کنید.[۱]

چند ساعت مطالعهٔ پیاپی – حتی اگر به سردرد و پریشانی نرسد – چون بـه تکلـف و تحمیـل، انجـام گرفتـه، طراوت و نشاط و رغبت ما را به مطالعه کتاب از بین می‌برد. اما توزیع همین چند ساعت بر زمان، امید استمرار آن را افزایش می‌بخشد و نشاط و علاقهٔ ما را حفظ می‌کند.

بزرگان اخلاق می‌فرمایند: اگر علاقه به اقامهٔ ۱۰ رکعت نماز مستحبی دارید ۱۲ رکعت نخوانید؛ زیرا دو رکعـت پایانی که به تحمیل و با فشار و بی‌حوصلگی انجام گرفته، خاطرهٔ ناخوشایندی از خود در ذهن ما باقی می‌گـذارد. همین تصویر نامبارک و آزاردهنده، انگیزه و اشتیاق و طلب ما را برای تکرار عمل کم می‌کند. اما اگر هشت رکعت خوانده شود، لذتی که از این عملِ زنده و پرطراوت تجربه می‌شود دو نتیجه در پی دارد:

اول: پیدایش تصویری دل‌انگیز و خاطره‌ای شیرین در ذهن.

دوم: پایداری شوق و عطش و تقاضا برای تکرار عمل در دل.

این توصیه شبیه توصیه به دست برداشتن از غذا قبل از سیر شدن است و علاوه بر عبادت در برنامه‌های دیگـر نیز باید رعایت شود.

از جمله اموری که رغبت و اشتیاق نفس را حفظ می‌کند، انجام دقیق برنامه و بـالا بـردن کیفیـت عمـل اسـت. دانش‌آموزی که در تمام جلسات درس به موقع حضور یافته، قبل و بعد از درس مطالعهٔ کافی نموده و تمارین هـر بحث را در دفتری آراسته و منظم نوشته‌است، برای حضور در کلاس اشتیاق بیشتری دارد.

این نکته گرچه ما را به اهمیت التزام عملی به وظیفه و دقت در کیفیت انجام کار متوجه می‌سازد. اما نباید برای کسانی که به هر دلیل ناموفق بوده‌اند و پاره‌ای از مراحل پیدایش ملکه را وانهاده‌اند، موجـب دلسـردی و ناامیـدی شود. اقدام عملی انسان از هر کجا آغاز شود نتیجه‌بخش و مؤثر است و هرگز تباه و ضایع نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

---

[۱] امام رضا U نیز می‌فرمایند: إنَّ لِلقُلوبِ إقبالاً وَ إدباراً وَ نِشاطاً وَ فُتوراً، فَإذا أقبَلَت بَصرَت وَ فَهِمَت وَ إذا أدبَرَت کَلَّت وَ مَلَّت، فَخُذوا عِندَ إقبالِها وَ نِشاطِها وَ اترُکوها عِندَ إدبارِها وَ فُتورِها (میزان الحکمهٔ ١٦٩٦٢) برای دلها اقبال و ادبار و نشاط و سستی است. پس هرگاه قلب رو کند (و با نشاط باشد) می‌بیند و می‌فهمد و هرگاه پشت کند خسته و افسرده شود. پس هنگام اقبال و نشاط، آن را دریابید و هنگام ادبار و سستی آن را واگذارید.

و عَن عَلِیٍّ U: إنَّ هذِهِ القُلوبِ تَمُلُّ کَما تَمُلُّ الأبدانِ فَابتَغوا لَها طَرائِفَ الحِکَم. این دل‌ها به ستوه آمده و خسته می‌شوند چنان که بدن‌ها خسته و درمانده می‌شوند، پس برای آن، حکمت‌ها و دانش‌های تازه و شگفت بطلبید. (میزان الحکمهٔ: ١٦٩٦٤)

إِنّی لاأُضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکم[1]

از امور دیگری که به حفظ اشتیاق و نشاط نفس کمک می‌کند معاشرت و ارتباط با چهره‌های موفق وممتاز یک رشته است که در این باره در آینده سخنی خواهیم داشت.

و نیز تسهیل برنامه و پیراستن آن از امور غیر ضروری و زائد - که اصل طرح را بزرگ و غیرعملی جلوه می‌دهد - در ایجاد انگیزه و اشتیاق مفید است.

چهارم: استقامت

قالَ أَمیرُ المُؤمِنینَ عَلِی (ع) : العَمَل، العَمَل. ثُمَّ النِّهایهٔ، النِّهایهٔ، وَ الإستِقامَهٔ، الإستِقامَهٔ. [2]

پیش از این گفته شد که تحصیل ملکه در گرو تکرار فراوان عملی است که دارای این مختصات است: توان بسیاری می‌طلبد، زمان زیادی می‌گیرد، توجه و دقت قابل توجهی هزینه می‌کند و بازده مطلوبی ندارد و خلاصه پرزحمت و دشوار است.

برای درک این قضیه، استدلال پیچیده‌ای نیاز نداریم. آموزش هنرها، حرفه‌ها و مهارت‌ها معمولاً در ابتدا با شوق و اشتیاق فراوان همراه است ولی پس از مدتی تجربهٔ نسبتاً مشکل و به‌ظاهر کم‌اثر، رغبت‌ها و انگیزه‌ها فرسایش می‌یابد و همت‌ها به کاستی می‌گراید. مثلاً در آغاز دورهٔ آموزشی تندخوانی اگر پنجاه نفر حضور داشته باشند در پایان آن، تعداد افراد به مراتب کاهش یافته‌است. پاره‌ای از افرادِ باقی‌مانده نیز به سطوح پایین این مهارت بسنده می‌کنند و از پیشرفت و حرکت باز می‌ایستند مگر آن که نوعی اجبار و تکلیف، التزام آنان را ضمانت کرده باشد و یا با توصیهٔ مداوم و توجه دادن افراد به نتایج و برکات این تلاش، انگیزهٔ فرسایش یافته‌شان ترمیم شود.

کسب ملکات روحی نیز همین گونه‌است. به‌دست آوردن ملکهٔ «تقوا» و «تسلط بر نفس» در آغاز راه محدودیت‌هایی دارد. مثلاً نیازمند کنترل شدید اعضا و جوارح و بازداشتن آن از پرخوری، پرخوابی، پرگویی و بهره‌مندی بیش از اندازه از لذت‌های دنیوی است و مجاهدت و تلاش درخوری می‌طلبد و لذا از آن به «جهاد اکبر» تعبیر شده است.

---

[1] آل عمران ۱۹۵ / ۳.

[2] نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷٦.

يا أيهَا الإِنسانُ إِنَّک کادِحٌ إِلی رَبِّک کدحاً.[1]

ای انسان (تو در راه خود) به سوی خدا در تلاش و مشقتی.

این مجاهدت، «پایداری»، «استواری»، «استقامت» و «پشتکار» نیاز دارد. خدا می‌فرماید:

وَ أن لَو استَقاموا عَلَی الطَّریقَهِ لَأسقَیناهُم ماءً غَدَقاً[2]

و اگر بر طریق (حق) استقامت می‌ورزیدند به آن‌ها آب فراوان (و روزی وسیع) عطا می‌کردیم.

یکی از مصادیق مهم مفهوم «صبر» در فرهنگ اخلاقی اسلام، استقامت و پایداری در انجام وظیفه است که با یادآوری و توصیهٔ دیگران تقویت و بارور می‌شود.

وَ تَواصَوا بِالحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبر.[3]

توصیه به استقامت، توصیه به اِعمال جدیت و قاطعیت، در به‌کارگیری توانمندی‌ها و استفاده از سرمایه‌ها است.[4]

پنجم: اقدام (پرهیز از تسویف)

تسویف و عقب انداختن عمل همیشه ناشی از این تصور است که بعداً فرصتی برای جبران و انجام عمل وجود دارد. اگر به‌خوبی متوجه اهمیت ملکات شده باشیم باید قدر ظرفیت‌های زمانی را بهتر بشناسیم و عمل را به تأخیر نیندازیم. زیرا تأخیر عمل فرصت به‌دست آوردن ملکه را برای ما محدودتر می‌سازد و ظرف زمانی ما را کوچک‌تر می‌کند تا به جایی که تحصیل ملکه در آن نگنجد. مثلاً ترک مطالعه و مباحثه در شب‌های درسی موجب می‌شود روز به روز ما به ایام امتحان نزدیک شویم و ظرف زمانی لازم برای آموزش کامل علوم برای ما تنگ شود. با فرارسیدن شب امتحان تنها چند ساعت وقت برای فراگرفتن انبوهی از مطالب باقی می‌ماند که این ظرف زمانی اندک گنجایش آن حجم عظیم از فعالیت را ندارد و به محرومیت ما می‌انجامد. ترک خودسازی و عقب انداختن آن موجب از دست رفتن فرصت‌ها می‌شود تا جایی که زمان، اجازهٔ بهره‌برداری کامل را از ما سلب می‌کند. با

[1] انشقاق ٦ :٨٤.

[2] جن ١٦ :٧٢. و نیز رجوع شود به احقاف ١٣ :٤٦ و هود ١١٢ :١١.

[3] عصر ٣ :١٠٣.

[4] برای تفصیل این بحث رک: گفتاری پیرامون صبر، علی حسینی خامنه‌ای.

ظهور امام عصر (عج) یکباره نمی‌توان در زمرهٔ سربازان توانمند ایشان قرار گرفت. منتظران فرج آن حضرت باید بسیار قبل از آمدن آن حضرت در اصلاح خود و کسب توانمندی‌های جسمی، علمی، اخلاقی و اجتماعی کوشیده باشند.

سستی و کوتاهی در تربیت فرزند آرام آرام به پیدایش ملکات ناشایسته در وجود او می‌انجامد. پس از چندی ظرف زمانی پیش روی والدین برای تربیت فرزند چنان تنگ می‌شود که جز برای حسرت و پشیمانی گنجایش ندارد.

×××

آن‌چه تاکنون ذکر شد اصول و قواعد عامی است که هم تربیت خویش، هم تربیت دیگران و هم تحولات اجتماعی را پوشش می‌دهد. در طراحی برنامه‌های فرهنگی و تربیتی نیز باید همهٔ این آگاهی‌ها ملاحظه شود. مثلاً مربی یا استادی که می‌خواهد به دیگری هنری بیاموزد باید ناتوانی‌های او را به‌خوبی در نظر گیرد و متوجه طول زمان لازم برای کسب آن توانمندی باشد. هر پدر و مادری باید بداند که از برداشتن ترکه تا فرود آمدن آن، فرصت مناسبی برای تحصیل یا اصلاح ملکات اخلاقی نیست!

پدر و مادر یا مربی باید با متربی خود تا رسیدن به مقصد با سعهٔ صدر و تحمل «همراهی» کند و توقع‌ها و انتظارات خویش را متناسب با توان او تعدیل نماید. مفهوم اخلاقی «مدارا» و «رفق» فرزند طبیعی همین واقعیت‌ها است.

اصل هفتم: برنامه‌ریزی

توان جسمی، فکری و روحی ما انسان‌ها برای انجام کارهای مختلف محدود است. با این توان محدود، در یک زمان، تنها امکان انجام چند فعالیت هم‌جهت برای ما وجود دارد. غالباً این گونه است که اگر توان خود را صرف انجام کاری نماییم، از انجام کارهای دیگر محروم می‌گردیم. اگر بخواهیم توان اندک خود را به فعالیت‌های فراوان زندگی به گونه‌ای توزیع کنیم که بیشترین بهره را از عمر و توان خود ببریم، نیازمند «برنامه‌ریزی» هستیم.

«برنامه‌ریزی» پیش‌بینی ترکیبی خاص، میان فعالیت‌ها است برای کوتاه کردن راه و بهره‌برداری بیش‌تر از

سرمایه‌ها در رسیدن به هدفی مشخص. «برنامه‌ریزی» عبارت است از طراحی نقشه‌ای جامع برای زندگی، که در آن نقشه، جایگاه هر فعالیت، به خوبی مشخص باشد.

مهندسان قبل از آغاز کار یک ساختمان، به ترسیم نقشه و پیش‌بینی وضع آینده آن اقدام می‌کنند. طراحی نقشه یعنی درنظرگرفتن کل زمینه و توزیع بهینهٔ آن بر مجموع نیازها. مثلاً برای ساختن یک منزل مسکونی، این زمینه باید اتاق، آشپزخانه، هال، سرویس، راه‌پله، پارکینگ و حیاط را در خود جای دهد. ولی برای ساختن مسجد یا ورزشگاه همین زمینه را باید به شکل دیگری تقسیم کرد. این زمین دارایی ماست که می‌توان با طراحی‌های مختلف بهره‌های متفاوت از آن برد. عمر ما وتوان جسمی، ذهنی و روحی ما نیز دارایی ماست که می‌توانیم با نقشه‌های مختلفی که برای آن تنظیم می‌کنیم، بهره‌های متفاوتی از آن کسب کنیم.

انسان قادر است با اراده و اختیار، فعالیت‌های گوناگونی برای زندگی برگزیند. این فعالیت‌ها، اجزا و عناصر برنامهٔ اوست که با نسبت‌ها و ترکیب‌های فراوان می‌توان آن‌ها را نظام و سامان بخشید. ولی هر ترکیب که انتخاب شود، نتیجه‌ای غیر از ترکیب دیگر خواهد داشت. این‌که انسان اکثر زمان و توان خود را به چه کاری اختصاص دهد، در شکل‌دهی نهایی به شخصیت و هویت او تأثیر دارد. اگر اکثر زمین موردنظر را به کاشت گل و بوته و نهال اختصاص دهیم، نتیجهٔ نهایی فراهم آوردن یک فضای سبز یا بوستان است. در حالی‌که می‌توان با ساختن چند طبقه بنا و اتاق‌های متعدد ، مدرسه یا درمانگاه پدید آورد. «برنامه‌ریزی» مدیریت صرف دارایی‌ها و سرمایه‌هاست. برای موفقیت بیش‌تر در این مدیریت باید اولویت‌ها را کشف کرد، خوب و خوب‌تر را، مهم واهم را تشخیص داد و پس از آن، متناسب با ضریب اهمیت هر کار سهمی از دارایی‌ها را به آن واگذار کرد.

پس قدم اول در برنامه‌ریزی شناخت هدف است. یعنی از این برنامه چه مطلوبی درنظر است؟ فضای سبز یا درمانگاه؟ پس از انتخاب هدف باید انواع فعالیت‌ها را در مقایسه با آن هدف ارزش‌گذاری نمود. مثلاً ارزش اتاق در مقایسه با بوستان و درمانگاه متفاوت است. بسته به این‌که چه نتیجه‌ای در نظر گرفته‌ایم، درصد احتیاج ما به عناصر و اجزا مشخص می‌شود. کارمند، راننده، دانشجو و طلبه هر یک برای موفقیت بیش‌تر و استفاده بهتر از سرمایه‌های خود باید برنامه‌ریزی کنند. اجزا و عناصر این برنامه‌ها قطعاً متفاوت خواهد بود. زیرا با انتخاب هدف نیازهای مختلفی پدید می‌آید و برای رفع این نیازها اجزا و عناصر گوناگون باید انتخاب شود.

پس از «انتخاب هدف»، «تشخیص عناصر لازم» و «اهمیت هریک»، لازم است «چینش و ترکیب مشخصی»

میان آن‌ها درنظر گرفته شود. گونه‌های مختلف ترکیب نتیجه‌های متفاوت درپی دارد. آرد و روغن و شکر با ترکیب مشخصی «حلوا» و با ترکیب دیگری «نان شیرینی» خواهد شد. نسبت دقیقِ به‌کارگرفتن هر یک از عناصر، پس از انتخاب هدفِ جزیی به دست می‌آید. برنامهٔ علمی کسی که تولید فکر و تحقیق در معارف دینی را هدف خود قرارداده با کسی که خدمت اقتصادی را هدف زندگی گرفته است متفاوت است.

انتخاب هدف ← تشخیص عناصر ← ارزشگذاری ← چینش و ترکیب.

برنامه‌ریزی، کاهش «اوقات رهایی» است. مراد از اوقات رهایی، اوقاتی است که شخص، هیچ مسؤولیتی فراروی خود نمی‌بیند و از هرگونه الزام و التزامی آزاد است. در این شرایط از تحمل کم‌ترین زحمت و فشاری شانه خالی می‌کند. اوقات رهایی اوقات استراحت ماست که نباید کل دایرهٔ عمر ما را فراگیرد. «زمان استراحت» زمان کسب نشاط و طراوت و مقدمهٔ انجام اعمال هدف‌دار است. این «مقدمه» نباید آن چنان گسترده شود که جایی برای «متن» باقی نماند!

گاهی این رهایی، رهایی فکری است. یعنی ذهن ما از پرداختن وظیفه‌مند به موضوعی مشخص، طفره می‌رود و آزادانه از این شاخه به آن شاخه تغییر موضع می‌دهد. گاهی رهایی در میان جمع اتفاق می‌افتد. گروهی از دوستان گردهم آمده، هرکس از دری سخنی می‌گوید و هیچ هدفی دنبال نمی‌شود (الکلام یجر الکلام) . در این اوقات مدار حرکت انسان را، «هوس» او مشخص می‌کند و بیش‌تر خوش‌گذرانی و تنوع‌جویی موضوعیت دارد. در برنامه، اوقات رهایی به حداقل می‌رسد و حالت مقدمیت آن حفظ می‌گردد.

مسلمان ، از آن‌جا که خود را بندهٔ خدا می‌بیند، همیشه ملتزم است که براساس وظیفهٔ الهی، عمل کند. استفادهٔ از عمر و رشد جامع انسانی و تلاش برای بهترشدن و بیشترین بهرهٔ وجودی را داشتن، وظیفهٔ کلی هر مسلمانی است. برای انجام این وظیفهٔ کلی لازم است همهٔ وظایف خود را شناسایی و در یک طرح عملی جامع رده‌بندی و سازمان‌دهی نماییم. در این صورت وظیفهٔ ما اجرای همان برنامهٔ جامع خواهد بود. پس می‌توان گفت «هنر برنامه‌ریزی»، همان «هنر تشخیص وظیفه» است و کسی که از «برنامه»ی خود سؤال می‌کند از «وظیفه»ی خود سؤال می‌کند.

اصول حاکم بر برنامه

اصل اوّل: جامعیت

برنامه باید جامع باشد. یعنی تمام اجزا و عناصر لازم، در آن حضور داشته باشد. مثلاًبرای طراحی یک واحد مسکونی، حیاط، اتاق، آشپزخانه، هال و سرویس لازم است. گلخانه و پارکینگ هم گرچه به آن مرتبه ضرورت ندارد، اما در زیبایی و کمال نقشهٔ کلی ساختمان مؤثر است. یک اتومبیل سواری علاوه بر موتور به چرخ و اتاق و صندلی و چراغ نیاز دارد و فقدان هریک از این اجزا نقیصه‌ای غیر قابل تحمل است.

تمام آنچه در برنامه پیش‌بینی می‌شود، قید «وجوب» دارد. مثلاً اگر در برنامهٔ شبانه روز خود نیم ساعت ورزش و هفت ساعت کار علمی درنظر گرفتیم، باید به نیم ساعت ورزش همان قدر اهمیت داد که به هفت ساعت درس و بحث. نه به بهانهٔ اهمیت کار علمی می‌توان از ورزش چشم پوشی کرد و نه به بهانهٔ اهمیت ورزش می‌توان مطالعه را تعطیل ساخت. در این فرض نیم ساعت ورزش همان مقدار واجب است که هفت ساعت کار علمی، و هر کدام که ترک شود خللی در تعادل برنامه و تأمین نیازهای ما پدید خواهد آمد.

بخشی از نیازها هرچند در برنامه قید نشود، به صورت طبیعی مورد توجه قرار می‌گیرد (مثل غذا خوردن و اقامهٔ نماز) . ولی برخی دیگر مورد غفلت واقع می‌شود. تأکید جدی بر این دسته، موجب می‌شود خلأی در شخصیت انسان باقی نماند و هیچ قدرتی یا عاملی نتواند با بزرگ‌نمایی این نیازها ما را دچار احساس خسارت کند یا تناسب و تعادل برنامهٔ ما را یکباره به‌هم ریزد

اصل دوم: هماهنگی و توازن، تناسب تقریبی

در برنامهٔ کامل تناسب اجزا و عناصر «به طور تقریبی» حفظ می‌گردد. کلمهٔ «به طور تقریبی» اهمیت فراوانی در این جمله دارد زیرا در یک زمینهٔ مشخص وبرای رسیدن به یک هدف معین، بیش از یک طرح و برنامه می‌توان ارائه داد. مثلاً برای ساختن یک منزل مسکونی در زمینی مشخص بر اساس سلیقه‌های مختلف، نقشه‌های متعددی می‌توان کشید. هیچ یک از این نقشه‌ها ترجیح قطعی بر دیگری ندارد و همه زیبا و کامل طراحی شده‌اند. کامل بودن نقشه‌ها در این است که:

۱- همهٔ اجزای لازم برای یک واحد مسکونی در آن‌ها یافت شود.

۲- نسبت میان اجزا به طور تقریبی محفوظ ماند.

وجود «حمام» درمنازل مسکونی ضروری است ونبودن آن نوعی کاستی در طراحی نقشه به‌شمار می رود. مساحت آن هم به طور تقریبی روشن است. مثلاً نباید از اتاق پذیرایی و حیاط، بزرگ‌تر یا از یک مترمربع کوچک‌تر باشد. با این اطلاعات می‌توان «حمام» را در هرگوشهٔ زمین پیش‌بینی کرد، به‌شرطی که در ترکیب کلی، تناسب‌ها برهم نخورد. در طراحی اندام انسان، وجود همه اعضا ضروری است. نبودن هریک از اندام‌ها نوعی معلولیت است. اندازهٔ چشم و گوش و دهان، فواصل میان اعضا و نسبت های کلی هم، به طور تقریبی رعایت شده است. کم و زیادشدن این اندازه‌ها تا حدودی امکان‌پذیر است و موجب اختلاف شکل انسان‌ها می‌شود. اما اگر این اندازه‌ها و نسبت‌ها یکباره برهم خورد، آن‌چه به دست می‌آید، پدیدهٔ دهشتناکی است!

برنامهٔ زندگی، عناصری ضروری دارد که با نسبت‌های تقریباً مشخصی باید در کنار هم قرار داده شوند. نبودن هریک از آن عناصر یا برهم‌خوردن شدید نسبت‌ها، طرح نهایی را غیرقابل تحمل و ناقص می‌نماید، گرچه کم و زیاد شدن اندک اندازه‌ها و نسبت‌ها دست ما را برای طراحی‌های مختلف ونتایج متفاوت بازمی‌گذارد. به بیان دیگر تشخیص اولویت‌ها در طراحی نمای کلی برنامه - باتوجه به اهداف و انتظارات - امکان‌پذیر است ولی این بدان معنی نیست که برای رسیدن به هدف تنها یک طرح بتوان ارائه داد و جایگاه قطعی مشخص یا اندازهٔ واحدی برای هر فعالیت بتوان تعریف کرد. این‌گونه نیست که برای هر لحظه تنها یک برنامهٔ مفید پیش روی ما باشد و تخلف از آن نظام برنامهٔ ما را به‌کلی به‌هم‌ریزد!

نوعی قابلیت انعطاف وجابجایی در برنامه متناسب با سلیقه‌های‌مختلف وجود دارد که شرط إعمال آن پاسداری از تمام عناصر و حفظ اندازه‌ها و نسبت‌های کلی است. این سوال که «الان چه کنم؟ »، «جمعه این هفته چه برنامه‌ای داشته باشم؟ »، «تابستان امسال را چگونه بگذرانم؟ » از بنیاد، سوال ناتمامی است و هیچ کس نمی‌تواند به آن پاسخ بگوید، مگر آنکه طرح کلی حاکم بر برنامه را برای او مشخص کنیم. این پرسش شبیه آن است که قبل از مشخص کردن کاربری زمین و طراحی نقشهٔ کلی آن بپرسیم، این گوشهٔ زمین را به چه چیز باید اختصاص داد؟ «این گوشهٔ زمین» هویتی مستقل از کل زمین ندارد، که بدون در نظر گرفتن کل، تکلیف آن را بتوان معین کرد. سلیقهٔ طراح ساختمان، پس از درنظر گرفتن فضای کل زمین جایگاه خاصی برای هر یک از اتاق‌ها، آشپزخانه، هال و. . . تعیین می‌کند. «برنامه‌ریزی» هنر حفظ اولویت‌ها و اهمیت‌ها در سطح کلی و ترجیح سلیقه‌مند یکی از امور

بر دیگری در سطح جزیی است.[1]

اجرای عملی این اصول، این‌گونه صورت می‌پذیرد: هرگاه متوجه ضرورت یک فعالیت شدیم، تلاش کنیم بی‌درنگ آن‌را در مجموع فعالیت‌های خود بگنجانیم. درابتدا ابعاد اهمیت آن فعالیت در مقایسه با امور دیگر برای ما به‌خوبی معلوم نیست. اما دو سر طیف حداقل و حداکثر آن که محدودهٔ اختیار ما را تشکیل می‌دهد کاملاً روشن است و به یقین می‌دانیم که کم‌تر از این مقدار و بیش‌تر از آن مقدار، برای ما لازم یا مقدور نیست. مثلاً ورزش روزانه حداقل یک ربع ساعت برای ما ضروری و بیش از یک ساعت نیز برای ما مقدور نیست. این طیف که دایرهٔ تردید ما را تشکیل می‌دهد اجمالاًبرای ما وظیفه و مسؤولیت می‌آفریند. اگر مقدار کم‌تر را در دستور کار و برنامهٔ

---

[1] یکی از ناآرامی‌های درونی ما، مشاهدهٔ اختلاف یا تضاد الگوها است.

شخصیت‌های بزرگ در نگاه ظاهر، برنامهٔ زندگی متفاوتی داشته‌اند به همین جهت تبدیل به شخصیت‌های متفاوتی با حساسیت‌ها و توانایی‌های دیگرگون و آثار وجودی مختلف شده‌اند. از میان این همه کدام یک را باید الگوی عمل خود بدانیم؟ از لابه‌لای مباحث گذشته می‌توان دریافت که

الف – زمینه‌های اولیه‌ای که فراروی این بزرگان بوده، تنوع فراوانی داشته است. امکانات مالی، شرایط خانوادگی، هوش و استعداد و توانایی‌های ذاتی، تربیت محیطی و حساسیت تاریخی، هر یک، از مقدرات انسان و خارج از حوزهٔ اختیار او است. این بهره‌های وجودی در برنامه‌ریزی تأثیر فراوانی دارد. قدر مشترک همهٔ این بزرگان، استفادهٔ بهینه از سرمایه‌ها و دارایی‌های خدادادی است.

ب – برفرض تساوی کامل در بهره‌های وجودی، سلیقهٔ برنامه‌ریزی هر یک ممکن است متفاوت باشد. دو اصل جامعیت و توازن شاه‌کلید گشودن این معما است. هر یک از این بزرگان بر اساس سلیقه و تشخیص خود اگر برنامه‌ای واجد همهٔ اصول و شرایط ریخته و به‌خوبی به آن ملتزم باشد، در پیشگاه خدا و وجدان خویش محکوم نیست، هر چند محصول نهایی این طراحی متفاوت از دیگران باشد.

همین دو اصل که بر برنامهٔ فعالیت‌های انسان حکومت می‌کند در صفات شخصیتی نیز جاری است. فضایل انسانی، مراتب طولی بسیاری دارد. داشتن حد نصاب آن فضایل، لازم و کسب بیش‌تر از آن فضل است. هر انسانی برای رشد اخلاقی خود باید حد نصاب سخاوت، شجاعت، ایثار، زهد، نظم، حضور اجتماعی و... را داشته باشد.

شمایل نهایی انسان‌های متخلق، حاصل ترکیب مراتب مختلف این صفات با یکدیگر است که چون خانهٔ خالی نداشته و از حد نصاب نیز پایین‌تر نیست مورد اعتراض قرار نمی‌گیرد و صد در صد محترم است.

اما ممکن است در ترکیب نهایی شخصیت یکی، مطلوب‌تر از دیگران شده باشد. الگوی عمل ما طبیعتاً، کامل‌ترین و سلیقه‌مندترین ترکیب خواهد بود، چه آن ترکیب در وجود یک شخص متمثل و مجسم شده باشد و چه آمیخته‌ای از چند شخصیت باشد.

توجه به رسالت اجتماعی از خانه‌های لازم جدول وجود انسان است که باید به آن عنایت ویژه‌ای شده باشد. اما انتخاب موضوع و نوع اجرای آن بسته به نگاه و دیدگاه افراد، متفاوت است. یکی، حرکت سیاسی اجتماعی را در دستور کار خود قرار می‌دهد، دیگری خروش علمی فرهنگی، و سومی فعالیت تهذیبی و تربیتی. و هر سه به جای خود مأجور و محترم‌اند. اختلاف فعالیت امامان شیعه در شرایط مختلف، مشابه همین توجیه را دارد. در مبحث فعالیت‌های فرهنگی به این بحث پرداخته‌ایم.

ج – مشاهده برنامهٔ زندگی این بزرگان و مقایسهٔ آن‌ها بینش ما را در تدبیرِ حرکت آینده بسیار بالا می‌برد. مثل مشاهدهٔ نقشه‌های مختلف ساختمان‌ها که در طراحی نقشهٔ یک زمین بسیار ایده‌بخش است. هر چند تعبد و الزامی به پیروی صددرصد از یکی از آن‌ها نیست. به همین جهت مطالعهٔ زندگی و سرگذشت بزرگان همیشه قابل توصیه است.

د – بعضی از بزرگان در شرایط تربیتی ویژهٔ خود پاره‌ای از ضرورت‌ها را درک نکرده یا درک کرده ولی مقدورشان نبوده است و این عدم آشنایی نه از سر تقصیر، که قصور و ناتوانی طبیعی بوده است. مثلا ممکن است ضرورت توجه به ورزش یا تغذیهٔ مناسب، برای آنان روشن نبوده یا امکانات مالی و محیطی اجازهٔ اقدام کامل را نمی‌داده است. در این فرض، عجز یا جهل، عذر موجهی برای آن‌ها بوده و تکلیف را از آنان ساقط کرده است اما ما که در شرایط بهتری قرار گرفته‌ایم نه تکلیفمان ساقط است و نه عذرمان موجه.

خود قرار دهیم و به آن التزام عملی داشته باشیم، آرام آرام تجربه وبصیرت بیشتری فراهم می‌آید و اندازهٔ ضرورت آن کار را بهتر تشخیص می‌دهیم. ولی اگر به بهانهٔ ناآگاهی از حدودِ دقیقِ اهمیتِ یک کار، به‌کلی آن را رها کنیم، هیچ‌وقت تردید و ابهام، ما را رها نخواهد کرد. تشخیص نسبت‌ها و اولویت‌ها در ابتدای راه تنها در حدود کلی و اجمالی امکان‌پذیر است ولی پس از حرکت و عمل، به جزئیات هم سرایت می‌کند و دایرهٔ ابهام و ناآگاهی را به‌مرور کوچک می‌گرداند.

اصل سوم: تنوع

با توجه به این‌که رشد انسان در ابعاد مختلف به‌نحو تدریجی و در طول زمان رخ می‌دهد، لازم است سیمای کلی برنامه در زمان طولانی از عناصر اصلی خالی نماند. نباید یکی از فعالیت‌های اصلی را در برهه‌ای طولانی از زمان تعطیل کرد؛ زیرا ارتباط مستمر با آن فعالیت –هر چند کوتاه و اندک– امید تأثیر بیشتری دارد.

امام علی (ع) : قَلیلٌ مَدومٌ عَلَیهِ خَیرٌ مِن کثیرٍ مَملولٍ مِنه [1]

اندکی که بر آن مداومت شود، بهتر از فراوانی است که از آن دلزدگی و ملالت خاطر حاصل گردد.

غذاخوردن و تأمین نیاز جسمی یکی از برنامه‌های اصلی است و برای مدت‌زمان طولانی نباید از آن غفلت شود گرچه کمیت و کیفیت آن در شرایط زمانی گوناگون – مثل ماه مبارک رمضان – تغییر می‌کند. عبادت، ورزش، فعالیت علمی و روابط اجتماعی نیز همین‌گونه است. به همین ملاک نباید برنامهٔ ورزشی را فقط به تابستان اختصاص داد. نمی‌توان روابط اجتماعی را در طول سال‌های تحصیل به‌کلی قطع کرد و امید داشت که پس از فراغت از کارِ درازمدتِ تحصیل، کسب توانمندی‌های لازم در روابط اجتماعی از صفر آغاز شود. اهمیت یکی از ابعاد حیات انسان، بهانهٔ موجهی برای خاموش کردن چراغ ابعاد دیگر نیست.

البته «توجه ویژه» به یکی از فعالیت‌ها در شرایط خاص، کاملاً لازم و معقول است؛ پررنگ کردن کار علمی در ایام امتحان، تقویت برنامهٔ عبادی در شب‌های جمعه و ماه رمضان و اهمیت بیش‌تر به ورزش و تفریح در تابستان به منزلهٔ شتاب دادن «دفعی» ولی «موقت» به متحرکی است که آهسته و پیوسته در حال حرکت بوده است.

آنچه در اصل «جامعیت» گفته شد ناظر به کل زمینهٔ برنامه‌ریزی بود. مثلاً کل دایرهٔ عمر را نباید خالی از فعالیت‌های اجتماعی قرار داد. اما بر اساس اصل «تنوع» لازم است این فعالیت اجتماعی در زمان متناوب و به

[1] نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ٤٤٤.

صورت مستمر تقسیم و توزیع شود، نه این که تنها به نیمهٔ دوم عمر اختصاص یابد. تناوب برنامه بسته به اهمیت آن، روزانه، هفتگی، ماهیانه یا سالانه قابل پیش‌بینی است. تعطیل کامل یک فعالیت و به‌هم‌خوردن سیکل منظم آن در شرایط اضطراری استثنا است و نباید قاعده شود.

اگر همهٔ نیازهای شخص در برنامه به صورت جامع و متنوع تدارک دیده نشود، توجه یکبارهٔ او به یک خلأ، مسیر زندگیش را تغییر داده واو را دچار افراط و تفریط و عدم‌توازن می‌کند. هنگامی‌که شخص، شکاف عظیمی درمجموع فعالیت‌ها یا توانایی‌های خود مشاهده نماید، «احساس خسارت» می‌کند و برای پرکردن این شکاف، نظام فعالیت‌های خود را برهم می‌زند و از جادهٔ تعادل خارج می‌شود.

اصل چهارم: برخورداری از نگاه کلی

برای برنامه‌ریزی لازم‌است مجموع زمینهٔ فعالیت، درنظر گرفته‌شود. برنامه‌ریزی برای «امروز» بدون درنظرگرفتن کل عمر چندان نتیجه‌بخش نیست. وظیفهٔ امروز ما بریده از کل عمر تعریف نمی‌شود و قابل تشخیص نیست.

گوشهٔ یک زمین می‌تواند مکانی برای احداث پارکینگ، اتاق‌خواب یا سرویس باشد. این‌که کدام‌یک از این‌ها نهایتاً در این‌مکان قرار داده‌شود، مشروط به درنظرگرفتن پلان کلی ساختمان است. در لحظهٔ عمل نباید برای همان لحظه برنامه‌ریزی کرد. هرزمان برای چندین نوع فعالیتِ لازم و مفید قابلیت دارد و آنچه که وظیفهٔ نهایی این زمان را مشخص می‌کند، نگاه کلی به مجموع حوزهٔ اختیار، و برنامه‌ریزی هماهنگ و متوازن برای آن است.

اصل پنجم: زمان‌مندی

در برنامه‌ریزی جزیی حتماً باید «ابتدا» و «انتها»ی زمان هرفعالیت را مشخص کرد. تعیین زمان ابتدای عمل به آن جهت است که اراده به امر «کلی» تعلق نمی‌گیرد. یعنی تصمیمی که انسان بر انجام کاری می‌گیرد تنها به این شرط عملی می‌شود که بریک امر مشخص «جزیی» متمرکز شود. مثلاً این تصمیم که فلان کتاب را در «آینده» خواهم خواند امری کلی است و قابلیت پذیرش اراده را ندارد مگر آنکه یکی از افراد بیشمار آینده مشخص شود. مثلاً بگوییم «روز جمعه پس‌از نماز صبح» یا «بلافاصله پس‌از رسیدن به خانه» این کتاب را می‌خوانم. یکی از

شواهد مهم این مسأله این است که انسان معمولاً هرکاری را در آخرین فرصت ممکن آغاز می‌کند. زیرا تا پیش از رسیدن به آخرین زمان، مصادیق فراوانی در معرض ارادهٔ او قرارگرفته ولی در لحظهٔ آخر فقط یک گزینه برای انتخاب باقی است. «بعداًانجام میدهم.» از نظر عملی با «هرگز انجام نمی‌دهم.» معادل است. زیرا «بعداً» مصادیق زیادی دارد و تاهنگامی که کلی است، اراده به آن تعلق نمی‌گیرد. از این‌رو لازم است برای انجام هر کاری یک مصداق مشخص آن را در نظر بگیریم و ابتدای آن را به‌صورت جزیی معین کنیم.

تعیین زمان انتهای عمل (یعنی زمان نتیجه‌بخشی کامل آن فعالیت) هم ضرورت دارد. زیرا انسان اگر زمان پیشِ روی خود را بی‌کران یا وسیع انگارد، انگیزه‌ای برای تلاش ندارد. هرگاه فرصت انسان برای انجام عملی محدود باشد، اوقات رهایی او کم‌تر می‌شود و با فعال کردن ظرفیت بالایی از توان خود، بهرهٔ بیشتری از زمان می‌گیرد. توان انسان همیشه بسیار بیش‌تر از آن است که تصور می‌کند. آدمی هرگاه خود را آزاد می‌بیند، به حداقلِ زحمت و حرکت اکتفا می‌کند. اما در تنگناها و محدودیت‌ها چنان فعالیت می‌کند که خود از نیروی عظیم خویش درشگفت می‌ماند. انسان درشرایط عادی بیش از چند کیلومتر نمی‌تواند بدود. اما در هنگامهٔ احساس خطر یا به‌جهت فرار از مواجهٔ با دشمن، ساعت‌ها باسرعت و بدون احساس خستگی راه طی می‌کند.

البته دائماً نمی‌توان در حال دویدن بود. اما می‌توان توقف‌ها و سستی‌ها را به حداقل رساند. از این قاعده در برنامه‌ریزی استفاده کنیم؛ اگر خود را ملزم به اتمام عمل در فرصت پیش‌بینی‌شده نماییم، همین التزام عملی به‌منزلهٔ نیروی قاهری است که مارا به تلاش و فعالیت بیش‌تر وادار می‌کند. اما اگر همیشه با ارفاق و مدارا فرصت پهناوری پیشِ روی خود ترسیم کنیم، بخش عمده‌ای از وقت ما به رهایی و بطالت تباه می‌گردد. به‌همین جهت برخی از بزرگان حداکثر زمان فعالیت علمی برای یک درس در شرایط معمولی (با طی تمام مراحل؛ پیش مطالعه، درس، مطالعه، مباحثه، و نگارش بحث) را سه ساعت پیشنهاد می‌کنند.

برای تخمین زمان پایان عمل لازم است از ابتدا، مجموع فعالیت، به‌خوبی ملاحظه و مرحله‌بندی شود. مثلاً در تحصیل یک متن، شمار تقریبی جلسات، محاسبه – و با کمک یک سالنامه – بر روزهای تحصیلی توزیع گردد.

اصل ششم: پوشش کامل

در تهیهٔ برنامهٔ جزیی، باید همهٔ خانه‌های برنامه را پرکرد. برنامه که به نقشهٔ ساختمان می‌ماند باید کل زمینه را

پوشش دهد. لحظاتی که به بیهودگی و لغو می‌گذرد، خانه‌های خالی برنامه است که باید آن‌ها را به صفر نزدیک کرد. زندگی یک مؤمن، گنجایش سرگرمی‌های بیهوده را ندارد. زیرا این‌گونه سرگرمی‌ها سرمایهٔ عمر و نیروی ما را از ما می‌ستاند و در مقابل، بهرهٔ درخوری نمی‌رساند. [1]

مکتب اسلام، انسان مؤمن را از ورزش، تفریح، استراحت و شادی پرهیز نمی‌دهد. اما از «لغو» منع می‌کند. پرداختن به فعالیتی که به حال دنیا و آخرت انسان سودمند نیست ممنوع است حتی اگر علم‌آموزی باشد.

أعوذُ بِک مِن عِلمٍ لاینفَع[2].

خدایا به تو پناه می‌آورم از دانشی که سودمند نباشد.

ورزش و تفریح هم اگر هدف‌مند و از روی حکمت در فهرست فعالیت‌های انسان قرار گیرد لغو نیست. اما اگر از مقدمیت خارج شود و سراسر فضای برنامه را اشغال کند بدون تردید مطلوب نیست.

قدم زدن در پارک، حل جدول روزنامه، بازی‌های کامپیوتری، استماع نوار آهنگ، فوتبال، فیلم سینمایی، مطالعهٔ صفحهٔ حوادث روزنامه، تخمه شکستن، لطیفه‌گویی، تماشای مسابقات ورزشی، قدم زدن در بازار، آواز خواندن و. . . گرچه ممکن است هریک به‌تنهایی از نظر شرعی جایز باشد اما اگر یک جوان مؤمن صبح روز خود را با این فعالیت‌ها شام گرداند زندگی او قطعاً مورد رضایت دین نیست.

انسان‌های موفق – در رشته‌های مختلف – کسانی بوده‌اند که بر روی دسته‌ای از لذت‌ها و خوشی‌های خود پای گذاشته و حاضر شدند تن به تلاش و زحمت دهند. شاگرد اول‌های کلاس، دانش‌آموزانی هستند که لحظات بازی دیگران، ساعات مطالعهٔ آن‌ها بوده است؛ گرچه از ورزش و بازی هم در مواقع مشخص استقبال می‌کرده‌اند. بدون چشم‌پوشی از لذت‌ها و خواهش‌های دل، موفقیت امکان‌پذیر نیست.

ممکن است برای ما دقیقاً معلوم نباشد که چه برنامه‌ای برای ما بیشترین بازدهی را به ارمغان می‌آورد. اما قطعاً این مقدار معلوم است که نباید عمر خود را به بطالت گذرانیم. نباید لحظات زمان را در کم‌تر از قابلیت خود به‌کار گیریم. مثلاً ساعت ۹ صبح که اوج هوشیاری و نشاط فکری ما به‌شمار می‌رود مطالعهٔ داستان یا شعر، استفادهٔ بهینه نیست. درحالی که همین برنامه در ساعات خستگی، نشاطبخش و مقرون به صرفه است.

---

[1] قَد أفلَحَ المُؤمِنونَ... الّذینَ هُم عَنِ اللَّغوِ مُعرِضونَ. (مؤمنون ۱ :۲۳ و ۳) إنَّ المُؤمِنَ لَمَشغولٌ عَنِ اللَّعبِ. (خصال شیخ صدوق ۲۶ / ۱)

[2] میزان الحکمهٔ، حدیث ۱٤۰۰۵ و مفاتیح‌الجنان، دعای تعقیب نماز عصر.

در میان ما کسانی هستند که از هر پیشنهادی به روی خوش استقبال می‌کنند و هیچ وقت، عذر یا مانعی برای مشارکت ندارند. اگر پیشنهاد رفتن به کوه، پارک، ورزشگاه، یا سرزدن به رفقا و حضور در جلسات و. . . به آن‌ها شود بی‌درنگ اعلام آمادگی می‌کنند. این افراد از نعمت هدف‌مندی و برنامه محرومند و ره به جایی نمی‌برند هرچند به ظاهر زندگی خوشی دارند.

اصل هفتم: استحکام (اعتقاد به برنامه)

انسان باید به فعالیت جاری خود ایمان و اعتقاد داشته‌باشد. اگر ایمان راسخ به برنامه وجود نداشته باشد در انجام آن سستی می‌شود. اندک‌مخالفت یا خرده‌مانعی به‌راحتی جریان برنامه را مختل می‌سازد و آدمی را از ادامهٔ آن بازمی‌دارد. کار کوچکی که با ایمان و استحکام‌خاطر انجام پذیرد به‌مراتب امیدوارکننده‌تر از تلاش فراوانی است که این پشتوانه را نداشته‌باشد. ازاین‌رو لازم است به‌جای پرکردن بی‌پشتوانهٔ برنامه، ابتدا اعتماد و اعتقاد خود را به آن بازسازی کنیم و منطق مستحکمی برای آن بیابیم، آن‌گاه به تکمیل آن روی آوریم. تردید و تزلزل نسبت به فعالیت جاری موجب می‌شود انسان همیشه از خود گلایه‌مند و ناراضی باشد. این اعتراض دائم روحی باعث می‌شود شخص، اهتمام لازم را در انجام وظایف خود به‌کار نگیرد. در نتیجه، فراورده‌های عمل او همیشه سست و تُنُک و نیمدار عرضه شود. یعنی عدم استحکام برنامه به عدم استحکام عمل تبدیل می‌گردد. استمرار چنین حالت روحی به‌مرور بنیان همت آدمی را ویران می‌کند.

توان برنامه‌ریزی

تدبیر، دوراندیشی، تسلط بر قواعد برنامه‌ریزی و تشخیص وظیفه نوعی توانایی و ملکه است و مانند دیگر ملکات نیازمند مداومت و تمرین فراوان است. این توانمندی مثل همهٔ توانمندی‌ها، یکباره حاصل نمی‌شود و محتاج گذشت زمان است. پیدایش این توان برای انسان در ابتدا، سخت به‌نظر می‌رسد. اما به‌مرور و با طی تجارب متعدّد، آسان و هموار می‌گردد. برنامه‌ریزی گرچه در ابتدا ممکن است با شکست همراه باشد اما با مطالعه، مشاوره و تفکر می‌توان اُفت وخیزها و اشتباهات را به حداقل رساند.

در عین حال ناتوانی‌ها و ناکامی‌ها نباید موجب دلسردی شده و ما را از استقامت در به‌دست‌آوردن این ملکه باز

دارد.

همان‌طور که براثر تکرار و مداومت در برنامه‌ریزی، روح تدبیر و هنر مدیریت، اندک‌اندک حاصل می‌شود، درصورت بی‌توجهی و مسامحه، ملکهٔ روزمرگی، سهل‌انگاری، بی‌دقتی و بی‌مبالاتی در وجود ما شکل می‌گیرد. آن‌کس که از ابتدای جوانی، درصدد تدبیر امور خرد وکلان زندگی برنیاید، علاوه‌بر ازدست‌دادن سرمایه‌ها دچار روح و ذهنی آشفته می‌شود که اصلاح آن در سن بالا بسیار دشوار است. واین خطر بزرگِ سستی و تنبلی است.

شخصیتی که در مسندی مهم قرارگرفته و مسؤولیتی سنگین برعهده دارد ولی درانجام آن تدبیر و مدیریت لازم را به‌کار نمی‌گیرد، در ایام جوانی تن به این تمرین نداده‌است.

برای به‌دست‌آوردن توان برنامه‌ریزی بسیار مناسب است با چهره‌های موفق ارتباط مستمر داشته‌باشیم و گونه‌های مختلف برنامه‌ریزی را بررسی کنیم.

جوان گرچه در آغاز با مشاهدهٔ این برنامه‌ها که برخی عملاً در معاشرت با فرزانگان به‌دست آمده است به اجرای موبه‌مو و «اقتباس» رو می‌آورد اما به‌مرور قدرت «ترکیبِ» ویژگی‌های مثبت برنامه‌ها را به‌دست می‌آورد و به «خودشکوفایی» در برنامه‌ریزی می‌رسد. [1]

---

[1] مشاهده»ی گونه‌های متعدد یک فراوردهٔ انسانی در «جذب» ویژگی‌های آن تأثیر مستقیم دارد. دانشجویان رشتهٔ معماری مجموعه‌هایی دراختیار دارند که در آن تصویر زیباترین ساختمان‌های جهان در ترکیب با جلوه‌های طبیعت گردآمده‌است. آنان موظفند درهر هفته یکی‌دو طرح از این مجموعه‌ها را انتخاب و بر روی کاغذ رسم نمایند. مشاهدهٔ دقیق این تصاویر دانشجو را با انواع زیبایی‌هایی که در ساختن این آثار به‌کارگرفته شده، آشنا می‌کند. ترسیم این تصاویر برروی کاغذ سرعت مشاهده را کُند و دقت مشاهده را افزون می‌کند. بر اثر مشاهدهٔ دقیقِ یک اثر ظرافت به‌کاررفته در آن در وجود شخص، نقش می‌بندد و او را آماده می‌کند تا در هنگام طراحی، از آن الگو گرفته و آن را درشرایط دیگری «اقتباس» نماید. اگر این مشاهدهٔ دقیق در طرح‌ها و گونه‌های متعدد تکرار شود،دانشجو به مرحله‌ای می‌رسد که می‌تواند با «ترکیب» این زیبایی‌ها اثر تازه‌ای ارائه دهد که جلوه‌های بدیع چند طرح را یکجا جمع کرده‌باشد. پس از تمرین و ممارست، در مرحلهٔ دیگر، شخص «خلاقیت» می‌یابد. یعنی می‌تواند اثری در اوج دقت، ظرافت و زیبایی ارائه دهد که مشابه آن را ندیده یا مشابهی برای آن یافت نمی‌شود.

مشاهدهٔ دقیق ← جذب ← اقتباس

تکرار و تنوع مشاهده ← جذب ← اقتباس ← ترکیب ← خلاقیت

دانشجویان رشتهٔ کارگردانی موظفند در هر هفته یکی‌دو فیلم از آثار برتر بزرگان این حرفه را «مشاهده» کنند. این مشاهده هر چقدر دقیق‌تر انجام گیرد در انتقال فن فیلم‌سازی و ظرافت‌های آن به ساختار ذهنی آن‌ها بیش‌تر تأثیر دارد (جذب). از تکرار مشاهده، دانشجو قدرت می‌یابد که تکنیک‌های آموخته را در فضاهای مشابه، «اقتباس» یا «ترکیب» کند یا به‌مرور، به «خلاقیت» دست‌یابد.

نوآموزان قرائت قرآن برای بهبود کیفیت صوت ولحن خود به استماع مکرر تلاوت‌های ممتاز توصیه می‌شوند. این «استماع مکرر» موجب «جذب» سریع سبک قرائت و قدرت «اقتباس» از آن می‌شود. این شخص با استماع تلاوت‌های متنوع می‌تواند سبک‌های گوناگون را درهم‌آمیزد و معجون بدیعی از «ترکیب» آن‌ها فراهم آورد یا پس‌از چندی ممارست و تمرین «سبک تازه‌ای» بیافریند. ذاکران اهل بیت و مداحان موفق نیز همین مسیر را طی می‌کنند.

براین‌اساس، کسانی که می‌خواهند توان نویسندگی را در خود تقویت نمایند از مطالعهٔ آثار بزرگان این رشته و ارتباط فراوان با متون برگزیدهٔ ادبی بی‌نیاز نیستند. این ارتباط گرچه درابتدا به اقتباس سبک آنان می‌انجامد ولی به مرور در سطح ترکیب و خلاقیت می‌نشیند. شاعران و سرایندگان موفق هم به همین ترتیب در هنر خویش پیش رفته‌اند.

بررسی طرح‌ها ومدل‌های مختلف یک اثر، قدرت تشخیص انسان را بالاتر می‌برد و ما را در مقایسه و انتخاب مطلوب، موفق‌تر می‌گرداند. همان طور که برای تهیهٔ یک لباس ساعت‌ها وقت می‌گذاریم و طرح‌ها و الگوهای مختلف را بررسی می‌کنیم در برنامه‌ریزی هم سزاوار است پس از بررسی دقیق الگوها به ترجیح نسبی یکی یا ترکیب شایسته‌ای از آن‌ها روی آوریم.

نکاتی پیرامون برنامه‌ریزی

۱ – اگر در همه برنامه‌های زندگی، تردید روا باشد، در این یک گزاره، شک و شبهه‌ای راه ندارد که ما وظیفه داریم برای تشخیص وظایف خود اقدام کنیم.

آگاهی از وظایف، اولین، محکم‌ترین و قطعی‌ترین وظیفهٔ ما است که همهٔ تکالیف بعدی را پشتیبانی می‌کند و سنگ بنای اوّلیهٔ حرکت قرارمی‌گیرد.

۲ – »تشخیص وظیفه« و «مدیریت خود» نیازمند الف) تلاش، ب) آگاهی وسیع، ج) صرف زمان است.

الف) انتظار برای کشف بهترین دستورالعمل زندگی بدون تلاش و زحمت، همان قدر نامعقول و بی‌نتیجه است که توقّع بازشدن درهای رحمت و فرود مائدهٔ آسمانی بدون کوشش و مشقت. خدای بزرگ، بدون اسباب و وسایل، امور جهان را اداره نمی‌کند. پس برای رسیدن به چنین نعمت ارزش‌مندی بکوشیم و سرمایه‌گذاری کنیم. بی جهت منتظر «رؤیا»، «الهام»، «مکاشفه» یا «مواجههٔ تصادفی با استادی خبیر» نباشیم و یا به راه‌های ساده‌ای چون «قرعه»، «تفأل» و «استخاره» پناه نیاوریم.

سخن‌وری نیز چنین است. در معاشرت متوالی با خطبای نامور یا استماع مکرر نوار سخنرانی آن‌ها و دقت در عوامل موفقیت هریک می‌توان سبک و لحن و هنر آن‌ها را «جذب»، «اقتباس» و «ترکیب» نمود. اگر این مراحل به‌خوبی طی شود به «آفرینش» سبک جدید در این رشته می‌انجامد. فن کلاس‌داری و تسلط بر روش تدریس هم همین گونه است.

و خلاصه در همهٔ حرفه‌ها و صنایع، معاشرت با چهره‌های ممتاز و آثار برجسته این گونه بر وجود ما اثر می‌گذارد. قرارگرفتن در سطوح عالی تجارب بشری، فعالیت ذهنی و توان فنی مارا می‌افزاید، توقع مارا از خود بالا می‌برد و مارا در ارائهٔ اثر جدید سخت‌گیرتر و دقیق‌تر می‌نماید و از احساس استغنا و قناعت به توان موجود جلوگیری می‌کند.

کسی که وظیفهٔ علمی، تربیتی و فرهنگی برعهده دارد در معاشرت فکری با علمای بزرگ و سروکارداشتن با نظریه‌های برتر، توان علمی خود را بالا می‌برد. همین انس و مداومت در ارتباط با صاحب‌نظران، به «جذب» و «اقتباس» و «ترکیب» روش علمی، سبک تحلیل و شیوه ارائهٔ بحث آن‌ها منتهی می‌شود. و ممکن است به «خلق» نظریات جدید بینجامد.

این مقدمهٔ طولانی –که خود نمونهٔ مشاهدهٔ مکرر تطبیق یک قاعده بر مصادیق مختلف آن بود– در فصول آینده این دفتر، ارائهٔ برنامه را برای طلبه موجه می‌سازد.

ب) بسیاری از تصمیم‌های نسنجیدهٔ ما انسان‌ها که پشیمانی و حسرت به‌دنبال می‌آورد، ریشه در جهل و نا آگاهی ما دارد، دایرهٔ آشنایی و اطلاع ما از حقایق تلخ یا شیرین، هر چه گسترده‌تر باشد برنامه‌ریزی ما به صواب نزدیک‌تر می‌شود. هر چه دانش و آگاهی وسیع‌تری برنامه را پشتیبانی کند، آن برنامه کامل‌تر و مطلوب‌تر است. از این جهت لازم است قبل از برنامه‌ریزی آگاهی دیگران را هم به آگاهی محدود خود پیوند دهیم. مطالعه، مشاوره، مشاهدهٔ برنامهٔ دیگران و معاشرت با شخصیت‌های موفق این فایده را برای ما خواهد داشت.

ج) آن تلاش و مجاهدت و این تحصیل دانش، بدون هزینه‌کردن «زمان» امکان‌پذیر نیست. باید وقت مناسبی از برنامه خود را به این‌مهم اختصاص دهیم. همهٔ ما برای دانستن احکام شرعی و وظایف عام مسلمانی با صرف زمان قابل توجه، به رسالهٔ توضیح‌المسائل مراجعه می‌کنیم و برای فهم آن –فردی یا گروهی– تلاش می‌کنیم. در مواردی هم به استفاده مستقیم از اهل علم یا استفتا از مراجع تقلید احساس نیاز می‌کنیم و به آن همّت می‌ورزیم. همین کوشش و همّت را در اندازه‌ای گسترده برای یافتن مسیر زندگی باید به‌کار گرفت. باید برای رسیدن به فواید تدبیر سرمایهٔ زمان و توان خود را به کار گیریم و بدانیم صرف این مقدار زمان و توان قبل از عمل، بازده نهایی عمل ما را به‌مراتب بیشتر خواهد نمود. اگر این مقدار نیروی فکری و زمان را صرف تنظیم «برنامه» نکنیم لاجرم چندین برابر آن را باید به تاوان «بی‌برنامگی» بپردازیم.

۳ – ناتوانی در اجرای برنامه گاهی به‌خاطر «نواقص» برنامه و عدم رعایت قواعد برنامه‌ریزی است و گاهی به «سستی و تنبلی» بازگشت دارد. این نوشته قدم اول در رفع نواقص برنامه به شمار می‌رود. پس از آن باید به مبارزه با سستی و تنبلی پرداخت.

نباید تمام عمر ما به برنامه‌ریزی بگذرد. پس از رسیدن به نتیجه باید اقدام و عمل را آغاز نمود. [۱]

---

[۱] / «عجله» که در فرهنگ اخلاقی اسلام سخت مذمت شده، مربوط به قبل از تلاش برای یافتن راه صحیح است. تصمیم و اقدام، بدون پشتوانهٔ فکری موجب لغزش است.

امام علی (ع): العَجَلُ یوجِبُ العِثار. (غررالحکم ۴۳۲.) شتاب‌کاری موجب لغزش است

پیامبر اسلام (ص): العَجَلَةُ مِنَ الشَّیطانِ. (محاسن ۶۹۸ / ۳۴۰ / ۱.) شتاب‌کاری از (اخلاق) شیطان است.

اما بعد از کشف راه درست و «خیر» باید در انجام عمل سرعت ورزید.

فَاستَبِقوا الخَیرات. (بقره ۱۴۸ :۲ و مائده ۴۸ :۵) در کارهای خیر سبقت بگیرید. اُولئِکَ یُسارِعونَ فی الخَیراتِ وَ هُم لَها سابِقون. (مؤمنون ۶۱ :۲۳)

امام باقر (ع): مَن هَمَّ بِشَیءٍ مِنَ الخَیرِ فَلیُعَجِّلهُ. (کافی ۹ / ۱۴۳ / ۲.) کسی که تصمیم بر کار خوبی می‌گیرد باید در آن شتاب کند.

تا قبل از تشخیص «خوبی» یک فعالیت باید از انجام آن پرهیز کرد، اما پس از آن‌که «خیر»بودن آن احراز شد جایی برای درنگ و توقف باقی نمی‌ماند. باید به‌سرعت در انجام آن کوشید. التزام عملی به تصمیماتی که گرفته‌ایم ملکهٔ استقامت و اراده را در وجود ما تقویت و تصمیم‌گیری‌های آیندهٔ ما را بسامان

٤ – گاهی ناتوانی در اجرای برنامه، ما را نسبت به اصل برنامه‌ریزی دلسرد می‌نماید. به‌این بهانه که به برنامه عمل نمی‌کنیم نباید برنامه‌ریزی و تدبیر را کنار بگذاریم. کسی‌که برنامه دارد هرچند صددرصد به آن عمل نکند، از کسی‌که برنامه ندارد موفق‌تر است.

٥ – برای هر هدف ریز یا درشتی، فکر کردن و برنامه داشتن، مطلوب است: برنامهٔ ورزشی، برنامهٔ عبادی، برنامهٔ دیدار از خویشاوندان و دوستان، برنامه برای مسافرت‌های تابستانی، برنامه برای هزینهٔ درآمد، یا تهیهٔ مایحتاج، تعیین جایگاه برای لوازم منزل و. . .

این برنامه‌ریزی و تدبیر، نتیجهٔ کار را بیش‌تر و ضایعات و آسیب‌ها را کم‌تر می‌کند. البته مسائل کلان زندگی، اولویت بیشتری برای فکر و تدبیر دارند. در عین‌حال فکر کردن برای طراحی بهترین نقشه در برخی امور جزیی نیز علاوه بر افزایش قدرت تفکر و دقت‌نظر، راه ما را به‌سوی اهداف کلان هموارتر می‌کند. غالباً فکرکردن در مسائل خرد مؤونه و تلاش زیادی نمی‌طلبد و مواد اولیه‌اش آماده و در دسترس است.

٦ – تدبیر نباید به وسواس منتهی شود. گاهی دقت فراوان در جزئیات و عواقب یک کار مانع انجام آن می‌شود و هول وهراس بیجا ایجاد می‌کند. تدبیر که ابزاری برای بهبود انجام کار است، نباید به اصل انجام‌کار آسیب رساند. احتیاط بیش‌از اندازه در اقدام، ما را از اصل اقدام محروم می‌کند و به همین جهت خلاف احتیاط است. گاهی لازم است دقت و ظرافت کار را کم‌تر درنظر گیریم تا آن فعالیت عملی شود و این خود عین تدبیر است. چنان که گفته‌اند سنگ بزرگ نشانِ نزدن است.

٧ – چون وظایف ما در زمان‌ها، مکان‌ها و موقعیت‌های مختلف، متناسب با رخدادهای گوناگون و در موضوعات متنوّع، متعدد است، وظیفهٔ تشخیص وظیفه به یک مقطع خاص منحصر نمی‌شود. نمی‌توان «یکبار برای همیشه» برنامه‌ریزی کرد و تا پایان عمر به اجرای آن پرداخت. نمی‌توان همهٔ رویدادها را قبل از وقوع پیش‌بینی کرد. گاهی پدید آمدن یک حادثه، ترکیب کلّی وظایف ما را بهم می‌ریزد و سامان جدیدی می‌طلبد. آن حادثه ممکن است گرفتار شدن به مصیبتی، فراهم آمدن امکان جدیدی یا به‌دست آوردن اطلاع تازه‌ای یا هر چیز دیگری باشد. از این رو، تشخیص وظیفه، یک وظیفهٔ تدریجی و متکرر است. مثلاً برنامه‌ای که برای فعالیت‌های پنج‌شنبه و جمعه طراحی نمودیم پس از چند هفته تجربه و عمل، مستحق ارزیابی و بازنگری است. زیرا تجربه و

می‌نماید.

آگاهی ما به‌مرور افزایش می‌یابد و شایسته است این آگاهی افزوده در برنامه‌ریزی به‌کار گرفته شود.

۸ – برنامه هر چه کلان‌تر و دوراندیشانه‌تر باشد مفیدتر است. فایده‌ای که از طراحی برنامهٔ فعالیت‌های امروز یا این تابستان به دست می‌آید قابل مقایسه با فواید برنامهٔ ۱۰ سال آینده یا کل عمر نیست. تدبیر و تفکر باید در کل دایرهٔ عمر به‌کار گرفته شود.

۹ – ثبت مکتوب برنامه و پیاده کردن طرح فکری بر روی کاغذ این فواید را به دنبال دارد:

– افزایش تمرکز فکری، انسجام برنامه و تنظیم موفق آن.

– حفظ و جلوگیری از فراموشی.

– قابلیت مراجعهٔ بعدی، ارزیابی و تجدید نظر.

– قابلیت انتقال به دیگران.

– افزایش ضمانت اجرا، التزام عملی (سند و پیمان مکتوب).

۱۰ – برنامهٔ تنظیم شده رویهٔ اصلی و قاعدهٔ فعالیت‌های ما قرار می‌گیرد. باید برای همهٔ فعالیت‌های خود –به مرور– قاعده قرار دهیم. مثلاً نماز پس از اذان در مسجد، ورزش، صبح‌ها نیم ساعت پس از نماز، حمام، هفته‌ای دو مرتبه روزهای دوشنبه و جمعه ساعت فلان، و. . . .

این قاعده در موارد خاصی قابل استثنا است ؛ مواردی که «استثنا» نسبت به «اصل اولیه» حکمت افزون‌تر و فواید بیشتری داشته باشد. البته نباید موارد «استثنا» از خود «قاعده» بیش‌تر باشد.[1] اگر موارد استثنا خیلی زیاد باشد باید در اصل برنامه تردید و تجدید نظر کرد.

چنان چه در فصل اول گفتیم هیچ اصل و قاعده‌ای در برنامهٔ زندگی یک مسلمان مطلق و استثناناپذیر نیست جز اصل «عبودیت» که سراسر حیات یک مسلمان را بدون استثنا پوشش می‌دهد. مثلاً نظم یا مهرورزی قاعدهٔ زندگی است. اما اگر با عبودیت و روح بندگی خدا مغایر شود از این قاعده دست برمی‌داریم. وظایف مقطعی

[1] آن گونه که در این دو بیت مشاهده می‌شود:

عهد بستم که دگر می نخورم من

به جز از امشب و فرداشب و شب‌های دگر

ره پنهانی میخانه نداند همه کس

جز من و عارف و شیخ و دو سه رسوای دگر

غیرقابل پیش‌بینی، برنامهٔ جاری ما را در پرتو خویش تغییر می‌دهد. «بندگی» و انجام وظیفهٔ الهی اصل حاکم بر همهٔ اصول زندگی است و در هیچ شرایطی استثنا نمی‌پذیرد.

۱۱ – حالت‌های روحی انسان دائماً در انقلاب و تغییر است. قلب آدمی گاهی حوصله و طراوت انجام عمل را از دست می‌دهد و دچار کسالت و «ادبار» میگردد. در این موارد باید به واجبات و ضروریات برنامه اکتفا کرد و از ظرافت و دقت آن موقتاً صرف‌نظر نمود. در مقابل، مواردی را که نشاط و رغبت فراوان برای انجام عمل وجود دارد باید مغتنم دانست. [۱]

منابع

– قرآن کریم.

– نهج البلاغه.

– ارشاد القلوب، محمد بن حسن دیلمی، بیروت: مؤسسهٔ الاعلمی ۱۳۹۸ش.

– اقبال الاعمال، علی بن موسی الحلی معروف به ابن طاووس، تحقیق جواد قیومی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی ١٤١٤ق.

– امالی الصدوق، محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، بیروت: مؤسسه الاعلمی ١٤٠٠ق.

– امالی الطوسی، محمد بن الحسن معروف به شیخ طوسی، تحقیق مؤسسهٔ البعثهٔ، قم: دارالثقافهٔ ١٤١٤ق.

– امالی المفید، محمد بن نعمان عکبری معروف به شیخ مفید، تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، قم:

[۱] قالَ عَلیٌّ (ع): إنَّ لِلقُلوبِ إقبالاً وَ إدباراً فَإذا أقبَلَت فَاحمِلوها عَلَی النَّوافِلِ وَ إذا أدبَرَت فَاقتَصِروا بِها عَلَی الفَرائِضِ. (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱۲) برای دل‌ها اشتیاق و اعراض (آمادگی و ماندگی) است. پس هرگاه رو کرد آن را به انجام مستحبات وادارید و هرگاه روبرگرداند به انجام واجبات اکتفا کنید.

مؤسسه انتشارات اسلامی ١٤٠٤ق.

– بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، محمد باقر مجلسی، بیروت: دار احیاء التراث ١٤١٢ق.

– بررسی زیر بنای علمی ایدئولوژی اسلامی، سید محمد حسین حسینی بهشتی، قم: انتشارات هجرت ١٤٠٣ق.

– به سوی محبوب، دستور العمل‌ها و رهنمودهایی از حضرت آیة الله بهجت، جمع‌آوری و تنظیم سید مهدی ساعی، قم: شفق ١٣٧٧ش.

– تحف العقول عن آل الرسول، حسن بن علی حرانی معروف به ابن شعبه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی ١٤٠٤ق.

– تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تحقیق مصطفی درایتی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی ١٤١٠ق.

– التوحید، محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، تحقیق هاشم حسینی تهرانی، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی ١٣٩٨ق.

– ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: چاپخانه صدوق.

– چهل حدیث، سید روح الله موسوی خمینی، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء ١٣٦٨ش.

– حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، احمد بن عبد الله اصفهانی، بیروت: دارالکتاب العربی ١٣٨٧ق.

– الخصال، محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت: موسسه الاعلمی ١٤١٠ق.

– خودشناسی برای خودسازی، محمد تقی مصباح یزدی، قم: انتشارات در راه حق ١٣٧٠ش.

– داستان‌های مدرس، غلامرضا گلی زواره، قم: انتشارات هجرت ١٣٧٣ش.

– دیدگاه توحیدی، شامل مقالاتی از جمله روح توحید نفی عبودیت غیر خدا، سید علی حسینی خامنه‌ای، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ١٣٥٧ش.

– روش برداشت از قرآن – رشد – صراط، علی صفایی حائری، قم: مؤسسه انتشارات هجرت ١٣٨٠ش.

– روش تربیتی اسلامی، ترجمه کتاب مناهج التربیة الاسلامی، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، شیراز: مرکز

نشر دانشگاه شیراز ۱۳۷۵ش.

– شرح حدیث جنود عقل و جهل، سید روح الله موسوی خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱۳۷۷ش.

– صحیفه نور، سید روح الله موسوی خمینی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی ۱۳٦٥ش.

– عدة الداعی و نجاة الساعی، احمد بن محمد بن فهد حلی، تحقیق احمد موحدی، تهران: مکتبه وجدانی.

– عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسایی، قم: مطبعه سید الشهداء ۱٤۰۳ق.

– الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب اسلامیه ۱۳۸۹ق.

– غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد آمدی تمیمی، تحقیق میر سید جلال الدین محدث ارموی، تهران: دانشگاه تهران ۱۳٦۰ش.

– فلسفه و هدف زندگی، محمد تقی جعفری، تهران: انتشارات صدرا.

– کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، متقی هندی، تصحیح صفوة السقا، بیروت: مکتبة التراث الاسلامی ۱۳۹۷ق.

– گفتاری پیرامون صبر، علی حسینی خامنه‌ای، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۸۲ش.

– لباس روحانیت چراها و بایدها، محمد عالم زاده نوری، قم: مرکز انتشارات مؤسسه امام خمینی ۱۳۸٤ش.

– مجموعه آثار، مرتضی مطهری، تهران: انتشارات صدرا ۱۳۷۲ش.

– المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق سید مهدی رجایی، قم: مجمع جهانی اهل بیت ۱٤۱۳ق.

– مسئولیت و سازندگی، علی صفایی حائری، قم: مؤسسه انتشارات هجرت ۱۳۷۹ش.

– مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی

– مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق ندیم مرعشلی، دارالکتاب العربی، ۱٤۱٦ق.

– مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، میتواچ السون و بی آر هرگنهان، ترجمه علی اکبر سیف، تهران: نشر دانا ۱۳۷٤ش.

– مکارم الاخلاق، فضل بن حسن طبرسی، تحقیق علاء آل جعفر، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی ۱٤۱٤ق.

– مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب مازندرانی، قم: کتابخانه علمیه.

– مناهج التربیۀ الاسلامیۀ، محمد قطب، قم: دارالکتاب الاسلامی.

– منیۀ المرید، علی جبعی عاملی معروف به شهید ثانی، تحقیق رضا مختاری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی ١٤٠٩ق.

– میزان الحکمۀ، محمد محمدی ری شهری، قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث ١٣٧٥ش.

– المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، قم: مؤسسه اسماعیلیان ١٤١١ق.

– وسائل الشیعۀ الی تحصیل مسائل الشریعۀ، محمد بن حسن حر عاملی، قم: مؤسسه آل البیت ١٤٠٩ق.